

میقات حج

تعداد از سفرهای حجی و عمرتی

- ایمان اجتهاد رسول خدا ﷺ
- استقامت حج
- گزارش از سفر حج هر دو م آیت الله کاشانی
- مأموریت های مشکوگه در سرزمین های مقدس (۳)
- فرصت دیدار
- صحابه و نور دیده آثار پیامبر ﷺ
- قلین بن جعفر ﷺ پاسدار حریم و آیت
- حج در آثار محیی الدین عربی (۲)
- نخستین بار بااست محترم سازمان حج و زیارت
- حج در کتاب «فتحه الامام جعفر الصادق ﷺ»
- حج گزاران در کشور مغرب (سده نوزدهم)



مجلس شورای اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۴۴
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۲	اسرار و معارف حج
۱۲	حج در آثار محیی الدین عربی (۲)
۳۳	فقه حج
۳۴	استفتائات حج
۴۱	تاریخ و رجال
۴۲	گزارشی از سفر حج مرحوم آیت‌الله کاشانی
۶۹	حج‌گزاری در کشور مغرب (سده نوزدهم)
۱۰۳	مأموریت‌های مشکوک، در سرزمین‌های مقدس (۳)
۱۳۱	اماکن و آثار
۱۳۲	علی بن جعفر علیه السلام پاسدار حریم ولایت
۱۴۳	حج در آینه ادب فارسی
۱۴۴	فرصت دیدار
۱۵۳	گفتگو
۱۵۴	نشستی با ریاست محترم سازمان حج و زیارت
۱۶۱	نقد و معرفی کتاب
۱۶۲	حج در «کتاب فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام»
۱۶۷	از نگاهی دیگر
۱۶۸	ایمان اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۹۸	صحابه و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

درباره مرکز ----- ۲۱۶

میقات حج- جلد ۴۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ ریا
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س ۹م ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

اسرار و معارف حج

حج در آثار محیی الدین عربی (۲)

ص: ۶

قادر فاضلی

تلبیه عرفانی

یکی از مناسک حج، لبیک گفتن حاجیان بعد از پوشیدن لباس احرام است. در چگونگی تلبیه و زمان آن، چند قول است که محیی الدین بعد از اشاره به آنها، به سرّ و عرفان تلبیه پرداخته است. او می‌نویسد:

تلبیه اجابت حضرت حق است؛ همانگونه که همه فرائض، اجابت ندای خدا است.

حاجی با گفتن لبیک در ایام حج، ندای خدا را پاسخ می‌دهد، لیکن عارفان در تمام لحظات عمر، به تلبیه مشغول بوده و پیوسته به زبان حال و قال، لبیک می‌گویند.

آنان نه تنها در دنیا، که در آخرت نیز لبیک‌شان قطع نمی‌شود؛ زیرا ندای خدایشان را با تمام جان و دل، هر لحظه می‌شنوند و بدان پاسخ می‌دهند.

تنها عارفان نیستند که اینگونه‌اند، مؤمنان صادق نیز چون عارفانند؛ زیرا آنان نیز در طول زندگی، با پرداختن به هر یک از وظایف عبادی و حرکت در مسیر خدایی، به ندای پروردگار لبیک می‌گویند.

خداوند مؤمنان را پیوسته به مغفرت و رضوان خویش فرا می‌خواند و آنان نیز به این ندای ربّانی لبیک می‌گویند. (۱) وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ (۲)

۱- الفتوحات المکیه، چاپ قاهره، ج ۱۰، باب ۷۲، فصل ۲۷۴ تا ۲۷۸

۲- آل عمران: ۱۳۲

ص: ۷

«و برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان، از یکدیگر پیشی بگیرید.»

اَسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ... (۱)

«دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، آنگاه که شما را به سوی چیزی می‌خوانند، که این، موجب حیات شما است.»

طواف کعبه

محیی‌الدین بعد از بیان چگونگی آغاز طواف و اذکاری که در حین طواف باید گفته شود، به بیان بعضی از اسرار و حالات آن پرداخته، می‌گوید: آنکه دور کعبه طواف می‌کند باید چنین فرض کند که پیرامون عرش الهی می‌گردد و با طائفین حول العرش هم‌نوا می‌شود. آنانکه قرآن در حقشان فرموده است:

و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۲)

«و فرشتگان را می‌بینی که پیاده پیرامون عرش می‌گردند. خدایشان را تسبیح می‌گویند و به حمد او مشغولند و میانشان به حق حکم شده و گفته می‌شود همه حمد مخصوص خداوند، پروردگار عالمیان است.»

وی سپس به علاقه حاجیان به کعبه اشاره کرده، می‌گوید: کعبه نیز زبان حالش تقاضای طواف از حاجی است؛ یعنی اگر حاجی علاقمند طواف پیرامون کعبه است و کعبه نیز همانند او به وی علاقمند است. سپس به بیان مکاشفه خود با کعبه و زمزم پرداخته و گفته است:

«روزی به کعبه نگاه می‌کردم، دیدم که کعبه از من می‌خواهد به گردش طواف کنم و زمزم را دیدم که از من می‌خواست تا از آبش بنوشم. این خواهش کعبه و زمزم به جهت شدت علاقه آنها به مؤمن است که می‌خواهند هر چه زودتر به آنها متصل شوند.»

محیی‌الدین می‌گوید:

«خواهش کعبه و زمزم یک خیال نیست بلکه صدای این خواستن به گوش شنیده

ص: ۸

می‌شود.» لذا اشعاری نیز در این خصوص سروده است.

سپس به بیان مکاشفه و حالات میان خود و کعبه پرداخته، می‌نویسد:

«میان من و کعبه، زمانی که من مجاور کعبه بودم، مراسله و معاتبه همیشگی بود و من بعضی از آنها را در کتابی به نام «تاج الرسائل و منهاج الوسائل» نوشته‌ام که مجموعاً هفت رساله است و به تعداد هفت طواف به دور کعبه می‌باشد و برای هر طوافی رساله‌ای نوشته‌ام. محتوای رساله‌ها، حالات و مکاشفاتی است که خدا برای من در آن طواف‌ها میسر ساخته است. تدوین این رسائل به جهت حادثه‌ای بود که برای من روی داد و آن عبارت است از اینکه:

من پیشتر مقام خودم را از مقام کعبه برتر می‌دانستم و به کعبه، از حیث مادی بودن و اینکه آن از مولدات اولیه است، توجه داشتم و سایر فضایل آن، که خداوند مخصوص آن کرده و پیامبران و بزرگان را به پیرامونش گردانیده است، غافل بودم.

البته این مسأله به خاطر حالتی بود که بر من غالب شده بود و خداوند خواست تا مرا متنبه و بیدار کند. لذا این مکاشفه بر من حاصل شد و آن مستی حالت عرفانی از من برطرف گشت.

چنین بود که در شبی سرد و روشن از خواب بیدار شدم، در حالی که باران می‌بارید، وضو ساخته، به طواف کعبه رفتم. زمانی بود که جز من کسی در اطراف کعبه دیده نمی‌شد.

وقتی حجرالأسود را بوسیدم و طواف کردم و به مقابل میزاب (ناودان) رسیدم، به کعبه نگاه کردم. به نظرم آمد که گویی دامن پرده‌اش را بالا زده و خود مقداری از جای خود بلند شده است. وقتی به رکن شامی رسیدم، احساس کردم که کعبه مرا از خود دور می‌کند و اجازه طواف نمی‌دهد و مرا تهدید می‌کند؛ به طوری که من کلام تهدیدآمیزش را با گوش‌های خود می‌شنیدم. تا اینکه عجز و لابه شدید کردم، خواستم که خدا مرا از آن حالت خارج کند.

در صورتی که نمی‌توانستم از جای خود تکان بخورم؛ زیرا می‌ترسیدم که از سوی کعبه ضربه‌ای به سرم فرود آید. به گوش خود شنیدم که کعبه می‌گفت. نزدیک شو تا ببینی که با تو چه می‌کنم! چقدر از ارزش من می‌گاهی

ص: ۹

و مقام خود را بالا می‌بری و مقام عارفان را بر من ترجیح می‌دهی؟! من تو را راحت نمی‌گذارم که بتوانی به دور من طواف کنی. فهمیدم که خداوند با این عمل مرا تأدیب کرده است و من سپاس خدا را به جا آوردم و از نظر سابق خود برگشتم و مقام کعبه را بر خود ترجیح دادم و از گذشته خود پشیمان شدم.

در این صورت حالتی دیگر برایم حاصل شد و کعبه را به صورت بانویی زیبا دیدم که تا آن زمان کسی به آن زیبایی ندیده بودم. فی الحال اشعاری در مدح و جمال وی سرودم و قرائت کردم. هنوز مشغول خواندن اشعار بودم که دیدم کعبه به حالت پیشین خود برگشت و با نظر لطف و سرور به من توجه کرد و اجازه داد تا به طواف پردازم. (۱) اشعار وی در مدح و عظمت کعبه را به جهت رعایت اختصار نیآوردم.

حجر الأسود، دست خدا در زمین

حجرالأسود به منزله دست خدا در زمین است که مردم با استلام یا بوسیدن آن، با خدا بیعت می‌کنند.

محبی‌الدین می‌گوید: «از آنجا که خداوند عرش را برای خود محل استوای رحمانی برگزید و فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اَشْتَوَى ...

(۲)

و فرشتگان را طواف کنندگان دور عرش قرار داد، کعبه را نیز بیت خود در زمین - به همان شیوه و اسلوب عرش - بنا نهاد تا بندگانش پیرامون آن طواف گزارند و در هر طوافی با بوسیدن حجرالأسود، با خدای خود تجدید بیعت کنند؛ زیرا حجرالأسود به منزله دست خدا و بوسیدن یا لمس کردن آن، به معنای دست بیعت دادن با خدا است.

البته دست خدا مطلق از هر قیدی است و همه چیز در دست اوست. از این رو دست خدا در همه جا هست. لیکن وقتی بخواهد ظهور یابد و مصداق پیدا کند، حجرالأسود مظهر و مصداق آن خواهد بود. (۳) لذا سزاوار است که طواف کننده حجرالأسود را ببوسد و رکن آن را استلام کند و پیشانی‌اش را به عنوان سجده بر آن نهد. (۴)

۱- الفتوحات المکیه، چاپ قاهره، ج ۱۰، باب ۷۲، فصول ۲۸۴ تا ۲۹۰

۲- طه: ۵

۳- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲ فصول ۲۸۵ تا ۲۸۷

۴- همان فصل ۳۱۰

ص: ۱۰

نماز بعد از طواف

دو رکعت نماز بعد از طوافِ کامل، از سنت پیامبر است که رعایت آن بر ما لازم است. محیی‌الدین می‌گوید: «با اینکه خود طواف نوعی نماز است. البته نمازی که رکوع و سجود ندارد؛ مانند نماز میت. طواف نیز نمازی است که در آن اجازه سخن گفتن داده شده، با این تفاوت که در هر طواف، زائر حجرالأسود را، که به منزله دست خدا در زمین است، می‌بوسد. و این بوسیدن حجرالأسود در هر طواف، به منزله سجده در نماز است. با این فرض، می‌توان گفت طواف، نمازی است که فقط رکوع ندارد و در آن اجازه تکلم داده شده است. در عین حال، بعد از طواف، دو رکعت نماز طواف گزارده می‌شود.»

وی اشعاری در این خصوص سروده که بیانگر عرفان طواف و نماز طواف است.

ترجمه آن چنین است:

«پیرامون خانه خدا را هفت بار گشتم و در مقام ابراهیم نماز گزاردم و آنگاه باز گشتم.

باز هفت بار طواف کردم و به مقام برگشتم و سپس نماز بجا آوردم.

مدتی به این کار مشغول بودم و میان آن، ندا سر می‌دادم که ای حبیب دلها، تا اینکه شنیدم.

خداوند جواب داد: ای بنده من، من نیز لیبیک گفتم و گفتم من همان بنده تو هستم که ندای تو را اجابت کردم.

گفت: هر چه از من می‌خواهید، بخواهید که باب قبول خواسته‌ها از سوی من باز است.» (۱) شوط‌های طواف

سَر هفت شوط بودن طواف در نظر محیی‌الدین آن است که چون طبقات آسمان‌ها هفت است، آنکه هفت طواف به‌جا می‌آورد، به منزله آن است که افلاک سبعة را طواف

۱- طفت بالبیت سبعة ورکعت بمقام الخلیل ثم رجعت

لطوافی فطفت سبعة وعدنا لمقام الخلیل ثم رکعت

لم أزل بین ذاک وذاک أنادی یا حبیب القلوب حتی سمعت

یا عبیدی! فقلت: لیبیک ربی ها أنا ذاک أجبیت ثم أطعت

فأمروا بالذی شادون منی إن باب القبول منی فتحت

همان فصول، ۳۱۳، ۳۱۲ و ۳۱۱

ص: ۱۱

کرده است. چون افلاک مستدیر (دایره‌ای) هستند و طواف به دور کعبه نیز مستدیر است، پس طائف بیت، طائف همه آسمان‌ها بوده است. آنگاه می‌گوید:

«این اسرار را فقط عارفان درک می‌کنند و طائف واقعی کسی است که خداوند وی را به این حقایق آگاه ساخته باشد. (۱) در واقع این نماز مرحله کمال یافته طواف است که به قول محیی‌الدین محصول و مولود طواف می‌باشد؛ زیرا آنکه همه افلاک را طواف کرده و اسرار آن را ملاحظه نموده، خود به خود سر تعظیم در پیشگاه آن عظیم علیم فرود آورده است و سجده تعظیم بر آستان ربوبیت او ساییده و به واسطه این توفیق، به خود بالیده و بندگی خداوند را بر هرچه غیر خدا است، ترجیح می‌دهد.»

او در ادامه بحث، به خواص نماز طواف و حرکات موجود در طواف و نماز اشاره کرده، می‌گوید:

«حرکات آسمان‌های هفتگانه، در رشد و نمو و حرکات‌های ارکان چهارگانه زمین (آب، باد، خاک و آتش) دارای تأثیر است. از این رو، در وجود انسان نیز تأثیر دارند؛ زیرا جسمانیت آدمی مرکب از اخلاط اربعه زمین است و نفسانیت وی، امری مجرد و معنوی و ما فوق مادیت. از آنجا که طواف هفتگانه به منزله طواف بر سماوات سبعة است، همانند آنها در اخلاط وجودی انسان تأثیر می‌گذارند، به همین جهت، نماز طواف دو رکعت است که یک رکعت آن برای جنبه حیوانیت و مادیت انسان و یک رکعت دیگر برای جنبه نفسانیت و معنویت او است. با توجه به این مسأله است که خداوند در حدیث قدسی فرموده است:

«نماز را دو قسمت کردم؛ یک قسمت آن را برای بنده‌ام قرار دادم و قسمت دیگر را برای خودم برگزیدم.»

آنچه برای بنده است، قسمت مادیت نماز و آنچه برای خداوند است، جنبه معنویت و روحانیت آن است. (۲) وی در خصوص رابطه و تأثیر طواف بر نماز می‌گوید:

«هر دور از ادوار هفتگانه طواف، در نماز تأثیر خاص خود را دارد. تا معلوم

۱- همان، فصل ۳۱۷

۲- همان، فصول ۳۱۸-۳۱۷

ص: ۱۲

گردد که نماز متولد و محصول طواف است. از این رو، طواف در نماز هفت اثر جسمانی و هفت اثر روحانی می‌گذارد. آثار جسمانی طواف‌ها بر نماز عبارتند از: ۱- قیام اول ۲- رکوع ۳- قیام ثانی که همان بلند شدن از رکوع است ۴- سجود ۵- جلوس بین دو سجده ۶- سجده دوم ۷- جلوس برای تشهد.

امّا خواص و آثار معنوی طواف در نماز عبارت است از اذکاری که در حین انجام این هفت مورد ذکر می‌شود. (۱) ادراک معانی و عرفان اذکار، مربوط به نفس است و انجام اعمال فیزیکی؛ از قبیل سجده و رکوع و امثال آن، به جسم مربوط می‌شود. از این رو، ظاهر انسان عابد را ظاهر عبادات به حرکت در می‌آورد و باطنش را باطن عبادات. از آنجا که اعمال فیزیکی محسوس و محدود به ابعاد مادی است، لذا هر عملی حد معینی دارد؛ مثلاً رکوع مختصات خود را داشته و سجود و قیام و قعود هر کدام محدود به حدودی هستند. لیکن محتوای این اعمال و معنویتشان به جهت مجرد و غیر مادی بودنشان، از حدود ماده بیرون بود و به همین جهت نامحدود می‌باشند. به عنوان مثال، نهایت درجه احترام ظاهری انسان عابد در پیشگاه معبودش، این است که بلندترین و شریف‌ترین موضع وجود خود؛ یعنی پیشانی را به پست‌ترین موضع وجود خود؛ یعنی زیرپایش که زمین است بدهد. پس نهایت درجه تواضع فیزیکی، سر بر زمین ساییدن است. امّا تواضع نفس انسان که یک امر معنوی و مجرد است، حدّ و حساب ندارد. روح آدمی می‌تواند در حدّ بی‌نهایت به خدای خود تواضع کند، امّا جسم او به جهت محدودیتش نمی‌تواند تواضع غیر محدود به جا بیاورد.

شاید یکی از اسرار موجود در اذکار اعمال عبادی همین باشد که خداوند متعال با مقارن ساختن هر عمل عبادی جسمانی، یک ذکر مخصوص به آن قرار داده است تا به وسیله نامحدودیت معنویت ذکر، نقص موجود در عبادت، که از محدودیت اعمال فیزیکی حاصل می‌شود، برطرف گردد.

محدودیت و عدم محدودیت امور مادی و غیر مادی، نه تنها در مسائل صعودی و تکاملی و نورانی؛ از قبیل عبادت وجود دارد، بلکه در مسائل نزولی و پست نیز جاری است.

ص: ۱۳

یعنی خطا و انحراف فیزیکی محدود و قابل جبران است ولی انحراف معنوی و نفسانی نامحدود و جبران کردنش بسیار سخت می‌باشد.

مولوی در این خصوص به پلیدی و نجاست مادی و روحی مثل زده و گفته است:

نجاست ظاهری را با آب می‌توان پاک کرد. امّا نجاست باطنی را با هفت دریا نمی‌شود طاهر ساخت. بوی آزار دهنده نجاست ظاهری چند قدم بیشتر نمی‌رود ولی نجاست باطنی بوی پلیدش هزاران کیلومتر دورتر از خود را می‌آزارد. از این رو، آنان که کوری ظاهری دارند انحرافشان محدود است ولی آنان که کور دل هستند و باطنشان ناپیوست، هدایت نمی‌شوند. (۱) سعی

سعی میان صفا و مروءه، از اعمالی است که بعد از طواف انجام می‌شود. بانی تشریح این عمل، به عنوانچن یکی از مناسک حج، هاجر، همسر ابراهیم و مادر اسماعیل است؛ او که به امر الهی و به صلاحدید شوهرش با فرزند صغیر خود در دل بیابان بی آب و علف قرار گرفت، آنگاه که تشنگی به مادر و فرزند غلبه کرد، از دور سرابی را آب پنداشت و هروله کنان به سوی آن رفت تا آبی بیابد لیکن وقتی بدانجا رسید، دانست که آنچه دیده، سراب بوده است نه آب. این ماجرا هفت بار تکرار شد و عاقبت الامر آنچه را که به دنبالش هفت مرتبه مسافتی را طی کرده بود، در زیر پاهای فرزندش یافت. از اینرو خداوند سبحان، عمل این زن پاکبخته و به امر پروردگار ساخته را منسکی از مناسک حج قرار داد تا همه مسلمانان تا قیامت به پاس احترام به مقام شامخ چنین مادری و به حکم الهی، اعمال وی را تکرار کنند. خداوند سبحان بدین طریق نام هاجر را جاودانه ساخت و او را در پیروی از خود و پیامبرش الگوی همه انسان‌ها قرار داد.

استفاده عرفانی که محیی‌الدین عربی از این ماجرا می‌کند، این است که راه کمال تنها برای مردان هموار نیست، بلکه برای زنان نیز همانند مردان راه باز است. از این رو، در دین اسلام زن علاوه بر ارزش خاص خود، می‌تواند اصل و منشأ تشریح باشد؛ همانگونه که حضرت هاجر اصل و منشأ حکم سعی، در مناسک حج شده است. (۲) چون حضرت هاجر این مسیر را هروله کنان طی کرد، حاجیان نیز باید چنان طی

۱- مثنوی کلاله خاور، دفتر سوم، ص ۱۷۰

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصول ۳۴۹ تا ۳۴۶

ص: ۱۴

کنند. چون او هفت مرتبه رفت و برگشت، حاجیان نیز هفت مرتبه سعی می‌کنند.

این مسأله برای آن عده که در خصوص حقوق زن و مقام او در اسلام تحقیق می‌کنند، قابل توجه است که بدانند ملاک و معیار ارزش در اسلام، تقوا و پاکی انسانی است. به طوری که عمل یک زن پاک (با اینکه نه امام است و نه پیامبر) اساس و اصل تشریح حکمی از احکام جهانی اسلام می‌گردد. بنابراین، آنچه مهم است عشق الهی و محو جمال او شدن است و در این توفیق به روی همگان باز است. به قول عمان سامانی:

همراهی به عقل صاحب شرع را تا از او جویم اصل و فرع را

همتی باید قدم در راه زن صاحب آن خواه مرد و خواه زن

غیرتی باید به مقصد رهنمود خانه پرداز جهان چه زن چه مرد

شرط راه آمد نمودن قطع راه برسر رهرو چه معجز چه کلاه (۱)

از دیدگاه محیی‌الدین، انسان با هر چیزی که روبرو می‌شود و به نحوی از انحاء، با آن ارتباط برقرار می‌کند، باید به جنبه کمالی آن چیز توجه کند و از کمال خاص آن بهر مند شود؛ مثلاً اگر با جماد یا نبات یا حیوان سر و کار دارد، در مزایای وجودی آن غور کرده، مشترکات خود را با آن دریابد و از این جهان مشترک استفاده لازم را ببرد.

وی به صفات جمادی صفا و مروه اشاره کرده، می‌گوید: حاجی که میان صفا و مروه سعی می‌کند، متوجه باشد که صفا و مروه هر دو جامدند و بیت خدا نیز از چند تکه سنگ جامد تشکیل شده است. جماد به جهت جامد بودنش، هیچ اراده و اختیاری ندارد و فقط در مسیری که خدای برای آن در نظر گرفته است، حرکت می‌کند و تنها موجودی است که در مسیر عبادی خود بدون هیچ خواهش ارادی یا غریزی ثابت می‌باشد. با اینکه نبات و حیوان نیز اراده ندارند اما چون غریزه دارند از این نوعی خواستن و میل در آنها وجود دارد که در جماد نیست. بنابر این عبودیت جماد خالص است. (۲) پس انسان باید به این جهت جماد توجه کرده و در حال سعی میان صفا و مروه تلاش کند که عبودیتش را خالص گرداند و از هر گونه خودخواهی و زیاده‌خواهی پرهیز کند. اگر انسان بتواند این صفت جمادی را در خود تقویت کند، بندگی او کامل تر می‌شود؛ زیرا تقویت چنین جهتی در انسان، ارادی است. از این رو، خیلی‌ها نمی‌توانند به

۱- گنجینه الأسرار، ص ۷۴ چاپ مدرسه انتشاراتی میثم.

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصول ۳۵۸-۳۵۷

ص: ۱۵

چنین مقامی برسند. اگر جماد شهوت و غضب ندارد، آدمی نیز در اثر ریاضت‌های معقول و مشروع می‌تواند به مقامی برسد که کاملاً بر شهوت و غضب خود چیره شود؛ به گونه‌ای که گویی چون جمادات گشته و از بند هوی رسته است.

پس، وقتی انسان میان صفا و مروه سعی می‌کند، باید به صفات آن دو، که از جمادات هستند، فکر کند و خود را به بعضی از آن صفات متصف نماید؛ مثلاً یکی از صفات جماد، افتادگی و دوری از استعلا است. حاجی نیز باید بر تواضع خود بیفزاید و از بزرگی بینی خویش بکاهد.

محبی‌الدین به سنگ مثال زده و می‌گوید: خداوند در قرآن بعضی از سنگ‌ها را خاشع بارگاه ربوبی دانسته و بعضی از آنها را مجرای آب، که مایه زندگی است معرفی کرده است. پس انسان نیز علاوه بر خاشع بودن باید مجرای فیض و مایه حیات گردد. (۱)

قرآن کریم می‌فرماید:

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَتِهِ؛ (۲) «و بعضی از سنگ‌ها هستند که از آنها جوی‌ها جاری می‌شود و بعضی سنگ‌ها هستند که می‌شکافند و آب از دل آنها بیرون می‌شود و بعضی دیگر هستند که از بیم خدا فرو می‌ریزند.»

خوب است که آدمی این چند صفت را، که خدا برای سنگ ذکر کرده است، در خود زنده کند؛ یعنی خاشع بوده و مایه حیات دیگران باشد.

محبی‌الدین می‌گوید: سعی میان صفا و مروه، وقتی با این بینش سعی کند، می‌تواند کمالات موجود در سنگ را در خود پیاده کند که عبارتند از: خشیت، حیات، علم به خدا و ثابت و استوار بودن. وقتی از عمل سعی فارغ شود دارای کمالات مذکور خواهد بود. (۳) وقوف به عرفه و نماز در آن

وقوف در عرفه، آن است که حاجی در روز نهم، در این منطقه، از هنگام زوال تا غروب توقف کند. لازم نیست همه این مدت را وقوف داشته باشد، بلکه آنچه رکن است، مسمای توقف است.

۱- همان، فصول ۳۵۸ و ۳۵۷

۲- بقره: ۷۴

۳- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصل ۳۶۰

ص: ۱۶

محبی‌الدین در ضمن بیان حکم فقهی وقوف در عرفه، به دو مسأله نیز اشاره می‌کند که یکی عبارت است از «اقامه نماز جماعت ظهر و عصر در اول ظهر»، بدون اینکه میان دو نماز فاصله بیفتد و این را سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌داند. (۱) بنابراین، جواز جمع میان نماز ظهر و عصر - که شیعه بدان معتقد است و در نظر اهل سنت جایز نیست - در گفتار محبی‌الدین از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است.

مسأله دیگر «گزاردن حج و نماز جماعت» است که در نظر محبی‌الدین اقامه حج باید توسط سلطان اعظم صورت گیرد و مردم پشت سر وی نماز به جماعت بگزارند.

و نماز در روز عرفه را نیز به امامت سلطان اعظم به پا دارند. وی ابتدا می‌گوید حاجی باید پشت سر سلطان اعظم نماز گزارد؛ خواه عادل باشد خواه فاسق. سپس با یک تأویل و توصیه عرفانی می‌گوید: هر کس که نماز می‌گزارد، در حال نماز نیکوکار و غیر فاسق است؛ لذا می‌توان به امامت او نماز جماعت خواند! (۲) حتی حجاج بن یوسف نیز در حال نماز فاسق نیست و با او نیز می‌توان نماز جماعت خواند! (۳) بنابراین، محبی‌الدین نیز اعتقاد دارد که امام جماعت باید عادل باشد ولی طبق توجیه عرفانی خاص او، هر نمازگزاری در حال نماز، لزوماً غیر ظالم است. که در این صورت قید اولی برای عادل بودن امام جماعت زاید می‌گردد!

به نظر می‌رسد تأویل و توجیه عرفانی مسأله، شیخ اکبر را از فلسفه شرط عدالت امام جماعت و بالاتر از آن، امام حکومت دینی غافل ساخته است؛ زیرا عادل به کسی نمی‌گویند که در وقت خاصی ظلم نکرده و به کار نیک مشغول باشد. بلکه عادل کسی است که ملکه عدالت داشته باشد؛ یعنی به فکر ظلم و جور نباشد و هدف او اجرای عدالت و دوری از ظلم باشد. چنین شخصی اگر سهواً گناهی یا ظلمی نیز مرتکب شود با داشتن ملکه عدالت، از صفت عادل بودن ساقط نمی‌شود. بدین جهت ظالم نیز کسی نیست که هنگام عبادت ظلم کند، بلکه کسی است که از ملکه عدالت به دور بوده و عموماً به کار زشت مشغول و مشهور است. ولو در بعضی از لحظات زندگی به دور از ظلم باشد.

پس آنکه به صفت ظلم و جور مشهور است، نمی‌تواند امام جماعت باشد تا چه رسد به ظالمی چون حجاج بن یوسف؟!

۱- همان، فصل ۳۷۴

۲- همان، فصل ۳۷۵

۳- همان، فصل ۳۳۶

ص: ۱۷

خطبه نماز در عرفه

نماز در روز عرفه، در نظر محیی‌الدین و علمای اهل سنت، مانند نماز جمعه است، با این تفاوت که اگر در نماز روز عرفه خطیب خطبه نماز را نخواند نماز مقبول است اما در نماز جمعه، خطبه‌ها جزو نماز است و باید خوانده شود. البته محیی‌الدین ایراد خطبه قبل از نماز روز عرفه را از سنت رسول صلی الله علیه و آله دانسته و بر آن تأکید دارد.

فرق دیگر میان دو نماز را در جهریه بودن نماز روز عرفه و اخفاتیه بودن نماز جمعه دانسته است. (۱) نقش عرفانی و سازنده‌ای که محیی‌الدین برای خطبه نماز عرفه قائل است، عبارت از این است که خطیب در این روز مدکر خدا بوده و مردم را به طاعت خدا دعوت می‌کند و در ضمن خطبه به مردم گوشزد می‌کند که آنها تنها برای وقوف به این محل نیامده‌اند، بلکه این وقوف وسیله تذکار توقف مردم در روز قیامت در محضر خداوند است. خطیب باید صحنه قیامت و قیام مردم در حضور خداوند را در نظر مردم مجسم کند؛ به گونه‌ای که مردم خود را در محضر خدا بدانند و با این توجه عرفانی و احساس حضور در پیشگاه خداوند، به نماز ایستند. (۲) حال اگر روز عرفه مصادف با روز جمعه باشد، چه باید کرد؟ آیا نماز جمعه خوانده شود یا نماز ظهر و عصر روز عرفه؟ علمای اهل سنت نظریات متفاوتی داده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: جمعه در عرفه واجب نبوده و بعضی گفته‌اند اگر ۴۰ نفر از اهل عرفه حاضر باشند نماز جمعه برگزار می‌شود و نظریات دیگری هم داده‌اند.

محیی‌الدین می‌گوید: از آنجا که حج ندای الهی است که در آیه آمده است: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ؛ «و مردم را برای انجام حج صلا زن.» نماز جمعه نیز ندای الهی است که: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...» (۳) «وقتی در روز جمعه، به نماز جمعه ندا داده می‌شود، به سوی نماز بروید.» بنابراین، این دو آیه با هم مناسبت دارند؛ زیرا هر دو ندای الهی‌اند. پس می‌شود در روز عرفه نماز جمعه برقرار کرد و بهتر است که نماز جمعه اقامه شود، نه نماز ظهر و عصر روز عرفه. (۴) آنگاه که جمعه با عرفه مصادف می‌شود، در واقع دو عید به یک روز می‌افتد و ارزش آن را مضاعف می‌سازد و سزاوار است که امام جمعه، به اقامه نماز جمعه پردازد

۱- همان، فصل ۳۸۲

۲- همان، فصل ۳۸۴ و ۳۸۵

۳- جمعه: ۹

۴- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصل ۳۹۴

ص: ۱۸

که بهترین نماز، چنین نمازی است که موجب طهارت ظاهری و باطنی و آمرزش انسان از هر گناهی می‌شود. (۱) پیروی از امام در عرفه

به گفته محیی‌الدین: علمای اسلام در این مسأله اختلاف دارند که اگر کسی بعد از زوال در عرفه وقوف داشته باشد، ولی قبل از امام و بعد از غروب از منا حرکت کند، آیا عملش صحیح است یا نه؟ بعضی قائل به صحت شده‌اند؛ زیرا او مقداری از شب و روز را در آنجا وقوف داشته است. اما اگر قبل از غروب از آنجا خارج می‌شد باید یک قربانی می‌کشت. قول دیگر این است که چیزی بر وی نبوده و حجش تمام است.

نظر من این است که ارکان حج او تمام است اما مناسک را به‌طور کامل به‌جا نیاورده است؛ زیرا افضل را ترک کرده و فاضل را به‌جا آورده است. (۲) ابن عربی در ذیل بیان این حکم فقهی، به یک مسأله بسیار مهم کلامی و عرفانی اشاره می‌کند که اساس همه احکام فقهی دیگر است و آن عبارت است از «لزوم پیروی از رسول گرامی» صلی الله علیه و آله. از نظر محیی‌الدین ملاک قبول عمل، پیروی از سنت رسول است.

هر کس به اندازه‌ای که به پیامبر محبت دارد، باید پیرو او باشد و آله به مقداری که تخلف نماید، از محبتش کاسته می‌شود؛ به عبارت دیگر نقص عمل هر کسی بیانگر نقص محبت او به رسول گرامی صلی الله علیه و آله است.

مسلمان به هر اندازه از هر عمل دینی بکاهد، به همان اندازه از دایره محبت رسول الله و خداوند سبحان خارج می‌گردد. حتی در اموری که تخلف از آن مباح است ولی رسول الله صلی الله علیه و آله به آن عمل کرده است، جایز نیست که مؤمن از آن تخلف کند؛ زیرا عشق به رسول اجازه نمی‌دهد انسان از کاری که پیامبر به انجام آن مبادرت کرده، فاصله بگیرد. (۳) محیی‌الدین، پیشی گرفتن از امام را، ولو به اندازه مقداری زودتر خارج شدن از منا، جایز نمی‌داند؛ چون سنت رسول خدا است. با اینکه مباح است ولی موجب ترک افضل می‌باشد. و سبقت گرفتن و به عبارت دیگر پس ماندن از سیره رسول خدا، ولو به مقدار ترک افضل، جایز نبوده و موجب نقص محبت انسان می‌شود.

طبق این نظریه محیی‌الدین، می‌توان عمل بسیاری از افرادی که با شعار جانشینی

۱- همان، فصل ۴۰۴

۲- همان، فصل ۴۱۵

۳- همان، فصول ۴۱۷ و ۴۱۶

ص: ۱۹

پیامبر و ادعای محبت او، پاره‌ای از شعائر اسلامی را حذف کرده و یا چیزهایی را بر آن افزوده‌اند، مورد نقد قرار داد و این پرسش را پیش روی خیلی‌ها، از جمله خود محیی‌الدین نهاد که چگونه خلیفه دوم توانسته است حج تمتع و ازدواج تمتع را حرام کند و «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف کند و چیز دیگر جایگزین نماید؟! او که گفته است: نزد اهل طریق، اگر کسی به همه امور و سنن عمل کند ولی یک عمل را ترک نماید، آن هم عملی که بر او واجب نشده، ولی پیامبر بدان عمل کرده است، از محبتش کاسته می‌شود و از محبت الهی خارج می‌گردد! چگونه است که بعضی از صحابه اعمال واجب را ترک کردند و بلکه از دایره مناسک خارج ساختند و بدتر از آن، انجام آن را حرام کردند و از محبتشان کاسته نشد و از دایره حُب الهی خارج نگشتند؟! اگر پیروی از امام در وقوف در عرفه این همه مهم است، پس پیروی از امام معصوم و پیامبر صلی الله علیه و آله در اعمال مهمتر و اصول عقاید و فروع آن چقدر مهم خواهد بود؟ و خروج یا تخلف از آن چقدر خطرناک؟!

مزدلفه

مزدلفه سرزمین وسیعی است میان عرفه و منا، که فاصله میان آن تا عرفه، تقریباً ۱۶ کیلومتر بوده و تمام این سرزمین پهناور مانند عرفه موقوف است. (۱) مزدلفه نام‌های دیگر هم دارد که عبارتند از، مشعرالحرام و جَمْع.

از آن جهت که حاجیان در رفتن به آن، از یکدیگر سبقت می‌گیرند، به «مزدلفه» شهرت یافته و چون مکان عبادت و تقرب به خداوند است، «مشعرالحرام» خوانده‌اند.

از آنجا که مردم در آنجا جمع می‌شوند و به روایت دیگر، چون نماز مغرب و عشا با یک اذان خوانده می‌شود، «جَمْع» نامیده شده است.

توقف در مزدلفه، به اتفاق همه علما واجب است، با این تفاوت که بعضی وقوف در آنجا را رکن می‌دانند؛ مانند علمای شیعه، و گروهی رکن ندانسته‌اند؛ مانند علمای عامه که قائل به رکن نیستند و آن را از واجبات حج شمرده‌اند. (۲) محیی‌الدین عربی در این خصوص، بعد از بیان حکم فقهی وقوف در مزدلفه از نظر بعضی از فقها، می‌گوید:

۱- حج از دیدگاه مذاهب اسلامی آیت‌الله جناتی ص ۱۸۶، انتشارات مشعر.

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصل ۱۸۷

ص: ۲۰

مزدلفه برای تقرب و نزدیکی است. عمل در آن نیز موجب تقرب است. بنابراین، حاجی باید در این جایگاه متقرب به خداوند باشد. پس آنکه در این موضع صفت تقرب را از دست بدهد، در واقع حجی به جا نیاورده است؛ زیرا حج عبارت است از مجموعه‌ای از اعمال خاص به خود، که با انجام همه این اعمال حج تحقق می‌پذیرد. و با از دست دادن هریک از اینها که رکنی از ارکان حج‌اند ترکیب حج به هم می‌خورد و از صورت حج بودن خارج می‌گردد. (۱) از نظر محیی الدین، «مشعر» نامیده شدن مزدلفه برای آن است که آدمی درونش اشعار داشته باشد که خداوند عبادتش را قبول فرموده است. و «الحرام» بودنش برای این است که آنجا نیز حکم حرم را داشته و آنچه در حرم حرام است در مشعر الحرام نیز حرام است. بدین جهت حاجی همانطور که در حرم باید ذکر خدا کند در اینجا نیز مأمور به ذکر خدا است. (۲) رمی جمرات

رمی جمره عبارت است از زدن هفت سنگ‌ریزه به جمرات سه‌گانه (جمره اولی، وسطی و عقبی). روز دهم جمره عقبه را رمی می‌کنند و در ایام تشریق (روزهای یازدهم، دوازدهم و برای بعضی که شب سیزدهم را در منا بیتوته می‌کنند، روز سیزدهم). هر سه جمره رمی می‌شود.

محیی الدین برای هر یک از جمرات سه‌گانه فلسفه‌ای قائل شده و گفته است:
جمره اولی؛ برای شناخت ذات است.

چون شناخت ذات برای کسی میسر نیست، لذا در آنجا توقف می‌کنیم. در اینجا شیطان شبهات خود را به حاجی القا کرده و سعی می‌کند که او را به غور در شناخت ذات الهی وادار کند. حاجی نیز با سنگ زدن به شیطان او را از خود دور می‌سازد تا خاطرش را از وسوسه‌های شیطان خالی کند. شیطان هفت بار و از هفت راه وارد می‌شود تا حاجی را گمراه کند و او با هفت سنگ شیطان را از خود دور می‌کند؛ مثلاً بار اول شبهه ممکن‌الوجود بودن خدا را به وی تلقین می‌کند و حاجی با سنگ اول امکانیت را از ذات خدا دور می‌سازد. بار دوم شبهه جوهریت را القا می‌کند و حاجی با سنگ دوم جوهریت

۱- همان، فصل ۴۲۸

۲- همان، فصل ۴۳۰

ص: ۲۱

را نفی می‌کند؛ زیرا جوهریت لازمه‌اش متمیز بودن است و خدا از مکان مستغنی است.

شبهه سوم جسمانیت خداوند است که با سنگ سوم حاجی، جسمانیت منتفی می‌شود.

شبهه چهارم عَرَضیت است که سنگ چهارم عرضیت را به جهت احتیاج به محل، انکار می‌کند. شبهه پنجم عَلیت خداوند است که سنگ پنجم با مساوق دانستن معلول با علت آن را رد می‌کند؛ زیرا علت بدون معلول نمی‌شود، در حالی که خداوند سبحان، قبل از آنکه معلولی باشد، بوده است. از اینرو، در نصوص دینی آمده است **كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ** شبهه ششم طبیعی بودن حضرت احدیت است که سنگ ششم آن را نفی می‌کند؛ زیرا طبیعت لازمه‌اش کثرت داشتن و محتاج بودن هر یک از اجزای طبیعی به مجموع خود است و این با ذات غنی علی‌الاطلاق سازگار نیست. شبهه هفتم عدمیت است که می‌گوید: اگر خدا هیچ‌یک از اینها نیست، پس حتماً هیچ چیز نیست و عدم است.

سنگ هفتم این شبهه را نفی می‌کند که همه اینها که هستند دلیل بر وجود اویند؛ زیرا همه آثار آن حضرتند و آثار فرع وجود است نه عدم. زیرا عدم اثری ندارد. (۱) جمره ثانیه؛ برای شناخت صفات الهی است.

شیطان وقتی در مرحله جمره اولی موقوف نشد، دوباره در جمره ثانیه سراغ حاجی آمده و او را در خصوص صفات الهی به شبهه می‌اندازد و می‌گوید: گیرم که همه صفات الهی از ذات او سرچشمه گرفته باشد، از کجا معلوم که او به همه این صفاتش علم دارد؟! حاجی با زدن سنگ به شیطان، او را از خود و القای شبهات هفتگانه در خصوص صفات هفتگانه الهی دور می‌سازد که آن صفات عبارتند از: حیات، قدرت، اراده، علم، سمع، بصر و کلام.

جمره ثالثه؛ شناخت افعال الهی است.

شیطان وقتی در جمره ثانیه موفق نشد، از راه دیگر وارد می‌شود و به القای شبهه در افعال الهی می‌پردازد تا توحید افعالی حاجی را مخدوش کند و بگوید: آنچه هست، اثر قدمت عناصر است. وقتی با سنگ این شبهه را دفع کرد، می‌گوید: عناصر در آن شریک‌اند که با سنگ دوم باطل می‌شود. پس می‌گوید: اثر فلک است و حاجی با سنگ سوم نیز آن را باطل می‌کند. او بارچهارم شبهه جوهر هباء را مطرح کرده و حاجی با سنگ چهارم آن را از بین می‌برد. پس شبهه هیولای کل را پیش می‌کشد و سنگ پنجم

ص: ۲۲

آن را دور کرده و بار ششم مسأله نَفْسِ کلیه را مطرح می‌سازد و سنگ ششم به سراغش می‌آید و بار هفتم شبهه عقل اول را مطرح ساخته و همه را به عقل اول مستند می‌کند که حاجی با سنگ هفتم به محتاج بودن عقل اول به خدا، شبهه او را پاسخ می‌دهد. در اینجا حاجی هر چه را که غیر خدا است، با سنگ‌های هفتگانه از خود دور ساخت و دیگر چیزی برای دور ساختن باقی نمی‌ماند، از این رو، خود او نیز نباید در آنجا باقی بماند، لذا از آنجا حرکت کرده و دور می‌شود. (۱) به نظر می‌رسد آنچه محیی‌الدین در اسرار معنی و فلسفه حکم رمی جمرات گفته است، تنها به ذوقیات خود او مستند است؛ زیرا بسیاری از حاجیان با اصطلاحات عنوان شده در این مسأله، اصلاً آشنایی ندارند حتی در طول عمرشان یک بار هم اسم آن اصطلاح به گوششان نرسیده است تا چه رسد به اینکه معنایش را بدانند و در القاءات شیطان به رفع آن پردازند. مردم به قصد تقرب به خدا و به عنوان انجام یک عمل عبادی و دفع و سوسه‌های شیطانی به رمی شیطان می‌پردازند. بی آنکه هیچ‌یک از این امور به ذهنشان بیاید. ظاهراً مسائل یاد شده توسط محیی‌الدین، خیالاتی است که بر خود او عارض شده است. لذا به هیچ‌یک از آیات و احادیث استناد نکرده است. به خلاف سایر جاها که معمولاً در بیان اسرار اعمال، به آیه یا حدیث و یا کلام بزرگان عرفان؛ مانند بایزید و جنید و امثال آنها استناد می‌کرد.

منا و تمنی

منا، موضع تمنی است. در وجه تسمیه آن گفته‌اند: وقتی آدم علیه السلام به منا آمد، خداوند به او فرمود: «تَمَنَّ ما شِئْتِ»؛ «هر چه می‌خواهی بخواه». محیی‌الدین می‌گوید: منا جایگاه بلوغ امّیه و آرزو است. حاجی هر آرزویی دارد، در اینجا برآورده شدنش را از خداوند سبحان می‌خواهد. حاجی در اینجا آرامش داشته و ضمن عبادت به خوردن و آشامیدن و پاکسازی روحی و جسمی می‌پردازد. به عبارت دیگر، اینجا برای حاجی جَنَّتِ مُعَجَّلَه (بهشت موقت) است. حاجی در این بهشت موقت می‌تواند آرزوی رسیدن به بهشت جاودان را داشته باشد و از خدای مهربان بخواهد که او را اهل بهشت قرار دهد. (۲)

۱- همان، فصل ۴۴۲ تا ۴۴۴

۲- همان، فصل ۴۴۵

ص: ۲۳

حلق یا تقصیر

حلق عبارت است از تراشیدن سر در منا و تقصیر کوتاه کردن موی سر است که بعد از قربانی در منا انجام می‌پذیرد. محیی‌الدین در کتاب «فتوحات» حلق و تقصیر را قبل از ذبح (قربانی) عنوان کرد. لذا ما نیز به ترتیب ذکر او در این مقاله بیان کردیم. توجیه عرفان محیی‌الدین در مورد تقصیر شعز (کوتاه کردن مو) این است که تقصیر شعر موجب تکثیر و ازدیاد شعور می‌شود. از این رو، حلق (تراشیدن) بهتر از تقصیر است. (۱) حاجی با سبک کردن برون سر از زواید، از خدا می‌خواهد که درون سر را نیز از زواید خالی کرده و از علم و معرفت پُر گرداند. مو، ستر و پوشش سر است و انسان با تراشیدن آن، پوشش و حجاب را از برون سرش برطرف می‌کند تا خداوند نیز حجاب معنوی را از درون او؛ یعنی عقل او دور نماید.

قربانی (ذبح)

قربانی دومین عمل در منا است که عبارت است از ذبح گاو یا گوسفند و یا شتر. ذبح شتر بهتر از گاو و ذبح گاو بهتر از گوسفند است.

سنت شدن این عمل در ایام حج، به جهت فداکاری و گذشتی است که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از خود نشان دادند و همه هستی خویش را در طبق اخلاص گذاشتند و آن زمانی بود که حضرت ابراهیم در خواب دید فرزند خود را به دست خود در راه خداوند ذبح می‌کند. ذبح تنها فرزند دلبندی که در سنین کهولت بدان رسیده است، آن‌هم به دست خود! امتحانی بس عظیم و توانفرسایی است. تصوّر چنین صحنه‌ای برای ما مشکل است تا چه رسد به تصدیق انجام دادن چنین کار دشوار!

حضرت ابراهیم وقتی چنین خوابی می‌بیند، بی‌درنگ به انجام آن می‌پردازد. در حالی که در این گونه امور، انسان‌ها راه توجیه را باز کرده و به شیوه‌های گوناگون به توجیه مسأله پرداخته و از انجام آن شانه خالی می‌کنند؛ مانند این توجیها که: خواب است، با صدقه دادن قابل حلّ است، شاید منظور قربانی کردن گاو و گوسفند است و ...!

اما حضرت ابراهیم بی‌درنگ خطاب به فرزندش می‌گوید: *إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى ...*؛ «من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم. نظر توجیست؟» حضرت اسماعیل بی‌درنگ جواب می‌دهد که: *... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ*

ص: ۲۴

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ؛ (۱) «ای پدر، آنچه را که بدان مأمور شده‌ای، انجام ده. ان شاء الله مرا از بردباران خواهی یافت».

ابراهیم علیه السلام بی درنگ در فدا کردن فرزند دلبد خود برای دلداری است و اسماعیل در پی رسیدن به معبود و معشوق خویش لحظه شماری می‌کند. از این رو، نه تنها به دنبال راه فرار و توجیه شرعی و عقلی نمی‌روند که بهانه قوی به دست آوردند تا بدین وسیله عشق‌بازی و جانبازی کنند! بنابراین، تأویل بعضی از عرفا خواب حضرت ابراهیم را که وی از همان اول مأمور به ذبح گوسفند بود ولی قوه مخیله‌اش آن را به شکل ذبح فرزند برای او تصویر کرد، (۲) خالی از قوت است؛ زیرا انسان کامل قوه مخیله‌اش تحت سیطره قوه عاقله‌اش بوده، نمی‌تواند او را اغوا کند.

بنابراین، مسأله قربانی حضرت اسماعیل نمایش عشق‌بازی جانانه است که جز با جانبازی عاشقانه، قابل اجرا نیست که انسان عاشقی با کوچک‌ترین بهانه و به صورت خواب دیدن باشد آن را به اجرا در می‌آورد و آنچه برای دیگران ناممکن است را ممکن می‌سازد. و چه نیکو گفته است اقبال لاهوری که:

هر که پیمان با هوالموجود بست گردنش از بند هر معبود رست

مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است عشق را ناممکن ما ممکن است

عقل سفاک است و او سفاکتر پاکتر چالاکتر بی باکتر

عقل در بی چاک اسباب و علل عشق چو گان‌باز میدان عمل

می‌کند از ما سوی قطع نظر می‌نهد ساطور بر حلق پسر (۳)

قربانی فرزند؛ یعنی گذشتن از همه هستی، یعنی فنای در حضرت دوست و رویگردانی از هر چه غیر اوست. چون خدا از همه اینها بی‌نیاز است و می‌خواهد با این امتحانات، آدمی به مقامات خود برسد و جوهره وجودش را بشناسد؛ لذا از تحقق ظاهری قربانی حضرت اسماعیل جلوگیری کرده و گوسفندی را به جای او به قربانگاه می‌فرستد و آن را ذبح عظیم می‌نامد که: فَفَسَدِئِنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ (۴) «و به جای او قربانی عظیمی جایگزین کردیم.» عظمت قربانی به جهت عظمت اسماعیل و ابراهیم است. و الا حیوان در حوانیتش، با هموعان خود تفاوتی ندارد. اما این حیوان به خصوص که به جای اسماعیل قربانی می‌شود به جای قربانی عظیم، ذبح می‌گردد تا حاجیان تا قیامت هر سال با

۱- صافات: ۱۰۲

۲- شرح فصوص، داود قیصری، فصل اسحاقی.

۳- اقبال لاهوری- تصحیح احمد سروش ص ۳۱ و ۱۷

۴- صافات: ۱۵۷

ص: ۲۵

قربانی کردن، به یاد فداکاری آن دو بزرگوار بیفتند و سختی عمل حضرت ابراهیم و اسماعیل را در نظرشان مجسم کنند تا سختی‌های دنیا و سفر حج در نظرشان حقیر گردد.

محبی‌الدین یکی از اسرار قربانی را تکامل بخشیدن به موجودی و آزادسازی روح آن دانسته، می‌گوید: روح حیوان در جسم آن زندانی است. حاجی با ذبح یک حیوان روحش را از زندان تنش رها ساخته و به روح او تکامل می‌بخشد. از نظر ما حیوانات نیز دارای روح و عقل‌اند و خدای خود را شناخته و عبادت می‌کنند. که خدا فرمود: **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ...؛ (۱)**

«همه آنها نماز و تسبیحشان را می‌دانند.» همانطور که ما در این روز از احرام خارج شده، برای انجام اعمال متفرقه آزاد می‌شویم. به عنوان سپاس از خداوند، روح حیوانی را از تحجیر جسم او آزاد می‌کنیم. سپس مقداری از گوشت حیوان را می‌خوریم تا جزو بدن ما گردد که خود این نوعی کمال برای آن حیوان است؛ زیرا از مرحله حیوانی به مرحله انسانی صعود کرده است. **(۲)** پی‌نوشت‌ها:

۱- نور: ۴۱

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱۰، باب ۷۲، فصل ۴۴۹

ص: ۲۷

فقه حج

طرح جایگزین شود.

استفتائات حج

مرکز تحقیقات حج - بخش فقه

ض؟ ۱- شخصی، فرد ناتوانی را با چرخ دستی (ویلچر) طواف می‌دهد، اگر در اثنای طواف متوجه شود لباس احرام آن فرد نجس است و خودش نمی‌داند، آیا لازم است به او بگوید؟ در فرض سؤال، چنانچه پس از طواف به وی اطلاع دهند، طوافی که با لباس نجس انجام شده چه حکمی دارد؟

آیت‌الله بهجت: ۱) لازم نیست ۲) اشکال ندارد، چون جاهل بوده.

آیت‌الله تبریزی: لازم نیست به او بگوید و اگر بعد از اتمام طواف به او اطلاع دهند طواف او صحیح است؛ واللّٰه العالم.

ص: ۲۹

آیت‌الله خامنه‌ای: ارشاد به موضوع و اطلاع دادن لازم نیست و چنانچه پس از طواف علم به نجاست لباس احرام در حال طواف پیدا کند طوافش صحیح است.

آیت‌الله سیستانی: اعلام به او لازم نیست و طوافش صحیح است.

آیت‌الله شبیری زنجانی: طواف در فرض سؤال صحیح است و لازم نیست که نجاست لباس، به طائف اطلاع داده شود.

آیت‌الله صافی گلپایگانی: در فرض سؤال، اطلاع دادن لازم نیست و اگر بعد از اتمام طواف به وی اطلاع دهند، طواف او صحیح است و اعاده لازم نیست، والله العالم.

آیت‌الله فاضل: (۱) خیر، لازم نیست به او بگوید (۲) اظهر صحّت طواف است و اعاده لازم نیست.

ص: ۳۰

آیت‌الله صانعی: اطلاع دادن طواف گزار به نجاست لباس احرامش، نه تنها غیر لازم است بلکه در بعضی از مواردش نامطلوب می‌باشد و به هر حال مطلع شدن طواف گزار به نجاست لباسش بعد از طواف مضر به طوافش نمی‌باشد و طوافش صحیح است و اعاده ندارد.

آیت‌الله مکارم شیرازی: (۱) لازم نیست (۲) طوافش صحیح است.

آیت‌الله نوری همدانی: واجب نیست به او بگوید و در صورتی که بعد از اتمام طواف متوجه شود، طواف وی صحیح است.

ض؟ ۲- قرآن‌هایی در مسجد الحرام به زائران اهدا می‌شود که چند دسته است:

دسته اول: قرآن‌های مستعمل مسجد الحرام، ممهور به مهر «وقف لله تعالی بالمسجد الحرام».

دسته دوم: قرآن‌های چاپ عربستان، وقف و هدیه زائران جهت قرائت در مسجد الحرام، که متصدیان این قرآن‌ها و قرآن‌های دسته سوم که چاپ سایر کشورها است و توسط زائران به مسجد الحرام هدیه می‌شود را به خاطر یک شکل بودن قرآن‌های مسجد الحرام از قفسه‌ها خارج کرده و به زائران دیگر که متقاضی قرآن هستند تحویل می‌دهند. و دسته چهارم قرآن‌هایی است که هدیه دولت عربستان و ریاست شئون حرمین شریفین است و هیچگونه مهری ندارد. حال: آیا دریافت این قرآن‌ها جایز

ص: ۳۱

است؟ و برفرض جواز مالک می‌شوند یا نه؟ و در صورت عدم مالکیت، آیا جهت استفاده عمومی در غیر مساجد یا در مساجد دیگر می‌توان آنها را آورد؟

آیت‌الله بهجت: دسته اول و دوم جایز نیست و دسته سوم ممکن است تملک، ولی احتیاط در ترک است و دسته چهارم تملک آن مانعی ندارد و دسته اول و دوم را اگر نمی‌گذارند در آنجا باشد می‌تواند به اقرب آن مساجد بگذارد.

آیت‌الله تبریزی: قرآن‌هایی که محرز است زوار هدیه و وقف کرده‌اند را نمی‌توان گرفت و تصرف کرد و گرفتن قرآن‌های دیگر جایز است و می‌توانند تملک کنند و یا در مساجد و غیره برای عموم قرار دهند، والله العالم.

آیت‌الله خامنه‌ای: قرآن‌هایی که وقف مسجدالحرام شده است، دریافت و تملک آن جایز و صحیح نیست و در صورتی که عودت و استفاده از آن در مسجدالحرام امکان ندارد، آنها را به مساجد دیگر برده و در آنجا استفاده نمایند.

آیت‌الله صانعی: گرفتن قرآن‌های دسته چهارم مانعی ندارد و جایز می‌باشد و گیرنده هم مالک می‌گردد.

ص: ۳۲

آیت‌الله صافی گلپایگانی: در فرض سؤال، قرآن‌هایی که توسط حجاج و زائرین وقف نشده؛ اعم از آنکه اثری از وقف بودن در آنها نباشد یا از طرف حکومت سعودی اثر وقف در آنها دیده شود اگر مسئولین ذیربط از آنها به کسی اهدا نمایند، گرفتن آن اشکال ندارد و گیرنده مالک می‌شود.

قرآن‌هایی که توسط حجاج وقف بشود، گرفتن آنها جایز نیست، واللّٰه العالم.

آیت‌الله فاضل: استفاده از قرآن‌های دسته اول و دوم در غیر مسجدالحرام اشکال دارد، اما دسته سوم و چهارم اشکالی ندارد و تحقق ملکیت نسبت به دسته چهارم مسلم است.

آیت‌الله مکارم شیرازی: قرآن‌هایی که از طرف مسئولین آن منطقه به زوار داده می‌شود اشکالی ندارد و ملک آنها می‌شود.

آیت‌الله نوری همدانی: در غیر مورد اخیر، گرفتن آنها اشکال دارد و همچنین نمی‌توان آنها را به مساجد یا جاهای دیگر برد.

ص: ۳۳

ض؟ ۳- آیا مسافر، در اماکن تخییر مجاز است نوافل ظهر و عصر را بخواند؟

آیت‌الله بهجت: اظهر عدم سقوط دوائب نهاریه در اماکن تخییر است اگرچه فریضه را در خارج ایقاع نماید یا قاصد آن باشد یا قصرأ در داخل ایقاع نماید، بلکه ثابت است نافله با عدم تعین تقصیر.

آیت‌الله تبریزی: نوافل ظهر و عصر او ساقط است. واللّٰه العالم.

آیت‌الله خامنه‌ای: نافله نماز ظهر و عصر در سفر ساقط است، حتی در اماکن تخییر.

آیت‌الله شبیری زنجانی: مجاز نیست.

آیت‌الله صافی گلپایگانی: استحباب نوافل ظهر و عصر در اماکن تخییر ثابت نیست؛ واللّٰه العالم.

آیت‌الله صانعی: مجاز نمی‌باشد چون تخییر در نماز ظهر و عصر در اماکن تخییر یک حکم اختصاصی و عرضی نسبت به خود آنهاست نه نسبت به نوافل آنها.

ص: ۳۴

آیت‌الله فاضل: خیر، مشروعیت نوافل ظهر و عصر در فرض مزبور ثابت نیست.

آیت‌الله مکارم شیرازی: مجاز نیست.

آیت‌الله نوری همدانی: در صورتی که تمام را اختیار کرد رجاء می‌تواند بخواند.

ص: ۳۵

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

ص: ۳۶

گزارشی از سفر حج مرحوم آیت‌الله کاشانی

سیدعلی قاضی عسکر

در شماره پیشین، گزارشی از سفر حج مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی رحمه الله به چاپ رسید. این مسافرت که در سال ۱۳۳۱ ه. ش. و همزمان با انتخاب ایشان به عنوان رییس مجلس شورای ملی انجام شده است، از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده که توجه خوانندگان ارجمند را به بخش دوم و پایانی آن جلب می‌نمایم:

شماره ۷۰۹

تاریخ ۱۳۳۱ / ۷ / ۲۲

در تعقیب گزارش محرمانه شماره ۵۵۱ مورخ ۱۳۳۱ / ۵ / ۳۱ راجع به مسافرت «حضرت آیت‌الله کاشانی» به «حجاز» معروض می‌دارد:

چون با وجود تقاضای مکرر سفارت، راجع به تعیین روز و ساعت قطعی ورودشان به «جده»، موعد مزبور معین نشده بود، در مقابل پرسش‌های نمایندگان سیاسی دول اسلامی و علما و وجوه و اعیان محلی - که علاقه زیادی به شرکت در استقبال ایشان اظهار می‌داشتند - سفارت نمی‌توانست پاسخ روشنی بدهد، خود اعضای سفارت هم در نتیجه این بی‌اطلاعی، نگران و ناراحت بودند، لذا ناچار از «مقامات سعودی» تقاضا شد که به مجرد استحضار از ساعت ورود هواپیمای حامل «حضرت آیت‌الله» سفارت را

ص: ۳۷

مستحضر دارند.

طی تلگراف شماره ۵۸۸ وزارت امور خارجه، روز ورود ایشان را اشعار داشته بودند ولی ساعت ورود طیاره همچنان نامعلوم بود، تا اینکه کمی قبل از ساعت ۸/۴۵ صبح روز چهارشنبه، پنجم شهریور (۱۳۳۱) (که به حساب محل، هفتم ذی حجه بود) از طرف «رییس بنگاه هواپیمایی سعودی» به سفارت اطلاع داده شد که در حدود سه ربع ساعت بعد؛ یعنی تقریباً ۹/۳۰ صبح، هواپیمای حامل «حضرت آیت‌الله کاشانی» و همراهانشان به «جده» خواهد رسید.

فوراً به نمایندگان سیاسی دول اسلامی و اشخاصی که اظهار علاقه به شرکت در استقبال ایشان نموده بودند، اطلاع داده و خود به فرودگاه رفتیم.

در ظرف این سه ربع ساعت اکثر نمایندگان دول اسلامی و عده‌ای از اعیان محلی در فرودگاه حاضر شدند.

از طرف بنگاه هواپیمایی سعودی هم، به معاونت وزارت امور خارجه و فرماندار جده و رییس کل اداره امور حج و رییس شهربانی و شهردار و رییس گمرک فرودگاه جده، این خبر ابلاغ شده بود و همه حاضر بودند. (۱) در سر ساعت ۹/۳۰ که هواپیمایی از بیروت رسید. رییس بنگاه هواپیمایی، مستقبلین را تا نزدیک هواپیمای مزبور هدایت نمود، اتومبیل‌های مخصوص حضرت آیت‌الله و همراهان را هم - که از اتومبیل‌های کروکی (۲) انتخاب شده بود - تا کنار هواپیما آورده بودند که زحمت پیاده راه رفتن در آفتاب را نداشته باشند و برای اینکه بدانند آیا معظم‌له مُحرم هستند یا خیر و کروک اتومبیل باید برداشته شود یا نه، از مسافریین طیاره، راجع به محرم بودن ایشان استعلام گردید؛ معلوم شد ایشان اصلاً در آن هواپیما نیستند!

مستقبلین به اتاق رییس بنگاه هواپیمایی (منتقل و) مدتی هم در آنجا معطل شدند که مأمورین بی‌سیم فرودگاه در این باب از «بیروت» استعلام و تحقیق کردند. بالأخره قرب ظهر چون هنوز پاسخ قطعی نرسید، اکثر مستقبلین - به استثنای رجال رسمی دولتی - معذرت خواسته و رفتند و بعضی از آنها - از جمله کارداران عراق و مصر - مصرّاً تقاضا کردند، هر وقت ورود حضرت آیت‌الله معین گردید به آنها اطلاع داده شود.

راجع به این سوء تفاهم بازجویی به عمل آمد و معلوم شد، چون اولیای امور «دولت سعودی» از ساعت ورود طیاره حامل «حضرت آیت‌الله» اطلاع صحیحی

۱- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۶/۶/۱۳۳۱، ص ۴ به نقل از خبرگزاری عرب از جده می‌نویسد:

استقبالی که به نام دولت سعودی از آیت‌الله کاشانی رهبر دینی و رییس مجلس شورای ملی ایران به عمل آمد، از لحاظ آنکه دولت و مردم و حجاج ممالک مختلف اسلامی در آن شرکت داشتند بی‌ظنیر و بی‌سابقه بود. سپس می‌افزاید:

محافل مطلع اظهار عقیده می‌کنند که مسافرت آیت‌الله کاشانی به مکه، مخصوصاً با توجه به مذاکراتی که درحجاز میان آیت‌الله و رجال برجسته ممالک اسلامی صورت خواهد گرفت، از لحاظ معنوی و تحکیم رشته‌های ارتباط و همکاری میان ملل اسلامی حائز اهمیت فراوان خواهد بود.

۲- اتومبیل‌های سقف داری که در موقع نیاز سقف آن باز می‌شود

ص: ۳۸

نداشتند، مأمورین بی‌سیم فرودگاه پی در پی از مأمورین بی‌سیم یکی از هواپیماهای نظامی آمریکایی، بدون اینکه متوجه اهمیت مطلب باشد، در مقابل پرسش مأمور بی‌سیم «فرودگاه جده» جواب مثبت داده و موجب این بی‌تربیتی شده بود. در حدود ساعت دو بعد از ظهر به‌طور قطع معلوم شد که «حضرت آیت‌الله» هنوز از «بیروت» حرکت نکرده‌اند و رییس بنگاه هواپیمایی سعودی گفت: «چون ایشان نخواستند با هواپیمای نظامی آمریکایی بیایند، طیاره سعودی مخصوص، برای ایشان خواهیم فرستاد» و قرار شد به مجرد استحضار از ساعت ورود هواپیما، سفارت را مستحضر دارند. نزدیک غروب اطلاع دادند که حدود نیم ساعت بعد، طیاره وارد خواهد شد، دوباره به فرودگاه رفتیم. معاون وزارت خارجه و فرماندار جده و سایر رجال رسمی حاضر بودند، بنا به تقاضای اکید کارداران مصر و عراق، تلفنی به ایشان نیز اطلاع داده شد و به فرودگاه آمدند.

تقریباً یک ساعت بعد از غروب، با یکی از هواپیماهای سربازبر آمریکا، که دولت آمریکا نظر به ضیق وقت و عدم کفاف طیاره‌های موجود آنها را برای آوردن حجاج به جده اختصاص داده بود، وارد شدند و مراسم استقبال رسمی به عمل آمد. ولی به علت مذکور، عده‌ای که انتظار می‌رفت در استقبال حاضر باشند نبودند و از ساعت ورود حضرت آیت‌الله نسبت به رویه دولت سعودی نسبت به ایشان بدبین شدند، به خصوص که اولیای امور دولت راجع به خطابه‌ای که می‌خواستند در عرفات ایراد نمایند، اعتراض و مخالفت کرده بودند (موضوع تلگراف شماره ۹۷ مورخ ۲/۶/۳۱ این سفارت).

کامیونی برای حمل جامه‌دان‌های معظم‌له و همراهان تا پای طیاره آورده بودند و اثاثیه ایشان و همراهانشان را بدون تفتیش گمرکی، از فرودگاه به خانه‌ای که برای استراحت ایشان اختصاص داده شده بود بردند. خودشان نیز به آنجا رفتند و مدتی معاون وزارت امور خارجه و فرماندار جده آنجا بودند و قرار شد پس از صرف شام برای عمره به «مکه» مشرف شوند. چون مرسوم در آنجا این است که محترمین حجاج و میهمانان دولت؛ از قبیل امرا و امرای حج دول اسلامی و بزرگان علما و روحانیون، امثال شیخ ازهر، مفتی اعظم فلسطین یا مصر و نظایر ایشان، پس از ورود، نخست به دیدن ملک یا در صورت نبودن

ص: ۳۹

ایشان- مانند امسال- به دیدن نماینده ایشان امیر سعود، ولی عهد می‌روند [لذا] فرماندار جدّه به وسیله سفارت به ایشان اطلاع داد که اگر مایل به ملاقات امیر باشند ممکن است صبح روز هشتم ذی‌حجه در کاخ سلطنتی مکه، یا عصر آن روز در مقرّ امیر در «منا» از ایشان دیدن نمایند.

حضرت آیت‌الله که انتظار داشتند امیر قبلاً به دیدن میهمانشان بیایند و از رسم و عادات محل اطلاعات درستی نداشتند و در عین حال از رویه اولیای امور دولت سعودی، راجع به منع ایشان از ایراد خطابه و سادگی ترتیبات استقبال ناراضی بودند، از این عمل سخت مکدر شدند و از ملاقات امیر خودداری کردند و مساعی جناب آقای اعلم در این باب به نتیجه‌ای نرسید. لذا به نحو مقتضی به فرماندار جدّه فهمانده شد بهتر است تعیین وقت ملاقات امیر و ایشان به وعده دیگری موکول شود.

فرماندار در جواب اظهار نمود: این ملاقات اختیاری است و منظور امیر و اولیای امور دولت سعودی فقط تهیه وسایل آسایش حضرت آیت‌الله است. ولی طرفین از این پیش‌آمد ناراضی بودند و این برخورد اولی، اثراتی باقی گذاشت و رفتار اولیای امور سعودی نسبت به ایشان، بعد از آن قدری سردتر از آن بود که پیش‌بینی می‌شد.

معدّلک می‌توان گفت که به هیچ وجه در تجلیل و احترام و تهیه وسایل آسایش و پذیرایی ایشان فروگذار نشد. و اگر این سوء تفاهم پیش نمی‌آمد، به‌طور قطع می‌شود گفت که استقبال ایشان بی‌نظیر بود.

پس از صرف شام برای عمره، آماده سفر مکه شدند و چون لازم بود شخصی وارد به اوضاع و آشنا به رجال و زبان محلی همراه ایشان باشد، بنده در معیتشان به مکه رفتم.

پنج اتومبیل سواری برای حضرت آیت‌الله و همراهان و دو کامیون برای جامه‌دان‌ها و اثاثیه و پاسبانان و مستخدمین در اختیارشان گذاشته شده بود. یکی از افسران شهربانی جدّه به درجه سروانی و یکی از پیشخدمت‌های مخصوص امیر سعود ولیعهد و چهار پاسبان و یک میهماندار و دوازده پیشخدمت و نوکر و دو آشپز برای پذیرایی ایشان در مکه و منا و عرفات اختصاص داده بودند.

در مکه دو خانه بزرگ و مجلّل در نزدیکی حرم (که یکی از آنها کاملاً متصل به حرم بود و پنجره‌های آن به مسجد باز می‌شد و برای ورود به حرم احتیاجی به عبور از خیابان هم نداشت و قطعاً بهترین خانه‌ای بود که می‌شد برای یکی از محترمین حجاج

ص: ۴۰

میهمان دولت تهیه شود) در اختیارشان گذاشته شده بود که فقط از آن استفاده کردند و آن خانه دو می فقط برای پخت و پز استفاده می‌شد (کرایه هریک از این دو خانه فقط برای ایام حج حدود ۱۶۰۰۰ ریال سعودی؛ یعنی تقریباً دو هزار لیر مصری بود). برای یک روز توقف در عرفات هم چندین خیمه مفروش با تمام لوازم آشپزخانه و آبدارخانه و مستخدمین لازم برای استراحت ایشان آماده شده بود.

در «منا» هم یکی از مهمترین و خوش موقعیت‌ترین خانه‌ها را که در نزدیکی جمره وسطی (شیطان وسطی) واقع بود برای اقامتشان اختصاص داده بودند و در اختیار این خانه، مخصوصاً راحتی ایشان را در نظر گرفته بودند که برای رمی جمار (انداختن سنگریزه به شیطان‌ها) در آن ازدحام و گرمای شدید زحمتی نداشته باشند.

در این سه روز هم تمام وسایل پذیرایی و مستخدمین لازم در اختیارشان بود. دو افسر شهربانی و عده‌ای پاسبان برای حفاظت ایشان همراهشان بودند که در موقع طواف و سعی و رمی جمار، اطراف ایشان را می‌گرفتند و راه را بر ایشان باز می‌کردند.

در هشتم ذی‌حجه که در نتیجه اختلاف رؤیت هلال دو روز اختلاف بین تقویم ایران و حجاز پیش آمد، حجاج سخت ناراحت شده بودند و برای حل این اشکال و وقوف اضطراری روز بعد در عرفه، به حضرت آیت‌الله مراجعه می‌کردند و بالأخره ایشان مصمم شدند در این باب با اولیای امور دولت سعودی مذاکره نمایند و با وجود اینکه نظر به سوابقی که داشتم، تذکر دادم که قطعاً اقدام در این باب مفید فایده‌ای نیست، در نتیجه اصرار ایشان، ناچار دستورشان را اجرا کردم، جریان هم به این قرار بود که معظم‌له قبل از ظهر آن روز به بنده فرمودند: می‌خواهم پیغام مرا به مقامات محلی اینجا برسانی (و پیغام خود را شرح دادند). بنده نخست «شیخ ابراهیم السلیمان» رییس دفتر امیر فیصل را که با بنده سابقه دوستی ممتدی دارد، ملاقات نموده و نظر به روابط و سوابق موجود فیما بین موضوع را صراحتاً در میان گذاشته، به او تذکر دادم که تفاوت هر ساله بین تقویم‌های ایران و حجاز یک روز بود، لذا دلیل اختلاف افق قابل قبول بود ولی حالا که اختلاف دو روز است کار بر ما مشکل شده و باید صراحتاً بگوییم که شهود امسال شما قطعاً اشتباه کرده‌اند؛ چه از نقطه نظر نجومی رؤیت هلال در حجاز و نجد (که در مشرق مصر واقع است) قبل از رؤیت آن در ایران امکان دارد، ولی قبل از موعد رؤیت آن در مصر به هیچوجه امکان ندارد و با بودن رصدخانه «حلوان» در «مصر» و دقتی که در این

ص: ۴۱

باب به عمل می‌آید، نمی‌توان گفت آنها اشتباه کرده‌اند و جز کشور عربی سعودی، تمام کشورهای اسلامی به خطا رفته‌اند! پس از این مقدمه، از ایشان خواستم جریان را به نحو مقتضی به امیر فیصل که شخص روشن و فهمیده‌ای است، برساند و همانطور که آیت‌الله خواسته بودند، محرمانه از ایشان تقاضا کنید دستور دهند مأمورین شهربانی مزاحم و متعرض عده‌ای که روز بعد در عرفات می‌مانند و شب بعد به مشعر می‌روند، نشوند.

نامبرده با اینکه باطناً با بنده هم عقیده بود، اظهار نمود: استدلال‌های نجومی و ریاضی در اینجا بی‌اثر است و در مقابل حکم محکمه شرعیه جز تمکین چاره‌ای نیست.

امیر فیصل هم با بودن امیر سعود، کاری نمی‌تواند بکند. بهتر است در این باب با امیر سعود مذاکره شود.

اگرچه معلوم بود که مذاکره با امیر سعود هم اثری ندارد و رییس دفتر امیر فیصل برای اینکه از مداخله در این موضوع حساس راحت شود، بنده را به امیر سعود حواله کرده است. چون در این باب حضرت آیت‌الله اصرار داشتند، [برای] گرفتن وقت ملاقات از منشی مخصوص امیر سعود به کاخ ولیعهد رفتم و وقتی آنجا رسیدم که امیر سعود مشغول صرف نهار بود.

سوابق بنده با منشی مخصوص امیر سعود که اخیراً عهده‌دار این پست شده است، زیاد نبود؛ لذا خود را به نحو مقتضی به او معرفی نمودم، سوابق و علاقه‌ام را به کشور عربی سعودی خاطر نشان کردم و با ذکر موقعیت ممتاز حضرت آیت‌الله کاشانی در عالم اسلام و لزوم جلب رضایت او و حسن اثر آن در میان ایرانیان و سایر مسلمانان، جریان را به نحو مقتضی بیان نموده، گفتم: درخواست حضرت آیت‌الله این نیست که اجازه وقوف مخصوص به ایرانیان بدهند، [بلکه] تنها تقاضایشان این است که برای اشخاصی که می‌خواهند عمل به احتیاط نمایند و برای وقوف اضطراری می‌خواهند روز شنبه به عرفات [و] شب یکشنبه به مشعر بروند سخت‌گیری نکنند؛ یعنی مأمورین شهربانی نسبت به این قبیل اشخاص اغماض و چشم‌پوشی نمایند و مخصوصاً خاطر نشان نمودم که این عمل صورت معامله استثنایی نسبت به ایرانیان و موافقت با وقوف مخصوص برای آنها را به خود نخواهد گرفت.

نامبرده جریان را به عرض امیر سعود رسانید و در جواب با ابلاغ مراتب احترام و

ص: ۴۲

سلام ولیعهد به حضرت آیت‌الله گفت:

امیر می‌گوید: چنین تقاضایی از ایشان که از دعوات و پیشروان وحدت اسلام‌اند بعید و مستبعد به نظر می‌رسد، چون انجام آن موجب تشّت و تفرقه مسلمین خواهد شد.

سایر مسلمین با اینکه حکم محکمه شرعیه راجع به روز وقوف عرفات با تقویم کشورهایشان و با احکام محاکم شرعیه آن کشورها اختلاف دارد، به حکم قاضی محل تمکین می‌نمایند و حدود ۴۰۰ هزار مسلمان از بلاد مختلف، روز جمعه در عرفات وقوف می‌کنند، اغماض نسبت به عده‌ای حدود سه هزار نفر در وقوف روز بعد، که به منزله اجازه ضمنی این عمل است، اسباب تفرقه مسلمین می‌شود و دولت سعودی که دولت اسلامی است، به هیچوجه نمی‌تواند با چنین امری موافقت نماید. و اکیداً از حضرت آیت‌الله تقاضا می‌نمایند که به ایرانیان دستور دهند از اجماع سایر مسلمین خارج نشوند و در همان روزی که سایرین در عرفات وقوف می‌نمایند وقوف کنند.

و در خاتمه از قول امیر چنین تذکر دادند که اولیای امور نسبت به کسانی که برخلاف اجماع مسلمین قیام کنند و روز شنبه به عرفات یا شب یکشنبه به مشعرالحرام روند، نهایت شدّت را اعمال خواهد کرد.

جواب مزبور را به عرض حضرت آیت‌الله رساندم، در این اثنا؛ یعنی قبل از بازگشت بنده و ابلاغ پیغام مزبور، یکی از آقایان علما، به نام بحرالعلوم، به ملاقات حضرت آیت‌الله آمده و اظهار نمودند که دو نفر از شیعیان که یکی از آنها از اهالی کویت است و هر دو، مورد اطمینان ایشان‌اند، شهادت به رؤیت هلال در شب جمعه ۳۱ مرداد داده‌اند. آقای شمس قنات آبادی هم شهادت دادند که شب جمعه مزبور در موقعی که از شمیران به تهران می‌آمدند بدون هیچ زحمتی ماه را دیده‌اند، آقای عباس ناجی داماد آیت‌الله هم که در آن شب همراه آقای قنات آبادی بود، این شهادت را تأیید نمود و از مجموع این شهادات، نزد حضرت آیت‌الله رؤیت هلال ذی‌حجه در شب جمعه ۳۱ مرداد ثابت گردید. و اختلاف دو روز به یک روز مبدّل شد. و چون با اختلاف افق، اختلاف یک روز امر عادی است، رؤیت هلال در حجاز به شب پنجشنبه سی‌ام مرداد جزو امور محتمله در آمد و چون علم به خلاف آن نداشتند؛ یعنی نمی‌توانستند قطع داشته باشند که ادعای رؤیت اهالی اینجا برخلاف حقیقت است، مطابق موازین فقهی، حکم به متابعت دادند، به خصوص که بعضی از اجله فقهای شیعه حتّی با علم به خلاف

ص: ۴۳

هم، امر به متابعت از جماعت کرده‌اند.

این بود که اکثر حجاج ایرانی مطابق دستور حضرت آیت‌الله و عده‌ای از حضرات علما که به حج مشرف شده بودند، روز جمعه ۳۱ مرداد ماه [را] نهم ذی‌حجه گرفته، با سایرین در عرفات وقوف نمودند.

ولی باز عده‌ای عمل به احتیاط نموده شب بعد به مشعر رفتند و مأمورین شهربانی آنها را مجبور به مراجعت نموده، به آنها توهین کردند. پس از مراجعت از منا، شب سیزدهم ذی‌حجه را حضرت آیت‌الله و همراهان در مکه گذراندند و قرار بود سحر آن روز به جده بروند و از آنجا به مدینه پرواز کنند، ولی شب تصمیم گرفته شد که به عنوان تشکر و خدا حافظی از امیر سعود، آقایان شمس قنات آبای و مصطفی کاشانی فرزند حضرت آیت‌الله به ملاقات امیر سعود بروند.

صبح زود، وقت ملاقات از امیر خواسته و ساعت ۸/۳۰ به اتفاق ایشان به ملاقات امیر سعود رفتیم. ایشان با نهایت گرمی و محبت از آقایان پذیرایی کردند و پس از ابلاغ سلام و پیغام‌های حضرت آیت‌الله و تشکر و گله ایشان مراجعت نمودند.

این ملاقات تا اندازه‌ای از شدت رنجش اولیای امور سعودی کاست و شرح آن را به تفصیل با آب و تابی در روزنامه درج نمودند. پس از آن، به جده رفته، چند ساعتی در آنجا استراحت نمودند. در این ضمن نامه‌ای که امیر سعود در پاسخ پیغام‌های حضرت آیت‌الله، مبنی بر اظهار تشکر و خشنودی از آمدن ایشان به حجاز و تجلیل و تکریم ایشان نوشته بودند، به وسیله پیک مخصوص به جده فرستاده و تسلیم حضرت آیت‌الله شد.

قبل از غروب آن روز، با هواپیمای مخصوصی که دولت سعودی مجاناً در اختیار ایشان گذاشت، به مدینه مشرف شدند. در این مسافرت هم، بنده در معیتشان بودم و تا ساعت حرکت به دمشق آنی از ایشان جدا نشدم.

تا روز هجدهم ذی‌حجه در ضیافت دولت سعودی در مدینه بودند و آقای ضریحی پدر زن وزیر دارایی که یکی از بزرگترین اعیان و رجال برجسته مدینه است مأمور پذیرایی ایشان بود.

در فرودگاه مدینه پسر بزرگ امیر مدینه (که از منسوبین ملک است) به نمایندگی امیر و آقای ضریحی و رییس اداره حج در مدینه و رییس شهربانی و شهردار و سید

ص: ۴۴

مصطفی عطار (زیارت نامه خوان ایرانیان در مدینه) در استقبال حاضر بودند و اتومبیل‌هایی قبلاً آماده شده بود، ایشان را از فرودگاه به خانه‌ای که برای اقامت ایشان تهیه شده بود، برد.

در مدینه هم، امیر که خود را نماینده دولت می‌داند، و معمولاً واردین به دیدن او می‌روند، به تاسی از رویه امیر سعود به دیدن حضرت آیت‌الله نیامد، ایشان هم از دیدن وی خودداری کردند. سایر رجال مدینه هم که رفتار امیر را نسبت به ایشان دیدند و از خودداری حضرت آیت‌الله از ملاقات و ليعهد مطلع بودند، به خیال اینکه تماس با ایشان اسباب خشم اولیای امور دولت می‌گردد، از ملاقات ایشان پرهیز کردند و حتی آشنایان قدیمی ایشان که در سفر سابق مکرر به دیدنشان آمده بودند، از ملاقاتشان احتیاط داشتند و کار به جایی رسید که «سید علی عمران جبولی نجفی» از دوستان قدیمی ایشان با اینکه مکرر از طرف آیت‌الله کسی به سراغش رفته بود، به عنوان بیماری از ملاقات عذر خواست و این خود برای حضرت آیت‌الله سوء ظن شد که امیر اشخاصی را از ملاقاتشان منع کرده است.

مطلب را به نحو مقتضی به اطلاع امیر رساندم، قسم یاد کرد که هیچ منعی در بین نیست، راست هم می‌گفت ولی نظر به رژیم خاص حکومت فعلی در حجاز، خود مردم از بیم اینکه مبادا ملاقاتشان با حضرت آیت‌الله اسباب عدم رضایت اولیای امور شود، از این ملاقات خودداری می‌کردند.

برای حرکت ایشان از مدینه به دمشق نیز اداره هواپیمایی سعودی در مدینه، طیاره‌ای در اختیارشان گذاشت- و با تبدیل بلیت‌های.. به بلیت‌های هواپیمای سعودی- آنها را تا دمشق بردند.

روز حرکت هم پسر امیر مدینه به نمایندگی پدرش و آقای ضریحی و عده‌ای از رجال رسمی در فرودگاه حاضر بودند، در آنجا نیز حضرت آیت‌الله به حدی سخت از رفتار امیر گله کرد که پسرش در جواب واماند و در مقابل عده‌ای که حاضر بودند سرافکنده شد.

خودداری حضرت آیت‌الله از ملاقات امیر سعود و امیر مدینه، اگر چه اسباب عدم رضایت اولیای امور دولت شد، در بین اهالی حجاز و حجاج کشورهای اسلامی تأثیر خوبی داشت و اغلب مخصوصاً رجال ممتاز از اینکه معظم‌له احترام موقعیت روحانی

ص: ۴۵

خود را نگاه داشته‌اند، خشنود بودند.

مجله «المصوّر» از انتشارات «دار الهلال» مصر در این باب شرحی اغراق‌آمیز نوشته است که بعضی قسمت‌های آن کاملاً مخالف با حقیقت است (قطعه روزنامه و ترجمه آن برای مزید استحضار به ضمیمه تقدیم می‌گردد).

به طوری که عرض شد تقاضای حضرت آیت‌الله که صورت محرمانگی کامل داشت و معلوم نیست به چه علتی مأمورین محلی خبر آن را، (ولو اینکه مجله جریان را مطابق با واقع نوشته است) به مجله مزبور داده‌اند؟!

اجازه وقوف جداگانه برای ایرانیان نبود، پاسخ امیر هم مطابق شرحی بود که به عرض رسید و اظهاراتی که مجله به امیر نسبت داده است، دایر بر اینکه «دولت سعودی به هیچوجه اجازه نمی‌دهد به یکی از مسلمانان [که] بدین کشور بیاید و قانونی غیر از قانون معمول در این کشور را بر حکومت محلی تحمیل نماید و دولت به کاشانی و دیگران اجازه نخواهد داد یک دقیقه پس از حرکت حجاج از عرفات، در آنجا بمانند و اگر وی با این ترتیب موافقت نکند، طوعاً یا جبراً [با] یکی از هواپیماها او را به کشورش بازگشت خواهد داد» به کلی عاری از حقیقت است. کاردار- کاظم آزرمی

۳۱ / ۷ / ۲۲

بحران و تهدید

آقای آزرمی در ادامه این گزارش، خبر مجله «المصوّر» را نیز ذکر کرده، می‌نویسد:

مجله «المصوّر» چاپ مصر شماره ۱۴۵۸ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۲ (۲۸ / ۶ / ۱۳۳۱) در ضمن مقاله‌ای که راجع به اوضاع عمومی حج منتشر کرد، راجع به حضرت آیت‌الله کاشانی چنین نوشت:

«پیشوای دینی مشهور ایران، «آیت‌الله کاشانی» یکی از حجاج امسال بیت‌الله الحرام بود ولی او بدون اینکه تعهدی در کار باشد، بحرانی به وجود آورد.

نخست روزنامه‌ها انتشار دادند که دولت سعودی بسیار خوشوقت است که آیت‌الله کاشانی میهمان آن باشد، ولی ناگهان روزنامه‌های لبنان به دست اولیای دولت سعودی رسید و در آنها نوشته شده بود که آیت‌الله کاشانی از پذیرفتن دعوت دولت سعودی و

ص: ۴۶

میهمان‌داری آن امتناع دارد! با وجود این، همینکه دولت سعودی اطلاع پیدا کرد که آیت‌الله کاشانی به کمک آن احتیاج دارد تا رفتن او به جده به وسیله هواپیما میسر گردد فوراً به کمک برخاست. (۱) نمایندگان دولت عربی سعودی شش ساعت در انتظار رسیدن هواپیمای حامل آیت‌الله ایستادند ولی از انتظار نتیجه نگرفتند، بالا-خره دو ساعت دیرتر از موعد معین، هواپیما رسید و هنگامی که آیت‌الله از هواپیما فرود آمد، کسی را در استقبال خود ندید. (۲) به آیت‌الله گفته شد که ولیعهد امیر سعود، از شخصیت‌های برجسته حجاج در کاخ سلطنتی جده پذیرایی می‌کند، لیکن آیت‌الله از رفتن به دیدن ولیعهد خودداری کرد و گفت نخست باید ولیعهد به دیدن من بیاید. این جریان به اطلاع ولیعهد که در عین حال نماینده اعلی حضرت ملک در موسم حج بود، رسانیده شد و او تنها سخنی که در این باره گفت این بود که در تهیه وسایل آسایش پیشوای بزرگ جدیت کنند.

سپس جریان مهمی پیش آمد که کم مانده بود به بحران شدید و خطرناکی کشیده شود. بدین ترتیب که همراهان آیت‌الله کاشانی به مقامات محلی سعودی اطلاع دادند که روز وقوف عرفات در ایران شنبه است (۳) و پیشوای ایران روز شنبه را هم در عرفات خواهد ماند، طبق وقت ایران مراسم حج را بجا آورد. (۴) در مقابل این پیغام، امیر سعود دستور داد که مقامات محلی به اطلاع آیت‌الله کاشانی برسانند که حجاج در اراضی مقدسه تابع قوانین و مقررات دولتی حکومت عربی سعودی هستند و شایسته نیست آقای کاشانی ثبوت رؤیت هلال را، که کلیه حجاج پذیرفته‌اند نپذیرد و تصدیق نکند.

دولت سعودی به هیچوجه اجازه نخواهد داد که فرد مسلمانی از کشور دیگری بیاید و بخواهد قانون یا مقرراتی را که در کشور ما معمول نیست به کار بندد و دولت سعودی به آقای کاشانی یا دیگری اجازه نخواهد داد که بعد از بازگشت حجاج از عرفات، یک دقیقه هم در آنجا بماند و اگر به این دستور سر فرود نیورد، فوراً یکی از هواپیماها او (آیت‌الله کاشانی) را طوعاً یا جبراً به کشور خود بازخواهد گردانید! (۵) آقای کاشانی هم در برابر این پیغام‌ها جز سر فرود آوردن چاره‌ای ندید. در اینجا

۱- اگر چه دولت سعودی حاضر به کمک بود، ولی حقیقت این است که حضرت آیت‌الله با یکی از هواپیماهای نظامی آمریکایی به جده تشریف آوردند، «مترجم».

۲- علاوه بر اعضای سفارت، معاون وزارت خارجه و فرماندار جده، و رئیس اداره حج و رئیس شهربانی و رئیس شهرداری جده و رئیس بنگاه هوایی سعودی و کارداران عراق و مصر حاضر بودند، ولی ظهر علاوه بر اینها وزیر مختاران و کارداران سایر کشورهای اسلامی و عده‌ای از افراد کنسولی پاکستانی و هندی و عده‌ای از حجاج ایرانی و اهالی حجاز نیز حاضر بودند و چون ساعت‌ها انتظار کشیدند و هواپیمای حامل حضرت آیت‌الله نیامد، ظهر معذرت خواستند و رفتند، موعد وصول طیاره هم معین نبود و کمی قبل از وصول آن، به طور قطع از موعد وصولش آگاهی یافتیم و فقط مأمورین رسمی دولتی سعودی را توانستند اطلاع دهند. از طرف سفارت هم نظر به خواهش مؤکدی که از طرف کارداران عراق و مصر شده بود، به آنها اشعار گردید و حاضر شدند، «مترجم».

۳- برخلاف اظهار مخبر روزنامه، یکشنبه بود، «مترجم».

۴- این قسمت هم مطابق حقیقت نیست «مترجم».

۵- این شرح دور از حقیقت است و جریان حقیقی و واقعی همان است که در گزارشی علی‌حده مشروحاً عرض شده است، «مترجم».

ص: ۴۷

لازم است گفته شود که اختلاف اوقات، اعیاد و ایام مذهبی، مانند وقوف عرفات و غیره در میان کشورهای اسلامی حسنی ندارد و باید کلیه این کشورها ترتیبی پیش گیرند و همه متفقاً روزهایی را تعیین کنند تا جریانی شبیه جریان امسال پیش نیاید که در تمام اقطار اسلامی، عید قربان یکشنبه بود، در صورتی که میان آنها فقط دولت سعودی روز شنبه را عید گرفت! مگر اینکه «نظر» دولت عربی سعودی از نظر سایر دولت‌ها قوی‌تر و دور بین‌تر باشد!

آقای حاج محمد علی سیگاری در ادامه گزارش سفر می‌گوید:

پس از اعمال مکه، به جده آمده و از آنجا با هواپیما به مدینه منوره مشرف شدیم، در مدینه باغی به نام باغ صفا بود که چند روز در آنجا بودیم.

و پس از خاتمه برنامه‌ها در مدینه، به جده بازگشته و از آنجا با هواپیما به دمشق پایتخت سوریه آمدیم.

در سوریه مصدق تلفنی با مرحوم آیت‌الله کاشانی صحبت و از ایشان خواست تا زودتر به ایران بازگردند، لیکن مرحوم کاشانی به دلیل دعوتی که قبلاً از بیروت به عمل آمده بود، نپذیرفتند و ما همراه ایشان از سوریه به بیروت رفتیم.

نزدیک ۲۵۰ ماشین به استقبال آمده بودند و تقریباً شش یا هفت شب نیز آنجا میهمان بودیم.

هر شب مجلس با شکوهی با حدود ۳۰۰ نفر تشکیل می‌شد. در آن زمان رشید بیضون رییس مجلس لبنان بود و استقبال و پذیرایی خوبی از ایشان در بیروت به عمل آمد.

در پایان سفر نیز در میان استقبال پرشور مردم به ایران بازگشتیم. جمعیت در فرودگاه به حدی بود که پسر من نتوانسته بود به داخل فرودگاه بیاید. من مأمور کارهای گمرکی و تحویل ساک‌ها شدم و ایشان در میان استقبال با شکوه مردم به خانه منتقل شدند.

اینجانب میهمانی مفصلی به افتخار مراجعت ایشان از حج در روز چهارشنبه ۲/۷/۳۱ در تهران ترتیب دادم که کارت دعوت آن موجود است.

ص: ۴۸

آیت‌الله کاشانی در طول این سفر با نمایندگان مطبوعات و رسانه‌ها نیز دیدارهایی داشته‌اند که برخی از آنها در روزنامه اطلاعات آن زمان به چاپ رسیده است. ایشان به خبرنگار روزنامه «الاهرام» چاپ مصر گفته‌اند: مطبوعات در کشور ما وظیفه بسیار مهمی بر عهده دارند و در مبارزات ملت ایران سهم بزرگی داشته و نقش مؤثری را ایفا نمودند. سپس می‌گوید:

«امیدوارم کشور مصر و سایر ممالک عرب، از فداکاری‌هایی که ملت ایران در این مبارزات حیاتی نشان دادند، درس‌های مفیدی گرفته باشند و به خوبی دریابند که برای در هم شکستن نفوذ استعماری و سیادت اقتصادی و سیاسی اجانب، باید فداکاری نمود و اطمینان داشت که مبارزه ملل شرق، اگر با فداکاری و اتحاد توأم باشد، قطعاً به نتیجه خواهد رسید.»

و در پایان می‌گویند:

در مراجعت از حجاز ممکن است چند روزی در لبنان توقف کنم من مدتی در کشور لبنان تبعید بودم و در میان رجال این کشور دوستان فراوانی دارم که در ایران هم با آنها مکاتبه می‌کردم. (۱) همچنین آیت‌الله کاشانی در طول سفر، پیوسته در جریان اخبار مربوط به ایران قرار داشته و به موقع موضعگیری می‌کرده است.

خبرنگار روزنامه اطلاعات از مدینه چنین گزارش داده است:

حضرت آیت‌الله کاشانی راجع به قرارداد پیشنهادی دولت انگلیس و پیام چرچیل و ترومن چنین اظهار عقیده کرده‌اند:

ص: ۴۹

قرارداد پیشنهادی دولت استعماری انگلیس بار دیگر ثابت کرد که این دولت نمی‌خواهد از تجاوز به حقوق ملل شرق دست بردارد و هنوز در صدد است که سلطه خود را بر منابع زرخیز این ملل، پایدار نگه داشته و تا آنجا که می‌تواند آنها را بدوشد. قرارداد پیشنهادی که بسیار ماهرانه تهیه شده، علاوه بر اینکه آثار شوم قرارداد ۱۹۳۳ را زنده می‌کند و طوق استعمار را از گردن این ملت بر نمی‌دارد، بر فداکاری‌های ملت ایران نیز خط بطلان کشیده و هدف ما را که استقلال اقتصادی و سیاسی است، تأمین نمی‌نماید. حریف مکار، این دفعه مقاصد استعماری خود را به لباسی تازه در آورده، غافل از اینکه ملت و دولت ایران کاملاً هوشیارند و به هیچوجه اجازه نخواهند داد که از منابع زرخیزی که مردم لخت و پابرنه این کشور باید از منافع آن بهره بگیرند، استعمارطلبان منتفع گردند و قدرت خود را بار دیگر برای سالیان دراز بر این مملکت تحمیل کنند، دولت و ملت ایران نمی‌توانند قرارداد و شرایط پیشنهادی را بپذیرند و به نظر من برخلاف آنچه که ادعا شده و می‌شود، در این مرحله قدمی به جلو برداشته نشده و مقاصد استعماری کاملاً بر جای خود استوار است.

من بسیار خوشوقتم که طبق اخباری که رسیده، هم دولت و هم مردم، عکس العمل مخالفت نسبت به قرارداد انگلیس نشان داده‌اند و به دنیا ثابت کرده‌اند که ملت ایران دیگر فریب نخواهد خورد. (۱) در سال ۱۳۳۱ ه. ش. حدود دو هزار و پانصد نفر از حجاج ایرانی در مراسم حج شرکت کرده‌اند. خبرنگار روزنامه اطلاعات در این باره می‌نویسد:

مراسم حج با شرکت حضرت آیت‌الله کاشانی به خوبی برگزار شد. قریب به دو هزار و پانصد نفر از حجاج ایرانی در این مراسم شرکت کرده بودند.

وضع مالی حجاج امسال بهتر از سال‌های گذشته بود و اکثر حججی که به حج آمده بودند، بضاعت مالی داشتند و به عده معدودی که پولشان تمام شده بود، مساعدت و کمک به عمل آمد.

ده نفر از حجاج ایرانی به واسطه کبر سن و عارضه کسالت‌های ناگهانی و گرم‌زدگی فوت نموده و جنازه آنان در نقاط معین به خاک سپرده شد.

گرچه بر خلاف هر سال بادهای گرم و سوزان کمتر بود، ولی شدت گرما و عوارض ناشی از آن، عده‌ای از حجاج را مبتلا به بیماری نمود و از میان آنها ده نفر فوت نمودند،

ص: ۵۰

مجموع تلفات کلیه حجاج در سال جاری ۹۸ نفر بود. (۱) روزنامه اطلاعات مورخ ۱۶/۶/۱۳۳۱ ه. ش. پایان سفر را چنین گزارش می‌دهد:

آیت‌الله کاشانی پس از انجام فریضه حج، به مدینه منوره رفته، روز یازدهم شهریور ۱۳۳۱ ه. ش. وارد این شهر شده و صبح روز پانزدهم شهریور از مدینه به سوریه پرواز می‌کند. (۲) ایشان در دمشق از رجال و معاریف سوریه و نیز با مفتی اعظم و نخست وزیر لبنان دیدارهایی داشته و سپس در روز یکشنبه ۲۳/۶/۱۳۳۱ ه. ش. با هواپیمای سوئدی به تهران وارد می‌شوند. (۳) پیش از ورود به تهران هیأت رئیسه مجلس شورای ملی، با حضور آقایان حائری زاده، سرتیپ کمال رییس شهربانی، سرتیپ عظیمی فرماندار نظامی تهران، میر سید محمد کاشانی و سرتیپ خاتمی رییس سرکلانتری، به منظور تنظیم برنامه تشریفات استقبال از حضرت آیت‌الله کاشانی و رعایت حفظ نظم و آرامش، تشکیل جلسه داده و در پایان آقای محمد ذوالفقاری نایب رییس مجلس در جواب سؤال خبرنگاران جراید می‌گوید:

تمام وقت جلسه امروز ما صرف بحث درباره حفظ آرامش و انتظامات، هنگام ورود حضرت آیت‌الله گردید و پس از مذاکرات مفصلی که صورت گرفت، قرار شد قوای شهربانی و فرماندار با تشریک مساعی یکدیگر، مسؤولیت حفظ انتظامات شهر را هنگام ورود ایشان به عهده بگیرند.

همچنین اداره بازرسی مجلس مأموریت یافت که از طرف هیأت رئیسه مجلس از عموم آقایان نمایندگان دعوت نماید که ساعت ۱۳ فردا در فرودگاه حاضر باشند. آقای مهندس رضوی نیز ساعت ورود آیت‌الله را ساعت دو بعد از ظهر اعلام کرد. (۴) مسافرت آیت‌الله کاشانی به حج و سوریه و لبنان، جمعا نوزده روز طول کشید.

ایشان پیش از ترک دمشق، پایتخت سوریه، در پاسخ به خبرنگار روزنامه الاهرام مصر که پرسید: آیا به نظر آیت‌الله، لازم نیست اسامی کسانی از افراد ملل اسلامی که خیانت و ضعف آنها باعث شد کشور اسرائیل به وجود آید در معرض اعلام و انتشار قرار گیرد تا همه مسلمان‌های دنیا این افراد را بشناسند؟ پاسخ داد:

۱- همان، مورخ ۱۵/۶/۱۳۳۱ ه. ش. ص ۱

۲- همان، مورخ ۱۶/۶/۱۳۳۱ ه. ش. ص ۸

۳- همان، مورخ ۱۷/۶/۱۳۳۱، ص ۱

۴- همان، مورخ ۲۲/۶/۱۳۳۱ ه. ش. ص ۱۰

ص: ۵۱

البته اعلام کردن و معرفی این افراد ضروری است ولی به عقیده من، فعلاً باید از این کار خودداری کرد، شاید این افراد معدود هوشیار شوند و متنبه گشته، به راه راست برگردند. ولی ضمناً باید اینگونه اشخاص را تحت مراقبت شدید قرار داد مبادا باز هم مرتکب اشتباهی گردند.

خبرنگار پرسید: آیا به عقیده شما در سایر ممالک عرب هم باید مانند مصر و سوریه، قیام ارتشی صورت گیرد و به‌طور کلی چه خدماتی از این قیام‌ها ممکن است عاید شود؟
آیت‌الله کاشانی اظهار داشت:

هر حکومتی که نماینده احساسات ملت باشد، قطعاً برای دین و ملت مفید خواهد بود.

درباره دیکتاتوری، آیت‌الله کاشانی گفت:

من هرگز با دیکتاتوری موافقت نداشته و ندارم، چون دیکتاتوری ضامن مصالح ملت نیست. آزادی بالاترین نعمتی است که خداوند متعال بر هر ملت عطا می‌فرماید.

دیانت اسلام، ملت را به مشورت و حکومت مشورتی دعوت کرده است.

آیت‌الله در پاسخ سؤال دیگر خبرنگار مزبور راجع به دعوت برای تشکیل یک کنفرانس عالی اسلامی فرمودند:

من جداً طرفدار تشکیل کنفرانس‌های مرتب و متوالی از زعمای اسلام هستم تا به این وسیله همکاری و اتحاد میان ملل مسلمان تحکیم گردد و تقویت شود.

درباره فلسطین و حکومت فعلی یهود و فعالیت صهیونیست‌ها در دنیا، باید بگویم که ایجاد این حکومت و فعالیت‌های صهیونی به‌طور کلی یکی از هزاران دسایس کسانی است که از عظمت ممالک اسلامی و اتحاد و پیشرفت ما ملل مسلمان بیم دارند و به هر وسیله بتوانند بر ضد ما کارشکنی می‌کنند.

بنا بر این، باید به وسیله تشکیل کنگره‌های عالی اسلامی، مایه همکاری ملل اسلامی را، که زمینه و ضامن پیشرفت عمومی مسلمانان است، مستحکم ساخت و روابط دوستی و همکاری پر دامنه ممالک اسلامی را تقویت کرد.

در پاسخ سؤال دیگر خبرنگار الأهرام، آیت‌الله کاشانی اظهار داشت:

ملل عرب و سایر ملل اسلامی باید نه به جبهه شرقی ملحق شوند نه به جبهه غربی،

ص: ۵۲

بلکه باید بی‌طرفی خود را میان این دو دسته بندی حفظ کنند.

همانطور که دولت ایران هم تصمیم قطعی دارد بی‌طرفی خود را میان این دو دسته‌بندی حفظ کند. چون بی‌طرفی را بهترین وسیله تضمین و حفظ خود تشخیص داده است.

آیت‌الله در جواب پرسش دیگر خبرنگار الأهرام راجع به بحرین گفت:

بحرین جزو لایتنج‌زای ایران است و ما تصمیم داریم پس از خاتمه یافتن کار نفت با استناد به اسناد و مدارک انکار ناپذیری که حقانیت ایران را در بحرین ثابت می‌کند، برای استرداد بحرین اقدام کنیم و کلیه قوای خود را برای نیل به این مقصود متمرکز سازیم.

خبرنگار سؤال کرد: در خبرها نوشته آمده، که حزب توده سعی دارد آیت‌الله را به طرف خود جلب کند، موضوع چیست؟ آیت‌الله جواب داد:

من کلیه افراد ایرانی را به منزله فرزندان خود می‌دانم و به هیچ حزبی تمایل خاصی ندارم، خودم هم حزب جداگانه‌ای ندارم. هدف من فقط طرد استعمارگران و اعتلای اسلام و سعادت مسلمانان است و بس، درباره نفت، ایشان گفت:

ایران منابع سرشاری از نفت دارد، دولت ایران تصمیم دارد نفت خود را به نفع ملت بهره‌برداری کند، بدون اینکه امتیاز بهره‌برداری را، به هیچ شرکت خارجی از هر ملت و مملکت باشد، واگذار کند.

اینکه گفته می‌شود دولت ایران قصد دارد امتیاز نفت ایران را به آمریکایی‌ها بدهد به‌هیچوجه صحت ندارد.

ما هنوز از زیر تأثیر کابوس استعمار انگلیس‌ها کاملاً خلاص و آزاد نشده‌ایم و یادگارهای آن ایام از خاطر ما محو نشده، چطور ممکن است یک استعمار جدید را جانشین استعمار قدیم نماییم؟! ما نمی‌خواهیم مصداق آن مثل معروف شویم که می‌گوید:

هر کس آزموده‌ای را بیازماید مستحق پشیمانی و ندامت است.

در خاتمه مصاحبه، آیت‌الله کاشانی گفتند:

انتظار می‌رود در نتیجه تماس و مذاکره با دکتر شاخت، کارشناس مشهور آلمانی و

ص: ۵۳

تهیه طرح‌های مالی و اقتصادی مفید، وضع اقتصادی ایران بهبود یابد و راه برای پیشرفت‌های اقتصادی مهمی به روی ملت ایران باز شود. (۱) ورود به تهران

هوایمای آیت‌الله کاشانی کمی با تأخیر و در ساعت سه و نیم بعد از ظهر وارد تهران شد و پس از آنکه دوبار در آسمان چرخید، برای فرود آمدن به قسمت شمال غربی رفت و چند دقیقه بعد روی باند فرود آمد و در مقابل صف مستقبلین توقف نمود. توقف هوایمای با فریاد و هلهلهه مستقبلین توأم گردید. از بلندگوها فریاد زنده باد پیشوای مذهبی ایران شنیده می‌شد. یک نفر نیز با صدای بلند کلام‌الله مجید تلاوت می‌کرد.

کسانی که در محوطه ایستاده بودند، به طرف پلکان هوایمای رفتند و پنج دقیقه بعد در هوایمای باز شد و حضرت آیت‌الله کاشانی در آستانه در ظاهر گردیدند. عده‌ای کف زدند و عده‌ای فریاد کشیدند: زنده باد آیت‌الله کاشانی!

آیت‌الله چند لحظه روی پلکان هوایمای با علامت دست و سر به ابراز احساسات استقبال کنندگان جواب می‌دادند و بعد به کمک همراهان از پلکان پایین آمدند. آقایان کاظمی و مهندس رضوی از طرف دولت و مجلس شورای ملی خیر مقدم گفتند.

سپس آیت‌الله با عده زیادی از استقبال کنندگان دست دادند و چون هجوم و فشار حضار هر لحظه زیادت‌تر می‌شد و بیم آن می‌رفت که دست‌جات سیاسی و حزبی نیز برای ملاقات آیت‌الله به محوطه وارد شوند، لذا آقای رییس مجلس شورای ملی، پس از اظهار تشکر از هیأت ریسه مجلس و نماینده دولت، سوار اتومبیل شده و محوطه فرودگاه را ترک گفتند.

موقعی که اتومبیل ایشان وارد خیابان مهرآباد شد، با تظاهرات مستقبلین و ابراز احساسات آنان مواجه گردید و عده‌ای نیز گرد اتومبیل ایشان حلقه زدند، اما مأمورین انتظامی جمعیت را متفرق کرده و راه را برای اتومبیل باز کردند. چندین اتومبیل سواری پشت سر اتومبیل رییس مجلس حرکت می‌کرد و تشکیل یک خطز نجیر طولانی را می‌داد.

در میدان ۲۴ اسفند نیز مردم شروع به تظاهرات نمودند. اتومبیل حامل ایشان، پس از گذشتن از خیابان مسیر، وارد میدان سپه شد و از آنجا به خیابان امیرکبیر رفت.

ص: ۵۴

دو طاق نصرت در خیابان امیرکبیر زده بودند و در زیر آن عده‌ای از بازرگانان و محترمین، صف بسته و ابراز احساسات کردند و چند گوسفند نیز ذبح کردند.

برنامه پذیرایی از حضرت آیت‌الله به وسیله جامعه بازرگانان و اصناف تنظیم و تهیه شده بود و این برنامه از ساعت سه و چهل دقیقه تا چهار و نیم بعد از ظهر، به خوبی اجرا گردید.

همراهان آیت‌الله جملگی از مسافرت نوزده روزه خود اظهار رضایت کرده و گفتند که این مسافرت برای شناساندن نهضت ضد استعماری اخیر به ملل عرب و دفاع از حقانیت ایران مفید و مؤثر بوده است. (۱) در کنار خانه آیت‌الله نیز اجتماع مردم به حدی زیاد بود که نزدیک بود رییس کلانتری و عده‌ای از مأمورین در زیر دست و پا مجروح شوند.

از ساعت ۵/۵ بعد از ظهر تا ده شب، آیت‌الله چندین ملاقات خصوصی داشتند و عده‌ای از نمایندگان مجلس و رجال و روزنامه نگاران به دیدن ایشان رفته و خیر مقدم گفتند.

روز بعد، از طرف جامعه بازرگانان و اصناف برای انجام برنامه پذیرایی عمومی، حیاط بزرگ بیرونی منزل مفروش شده و برای تلاوت کلام‌الله مجید و ایراد سخنرانی‌ها، بلندگویی در قسمت شمالی نصب گردیده بود.

ساعت هشت صبح حضرت آیت‌الله از اندرون به حیاط آمدند و اولین دسته ملاقات کنندگان از ساعت شش صبح در انتظار رییس مجلس شورای ملی بودند.

در ضمن این دیدارها از آن ساعت تا نزدیک ظهر، عده‌ای از نمایندگان جمعیت‌های سیاسی و مذهبی و همچنین چند نفر از وعاظ و خطبای دینی نطق‌های مشروحی ایراد کردند و بعضی هم اشعاری را سروده، می‌خواندند و این مراسم بعد از ظهر و فردای آن روز نیز ادامه یافت.

همراهان ایشان به طور عموم عقیده داشتند که در این مسافرت نوزده روزه، در کلیه شهرها و کشورهای عربی، از رییس مجلس شورای ملی ایران بسیار تجلیل شد و همه‌جا در موقع ورود و خروج رجال و معاریف شهر، به استقبال یا بدرقه می‌آمدند.

ملاقات‌هایی نیز با پیشوایان مذهبی و رجال عربی به عمل آمده، که دارای اهمیت

ص: ۵۵

است و ممکن است در آینده، در امور سیاسی و اجتماعی منشأ آثار قابل ملاحظه‌ای گردد ... (۱) دکتر محمد مصدق، شب ورود آیت‌الله کاشانی تلفنی به ایشان خیر مقدم گفت و روز ۲۶ / ۶ / ۱۳۳۱ ه. ش. ساعت ۳ / ۵ بعد از ظهر بدون اطلاع قبلی، به دیدار ایشان آمد.

هیچ کس جز فرزند آیت‌الله از این دیدار خیر نداشت، ساعت ۳ / ۵ بعد از ظهر اتومبیل نخست وزیر وارد پامنار شد و بدون آنکه کسی بفهمد نخست وزیر برای ملاقات آیت‌الله آمده، اتومبیل وی در مقابل کوچه صدراعظم نوری توقف کرد و وی به کمک مستخدم خود پیاده شد و وارد کوچه گشت و از در کوچک اندرونی به داخل منزل رفت.

در یک اتاق کوچک که فقط یک میز و دو صندلی در آن قرار داشت نخست وزیر و آیت‌الله ملاقات کرده و روی یکدیگر را بوسیدند و بعد در اطراف میزی که روی آن یک بشقاب هندوانه گذاشته شده بود، نشستند و تا بیست و چند دقیقه به مذاکره و گفتگو پرداختند.

ساعت سه و پنجاه دقیقه نخست وزیر از آیت‌الله خداحافظی کرد و چون عده‌ای از آمدن وی خبردار شده و در ابتدای کوچه اجتماع کرده بودند، این بار ایشان را از در بزرگ هدایت کردند.

اما در مقابل در بزرگ مردم دور اتومبیل حلقه زدند و تا چند دقیقه ابراز احساسات کرده و مانع از حرکت اتومبیل وی شدند. بالأخره مأمورین انتظامی جمعیت را از سر راه اتومبیل متفرق کردند و نخست وزیر بدین ترتیب به منزل خود مراجعت کرد. (۲) سرانجام دیدوبازدیدها خاتمه یافت و آیت‌الله کاشانی به منظور قدردانی از مردم و مسئولان، پیامی خطاب به ملت ایران صادر کرد و توسط فرزند ایشان سید مصطفی کاشانی در رادیو قرائت شد. متن پیام به این شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از سلام به برادران عزیزم، از لحظه‌ای که پروردگار توانا با پرتو عنایت و توجه، مرا به خانه خود کشید، با آنکه آتش اشتیاق این مسافرت به قدری سوزان است که مجال اندیشه دیگری باقی نمی‌گذارد، خاطرات این مسافرت موجب گردید که همیشه روح

۱- همان، مورخ ۲۴ / ۶ / ۱۳۳۱ ه. ش. ص ۵

۲- همان، مورخ ۲۶ / ۶ / ۱۳۳۱ ه. ش. ص ۱ و ۸

ص: ۵۶

مردانگی و صفا و حقیقت و وفای شما در فراغت از عبادت در نظرم مجسم شده و در دعا و نیابت زیارت کوتاهی نگردد. تجلیل و احترام و محبت و اکرامی که از طرف بزرگان و رجال ملی و ملیون هر منطقه و کشوری به عمل آمد، نه تنها این ضعیف را به توجهات الهی خاضع و خاشع تر می‌ساخت، بلکه نهضت مقدس شما را در نظرم عظیم تر و بارزتر پدیدار می‌نمود و ثمره نیکوی این نهضت که مقدمه بیداری ملل مسلمان جهان و بلکه کلیه ملل شرق و آمادگی آنها برای رهایی از پنجه استعمار و استبداد است، مرا در برابر آنها سربلند و مفتخر می‌نمود.

امروز شما نمونه شرافت و نشانه‌ای از روح حریت و غیرت و قهرمان مبارزه با استعمار در دنیای رنجبر و ستمکش شناخته شده و اگر این خدمتگزار آماده خدمت، به دنیا معرفی شده است، آن هم پس از تفضّل الهی، مرهون مردانگی و حقیقت شما بوده و می‌باشد. باری، همانطوری که در سفر پیش، تضرعات ملتی پریشان حال و دل ریش را به پیشگاه ربوبیت و مقام مقدس ختمی مرتبت و ائمه علیهم السلام و استدعای رهایی آنها را کرده بودم، در این بار که به کزات زیارت خانه خدا و مرقد پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و قبور ائمه هدای بقیع علیهم السلام و مزار جدّه طیبه ام زهرا علیها السلام نصیب می‌شد در دنبال شکرگزاری، پیروزی قطعی و کامل را مسألت می‌نمودم.

ناگفته نماند با آنکه اساس اسلام با رزانت و شدت هر چه تمامتر در سراسر حجاز برقرار است، ولی دیده دل را به سوی روزی دارم که هرگونه اختلاف و بغض از بین شعب و فرق اسلامی برداشته شود و در آن انتظارم که سنن برانگیخته از دماغ‌های بشرهای عادی که موجب جورها و فتن در عالم اسلام است، جای خود را به صفا و صمیمیت دهد.

برادران عزیزم، بحمدالله و المّنه مراسم حج به پایان رسید و زیارت قبور بقیع علیهم السلام عقده دلها را گشود و محبت‌های وافر برادران لبنانی، بخصوص جناب رشید بیضون زعیم شیعیان لبنان، مرا مدیون خود نمود و عنایات حضرت آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین پیشوای مذهبی شیعیان لبنان مرا به ادامه خدمت تشویق کرد.

ص: ۵۷

در سراسر این مسافرت، منظره‌های بهتر و صحنه‌های بی‌ریاتر از شوق برادران مسلمان و تکریم آنها به مسلمانان و افراد غیور ایران دیده نمی‌شد.

اما نکته جالب آنکه پس از پایان اعمال حج، دیگر هیچ شوقی جز ورود به وطن و دیدار شما نداشتم و به همین جهت دعوت‌هایی که از طرف مصر و عراق شد با تشکر از احساسات عالیه آنها، معذرت خواستم و با اشتیاقی هر چه فراوان به سوی ایران پرواز نمودم.

هنگام ورود که آن همه محبت و مهر در برابر دیدگانم رژه می‌رفتند، جز اظهار امتنان و تشکر و دعای خیر عوضی برای شما نداشتم.

یقین دارم که آن دست پنهانی و آن رمز معنوی که مشکل گشای متوسلین به درگاه احدیت است و همیشه ایران و ایرانیان را از شر بیگانگان مصون داشته، ما را یار و مددکار خواهد بود و با چشم‌های دل، روزی را می‌بینم که پرچم‌های مختلفه ممالک اسلامی رنگ واقعی و یگانه توحید را به خود گرفته و همیشه در زیر لوای *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* ... نقش‌ها و آثار نکبت بار استعمار را از صحنه آسیا خواهد برداشت.

در خاتمه، از کلیه مستقبلین گرامی تهران و شهرستان‌ها که در هوای گرم، رنج استقبال را به خود هموار نموده و مرا به خدمتگزاری تشویق فرمودند، مخصوصاً از قاطبه علمای اعلام و نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و سنا و رجال وجدیت رییس محترم شهربانی و معاونین و قوای انتظامی، که حقاً وظیفه خود را به خوبی انجام داده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم و همواره موفقیت همه را در راه خدمت به دین و ملت و مملکت خواهانم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

سید ابوالقاسم کاشانی (۱)

آیت‌الله کاشانی پیامی نیز خطاب به ملل مسلمان جهان صادر نمودند که حاوی نکات مهمی در جهت وحدت امت اسلامی و تشکیل کنگره‌ای جهانی برای چاره‌اندیشی در زمینه مشکلات جهان اسلام است. متن این پیام به این شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرین و صحبه

ص: ۵۸

المنتجبين ولا حول ولا قوة الا بالله. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

برادران مسلمانم، دین اسلام که سعادت دو جهان را برای بشریت عهده‌دار شده است، همیشه شما را به یگانگی و هماهنگی می‌خواند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ* وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

«ای مردمی که ایمان آورده‌اید، چنانکه باید از خدا بپرهیزید و جز بر اسلام نمیرید، همگی چنگ به ریسمان خدا بزنید و پراکنده نشوید.» دین اسلام شما را به کمک و نوازش یکدیگر خوانده و به پیروی کتاب خدا و پیغمبر بزرگ او صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند.

برادران مسلمان، در نتیجه پیروی از این فرمان بود که رجال صدر اسلام توانستند غلغله در جهان افکنده با یگانگی و هماهنگی و فداکاری و سرسختی، در مدت کوتاهی با عده کم بر دشمن بسیار خود چیره شوند و دامنه اقتدار و نفوذ خود را تا چین و مرکز فرانسه برسانند.

برادران من! این وضع جانگداز و خطرناک، این پراکندگی و عدم هماهنگی ملل اسلامی، که مولود دخالت‌های نابه‌جای استعمار طلبان می‌باشد، مسلمانان را به این ذلت و خواری کشانده است و در نتیجه این نقشه شوم و سیاست پلید بود که برادری محمدی صلی الله علیه و آله و وحدت اسلامی را از میان مسلمانان بردند.

برادرانم! دست‌های استعماری تا آنجا که توانستند بنیاد ایمان را در دل‌های مسلمانان سست کردند و اخلاق عالیه اسلامی را با ترویج مشروبات الکلی و ازدیاد مراکز فحشا نابود ساختند تا پس از شکستن این دژ محکم، مانعی برای بردگی و بندگی و ذلت و پست ساختن آنان موجود نباشد و چنانچه آشکار است و به چشم خود می‌بینید و حالت رقت‌آور مسلمانان گواهی می‌دهد، دشمن با به کار انداختن این سلاح خطرناک، پیروزی بزرگی یافت.

اینجاست که باید گفتار جدّ بزرگوار خود حسین علیه السلام را تکرار کرده و به برادرانم بگویم «اگر دین نداشته و از روز رستاخیز بیم ندارید در زندگانی آزاد مرد باشید».

برادران! به خاطر اسلام بیاید از دو رویی و پراکندگی دست کشیده و عواقب شوم

ص: ۵۹

آن را یادآور شوید و فریب نیرنگ دشمن را نخورده، نقشه خطرناک تفرقه بیانداز و حکومت کن او را که برای نابودی شما کشیده است خنثی سازید.

امروز حوادث جهان ایجاب می‌کند که ما برای شکست دشمن و حفظ سیادت و استقلال خود، دست به دست یکدیگر داده، با تفاهم و هماهنگی کامل، اجنبی را از خاک و خانه خود برانیم.

این پریشانی و سرشکستگی که امروز گریبان مسلمانان را گرفته، در نتیجه این است که دستورات دینی را پشت سرانداخته، بنده شهوت و مادیات شده‌اند، اکنون برای ریشه‌کن ساختن این آفت، ناچار بایست آب را از سرچشمه قطع کرد.

برادرانم! امروز روان جاویدان پدران شما که در راه مجد و عظمت و بلندی نام اسلام، جان خود را فدا ساخته‌اند، شما را به قیام و مقاومت در مقابل هرگونه نفوذ استعماری دعوت می‌کند و از اینکه می‌بیند چهارصد میلیون فرزندان آنان طوق بندگی دشمنان خود را به گردن گزارده و به آنها جزیه می‌پردازند، نگاه‌های پراز خشم و نفرت را به شما متوجه می‌سازند.

آری، دیروز آنها با عده کم بر دشمن بسیار چیره بودند و امروز فرزندان آنها با عده بسیار، زیون دشمن اندک خود شده‌اند. من ندای آن روان‌های پاکیزه و جاویدان را تکرار کرده و به نام یک مسلمان برای عزت اسلام، برای حفظ شرافت مسلمانان، از شما فرزندان آن پدران کمک می‌خواهم و انتظار دارم در این دقیق سخت، با قیام مردانه خود ثابت کنید که هنوز آن خون پاک در رگ‌های شما جریان دارد. این پیام خدا و نوید رحمت او است:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

«سست نشوید و اندوهناک نباشید، هر چند که شما با ایمان به سر برید برتری دارید.»

برادران من! وضع فعلی و حوادث روزمره جهان، هر لحظه بر یقین ما می‌افزاید که وجود یک جبهه متشکل از ملل مسلمان و هماهنگی دولت و ملت ضروری به نظر می‌رسد تا از جنبه معنوی دین و راهنمایی پیمبر بزرگ خود صلی الله علیه و آله الهام گرفته و در برابر مطامع استعماری و نوکران، سدّ محکمی ایجاد و از رخنه اجانب جلوگیری سازد.

ص: ۶۰

برادران! ایجاد دولت پوشالی اسرائیل یکی از هزاران تبه‌کاری‌هایی بود که اجنبی به منظور نابود ساختن مسلمانان مرتکب شد. شکی نیست این وحدت اسلامی که بتواند چنین وظیفه سنگینی را به عهده بگیرد، جز با تشکیل کنگره سالیانه که هر سال یکبار در پایتخت کشورهای اسلامی تشکیل شود و شعب خود را در نقاط دیگر کشورها برقرار سازد، مقدور نمی‌باشد. در این کنگره بایستی نمایندگان سیاسی، دینی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی که علاقه شدید آنها نسبت به دین محرز باشد شرکت کنند.

این کنگره موظف است مسائل مربوط به امور سیاسی، ادبی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی را (از هر مذهبی که باشند) مورد مطالعه دقیق قرار داده و در تأمین احتیاجات و تکمیل نواقص از هر یک از این قسمت‌ها تصمیم لازم اتخاذ کند. همچنین وظیفه دارد که ملل اسلامی را از جنگ‌های جهانی برکنار داشته، و در عین حال آنها را به دفاع از استقلال کشورهای خود وادار سازد و نیز از وظایف این کنگره است که با کشورهای غیراسلامی دیگر که زیر یوغ استعمار به سر می‌برند، مساعدت کرده و در حفظ صلح جهانی کوشش کنند. تا آنجا که این جبهه اسلامی، سنگری برای حفظ بشریت و پناهگاهی برای صلح جویان و دشمنان جنگ، گردد.

این کنگره موظف است نسبت به هر یک از جهات ذکر شده تصمیمات لازم برای مدت یک سال بگیرد تا در خلال این مدت و تا هنگامی که جلسه سال دیگر تشکیل می‌شود به مورد اجرا گذارده شود.

نظام‌نامه این کنگره، بایستی از طرف کمیسیون‌های مخصوصی که در اولین جلسه کنگره برای این کار انتخاب می‌شود، تدوین و سپس به تصویب کنگره برسد. مواد مهم و ضروری را که این نظام‌نامه بایستی در بر داشته باشد، ایجاد یک کمیسیون اقتصادی دائمی است که در نقاط مختلف کشورهای اسلامی شعبه داشته و به جمع‌آوری اعانه ماهیانه و سالیانه از مسلمانان می‌پردازد. اعانه‌های جمع شده به مصرف خرید کارخانجات صنعتی رسیده و درآمد کار این کارخانجات، صرف نیامندی‌های فقرا، ناتوانان، فرهنگ، بیمارستان‌ها، اعزام مبلغین مسلمان به نقاط جهان، تکمیل وسایل دفاعی از کشورهای اسلامی گردیده و

ص: ۶۱

بیست درصد آن برای هزینه ضروری کنگره و شعب آن تخصیص داده می‌شود.

من اکنون که این پیام را به رجال و شخصیت‌های مسلمان جهان می‌فرستم، پیشنهاد می‌کنم که اولین جلسه این کنگره در پاییز آینده در تهران تشکیل شود و از کشورهای اسلامی درخواست می‌نمایم که هر یک نماینده‌ای از رجال دانشمند و وطن دوست و سیاستمدار و کارآموده خود را برای شرکت در این کنگره انتخاب نمایند و برای اینکه این پیشنهاد به صورت مطلوبی جامه عمل بپوشد، لازم است بدو کمیسیون‌هایی برای ترتیب مقدمات اولین کنگره و انتخاب نماینده که در آن شرکت خواهد کرد و همچنین تعیین روز جلسه و تنظیم برنامه آن تشکیل گردد.

این کمیسیون‌ها باید با یکدیگر از طریق مکاتبه و یا طرق دیگر به مشورت پرداخته و پس از انتخاب نمایندگان و اتفاق بر تشکیل کنگره (در روز معین) نتیجه را اعلام دارند تا دعوت‌نامه رسمی برای حضور آنان در تهران ارسال شود.

من از رجال بزرگ اسلام که دارای اطلاع و تجربه کافی هستند، انتظار دارم از موقع استفاده کرده، نتیجه افکار خود را با همکاری نسبت به این کنگره، در راه خدمت برادران مذهبی و هم وطن خود قرار دهند و به این وسیله نام نیک خود را جاویدان سازند.

من اکنون در انتظار پاسخ این دعوت، از طرف برادران مسلمان خود بوده و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که در این طوفانهای سخت جهانی، ما را در خدمت اسلام و مسلمانان و خدمت به صلح و بشریت توفیق دهد. (۱) سید ابوالقاسم کاشانی

پی‌نوشت‌ها:

حج‌گزاری در کشور مغرب (سده نوزدهم)

شیخ محمد امین بزّاز / حمیدرضا آژیر

در سال ۱۳۸۰ ه. ش. در موسم حج، کنگره‌ای بین‌المللی با نام «ادب الحج» از سوی وزارت حج عربستان در تاریخ ۴ تا ۶ ذی‌حجه سال ۱۴۲۲ ه. ق. در مکه مکرمه برگزار گردید، نوشتاری را که پیش رو دارید، برگردان یکی از مقالات برگزیده آن کنگره، با نام «شرایط سفر دریایی و قرنطینه در فرهنگ حج مغرب، سده نوزده» است که توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب می‌کنیم: موضوعی که برای بحث در این انجمن خجسته برگزیده‌ام بررسی بخشی از دشواری‌هایی است که حاجیان مغرب در سده نوزدهم با آن روبرو بوده‌اند. این همان دورانی است که مردم مغرب برای ادای این فریضه از راه دریا رفت و آمد می‌کردند. من در گزاردن این بحث به دو گونه مأخذ تکیه داشته‌ام: اول: سفرنامه‌های حجاز به ویژه:

سفرنامه ابن طویر الجنه که در سال ۱۲۴۵ ه. / ۱۸۲۹ م به حج رفته است. (۱) سفرنامه عربی شرفی که در سال ۱۲۶۵ ه. / ۱۸۴۹ م به حج رفته است. (۲) سفرنامه محمد بن عبدالله بن مبارک فیفائی که در سال ۱۲۷۴ ه. / ۱۸۵۸ م به حج رفته است. (۳)

۱- احمد بن طویر الجنه به سرزمین ودان شنقبط منتسب است. او از شهر؟ راهی حج شد. این شهر هم اکنون در جمهوری اسلامی موریتانی قرار دارد. سفر او پنج سال به طول انجامید ۱۲۵۰-۱۲۴۵ ه. و در سال ۱۲۶۶ ه. / ۱۸۵۰ م درگذشت. سفرنامه او «رحله المنی و المنیه» نام گرفته است و اچ، تی، نوریس آن را تحقیق و به زبان انگلیسی برگردانده و انتشارش داده است. مرکز پژوهش‌های شرق و آفریقا وابسته به دانشگاه لندن، «... ۱۹۷۷،

چنانکه زینب بنت طالب احمد از جامعه انواک و ط ۱۹۹۳ نیز آن را تحقیق کرده است. از این سفرنامه تصویری خطی بر نواری در گنجینه عمومی رباط با شماره ۱۵۳۵ وجود دارد که ما در این تحقیق بر آن نوار تکیه کرده‌ایم.

۲- ما به سفرنامه‌ای با نام «الرحله العریفه فی اداء الفریضه» دست نیافتیم، ولی مؤلف به صراحت بیان می‌دارد که دلایل این نگارنده در «اقوال المطاعین فی الطعن والطواعین» تأثیر پذیرفته است. این مخطوط در گنجینه حسنیه رباط با شماره ۲۰۵۴ موجود است و ما بر آن تکیه کردیم.

۳- محمد بن عبدالله فیفائی از قبیله فیفایه احواز مراکش است و در روستای اسکر و وریکه سکونت داشته است و از همین رو او را وریکی نیز می‌نامند. او در دوازدهم رمضان یا شعبان ۱۲۷۵ ه. / ۱۸۵۹ م نگارش سفرنامه خود را به پایان برده است. سفرنامه او با نام خود او موجود است. نسخه خطی گنجینه عمومی رباط با شماره ۹۳

ص: ۶۴

سفرنامه احمدبن محمد سبعی که در سال ۱۳۱۰ هـ / ۱۸۸۳ م به حج رفته است. (۱) سفرنامه حسن بن محمد غسال که در سال ۱۳۱۵ هـ / ۱۸۸۸ م به حج رفته است. (۲) دوّم: درونمایه اسناد مربوط به حج؛ اعمّ از نامه‌های دولتی و نگاشته‌های دیپلماتیک، بازرگانی و پزشکی و دیگر اسنادی که رویدادها را نوبه‌نو ثبت کرده است. این اسناد، منبعی غنی از داده‌ها را تشکیل می‌دهد، و می‌توان در پرتو آنها در گفته‌های حاجیان در باره سفر خود به شرح و تحلیل بیشتری دست یافت. بدین سان این اسناد منبعی ارزشمند شمرده می‌شود که پژوهشگران فرهنگ حج ناگزیر باید بدان مراجعه کنند.

با عنایت به این درونمایه گوناگون، خواهیم کوشید زوایایی از دشواری‌هایی را در پیش روی قرار دهم که حاجیان مغرب از آن رنج می‌برده‌اند، خواه این دشواری‌ها به سبب نقل و انتقال ناهنجار دریایی باشد یا به سبب شرایط بهداشتی مربوط به پدید آمدن اپیدمی و تن دادن حاجیان به قرنطینه.

تغییر مسیر حاجیان از خشکی به دریا

تا آغازینه‌های سده نوزده، رفتن حاجیان به مکه مقدّسه، اساساً از راه خشکی بوده است و کاروان حاجیان بخش شمالی که مهم‌ترین کاروان حج در مغرب شمرده می‌شده، در شهر فاس متمرکز بوده است، و کاروان پرجمعیت از این نقطه راهی می‌شده است، و هیأت رئیسه آن از یک رییس با عنوان روحانی کاروان و رییس کاروان تشکیل می‌شده که رییس کاروان را حکومت از سران قوم برمی‌گزیده است. همراه این دو، یک قاضی و یک راهبر نیز بوده که گارد دولتی نیز همه کاروان را پاس می‌داشته است. معمولاً کاروان در هفدهم جمادی‌الثانی یا بیست و هشتم این ماه، در آغازینه‌های رجب، از تازا یا بالاتر از آن، فاس را ترک می‌کرده و از دروازه فتوح خارج می‌شده و در مکانی معروف به ولجّه العّمّال در ساحل شرقی وادی سیو منزل می‌کرده است. این کاروان با نمودی نغز و اجتماعی خوش نشان، خیمه و خرگاهی دیدنی را از روبان‌های چهار گوش و نوارهای سه گوش بر می‌افراشت، به علاوه آنکه کوسها نیز به صدا در می‌آمد و زینتها و آذینها آشکار می‌شد و بیشتر مردم از شهر برون می‌شدند و به جنب و جوش می‌پرداختند. (۳) این کاروان از تازا و وجده می‌گذشت و دو ماه ونیم را سر می‌کرد تا با گذر از تلمسان،

۱- احمدبن محمدبن حسن بن سبعی. او از طنجه راهی حج شد و از آنجا به بندر الجزایر و سپس به تونس و آن‌گاه به ایتالیا و در پی آن، به مالطه رفت و بندر به بندر را پیمود تا به کانال سوئز در مصر رسید. سفرنامه او به نام خود او شناخته شده و آن را در سال ۱۳۱۰ هـ / ۱۸۹۳ م نگاشته: نسخه خطی در گنجینه عمومی رباط با شماره ک ۲۹۰۸

۲- از بزرگان شهر طنجه بوده و در بین سال‌های ۱۹۳۹-۱۸۶۶ می‌زیسته است. سفرنامه او را «الرحله الطنجویة الممزوجة بالمناسک المالکیه» می‌خوانند. دکتر عبدالعزیز تمسمانی خلوک به یاری شرکت چاپ و نشر و تبلیغات سلوکی اخوان آن را انتشار داده است. طنجه، چاپ یکم، ۱۹۹۸ م.

۳- محمد المنونی «من حدیث الركب المغربي» چاپخانه دولتی.

ص: ۶۵

الجزائر، قسطنطنیه، تونس و قیروان به طرابلس برسد و پس از گذراندن پنجاه روز، به اسکندریه می‌رسید. احمد مدّت سفر حاجیان مغرب از طرابلس تا قاهره را ۳۲۵ ساعت و از قاهره تا مکه را حدود ۴۱۰ ساعت تخمین می‌زند (۱) و بدین‌سان زمان این مسافرت بسی طولانی بوده‌است و معمولاً رفت و برگشت آن‌بیش از یک سال به طول می‌انجامیده‌است.

سفرنامه نویسان حجازی، از شمار حاجیان مغرب سخنی به میان نیاورده‌اند و تنها پاره‌ای تعابیر همچون: «گروه‌های فراوان» ما را به این نتیجه می‌رساند که شمار آن‌ها از اهمیت برخوردار بوده‌است. پزشک فرانسوی «اسکور» در آغاز سده نوزده شمار آن‌ها را میان ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ حاجی تخمین می‌زند (۲) که خود حکایت از نقش مهمی دارد که حج در استوار کردن پیوند میان مغرب و مشرق اسلامی ایفا می‌کرده‌است.

اگر چه شماری از حاجیان مغرب- چنانکه از فهرست کشتی‌های دریانورد بندر طنجه (تینگیس) به مقصد اسکندریه پیداست- به مناسبت‌های مختلف راه دریایی را برمی‌گزیده‌اند باید گفت: این راه از سده نوزدهم تا پایانه‌های سده بیستم همچنان راه اصلی تلقی می‌شد. تاریخ پرداز مغربی احمد ناصری که از موسم حج سال ۱۲۴۳ هـ/ ۱۸۲۸ م سخن به میان آورده، یادآور می‌شود که معمولاً در آن هنگام کاروان‌های حاجیان از کرانه‌های مغرب راهی می‌شدند و در فاس گردهم می‌آمدند و کاروان اصلی با همان شکل مرسوم آن زمان، راه مکه را در پیش می‌گرفته‌است (۳) ولی پس از اشغال الجزائر به دست نیروهای فرانسه در سال ۱۸۳۰ م استفاده از راه خشکی روبه کاهش نهاد و حاجیان بنا به انگیزه‌های امیتی و اقتصادی، سفر از راه دریا را ترجیح می‌دادند (۴) تا آنکه در سال ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۷ م سفر از راه دریا تنها گزینش بود و این با حاکمیت کشتی‌های بخار در سواحل مغرب همزمانی داشت. (۵) برخی از سفرنامه نویسان حجازی تاریخ این رویداد مهم را با دقت فراوان مورد توجه قرار داده‌اند و حاشیه‌های سودمندی را با آن همراه کرده‌اند و آنچه ما در کتب گزارشگران می‌یابیم، بخشی از داده‌های سرشار و ارزنده را باز می‌تاباند که این مانده‌ها در خود اندوخته کرده و از جمله آن‌است گزارش فیفائی در سفرنامه خود که چنین می‌گوید:

«ما در آغاز ورود خود به شرق به سال ۱۲۶۳ هـ/ ۱۸۴۷ م از هر عالمی که می‌یافتیم پیرامون کشتی بخار پرسش می‌کردیم و آن‌ها پاسخ می‌دادند خدا داناتر است. کشتی بخار

۱- سفرنامه ابوعبّاس احمد بن محمد الفاسی. او در سال ۱۲۱۱ هـ. حج گزارد. نسخه خطی گنجینه عمومی رباط، شماره ۸۸، ورقه ۱۶۹

۲- ****خ:،،،،.***. " ۸۰۵.

۳- الاستقصاء، ج ۹، الدار البيضاء، ۱۹۵۶، ص ۱۸

۴- ابن طویر الجنّه تصمیم داشت از راه خشکی به حج رود، ولی چون به سال ۱۸۳۰ م به فاس رسید، خبر رسیدن لشکر فرانسه را دریافت کرد و از سفر خشکی منصرف شد و از شهر عراتش به کشتی نشست. او در این باره می‌گوید: چون به فاس رسیدیم، دیدیم الجزائر را مسیحیان فرانسه اشغال کرده‌اند، پس نامه‌ای به سرور خود عبدالرحمان [سلطان مغرب] نوشتیم و او در مکس زیتون دریافت که نمی‌توان از راه خشکی به سفر ادامه داد، پس به فرمانده خود عراتش نامه‌ای چنین نوشت: احمد بن طویر الجنّه فقیه و هشت شاگرد او را با کشتی به اسکندریه رسان، «رحله المنی و المنه»، م. س.

۵:.... " - ۲۵۸ ۲۵۳،،، ۱۹۵۵، "

ص: ۶۶

تا سال ۱۲۳۰ هـ / ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ م میان مسلمانان شناخته نبود و تا سال ۱۲۴۲ / ۱۸۲۶ و ۱۸۲۷ م هیچ بازرگانی بدان سوار نشده بود تا:

سفر دریایی حاجیان از طنجه به اسکندریه (۱۸۲۱-۱۸۲۷) (۱)

تاریخ ملیت کشتی شمار حاجیان ۱۸۲۱ / ۳ / ۶ فرانسوی ۱۶۷۵ / ۶ / ۱۸۲۱ فرانسوی ۶۴ / ۶ / ۱۸۲۲ ؟؟ ۲۱ / ۳ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۳۵۰ / ۴ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۲۵۱۶۰ / ۴ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۲۶۱۵۰ / ۴ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۹۱۰۰ / ۵ / ۱۹۲۳ انگلیسی ۱۰۲ / ۵ / ۲۰۱۰۲ انگلیسی ۱۵۰ / ۲۰ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۱۸۲۳ / ۵ / ۱۸۲۳ انگلیسی ۲۱۰۰ / ۶ / ۱۸۲۴ انگلیسی ۲۰۱۷۰ / ۳ / ۱۸۲۵ انگلیسی ۲۰۲۲۲ / ۴ / ۱۸۲۵ انگلیسی ۲۷۲۷۳ / ۴ / ۱۸۲۵ انگلیسی ۱۹۱۰۰ / ۳ / ۱۸۲۵ مغربی ۷۱۸۵ / ۸ / ۱۸۲۵ ساردنی ۵۸۰ / ۴ / ۱۸۲۵ انگلیسی؟ ۱۰ / ۴ / ۱۸۲۶ فرانسوی ۱۸۱۱۰ / ۵ / ۱۸۲۵ فرانسوی ۱۸۲۶۳۲ فرانسوی؟ ۲ / ۱۸۲۷ پرتغالی ۱۵ / ۴ / ۱۸۲۷ ساردنی ۸۰

Abdelmalek pe saadi .Ecole sup .Roi fahd ,de traduction ,Tanger ,p .۰۶ .Tanger .۱۸۰۰ -۱۹۵۶ -۱
 " ,Faculte dee lettres et sciences Hu mainog ,Rabat .universite J .L .MIEGE : "L'activite
 maritime a Tanger .pmiere moitie du Xixe giecle " :in

ص: ۶۷

سال ۱۲۵۲ ه. / ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷ م که تنها خواص، سوار آن می‌شدند و در سال ۱۲۵۴ ه. / ۱۸۳۸ / ۱۸۳۹ م تنها برخی از مردم مراکش و حاجیان رباط الفتح به همراه مردی از کشور ما بر این کشتی سوار شدند. کرایه هر نفر نود ریال بود. مسؤول کشتی شرط می‌کرد که باید همه پاکیزه باشند و جامه نو پوشیده باشند و توشه سفر با خود نداشته باشند و او خود برای هر فرد توشه‌هایی را با خود برمی‌داشت (۱) و خود آنها را تأمین می‌کرد. (۲) از آن هنگام حاجیان به وسیله نقل و انتقال منظم و سریعی دست می‌یافتند که مدت سفر و هزینه‌های آن را کاهش می‌داد (۳) و در برابر دشواری‌ها و خطرهایی که پیشتر در کمین بود، آنها را در امان قرار می‌داد؛ دشواری‌هایی همچون پستی و بلندی‌ها، گرمای شدید و سیل در کنار یغماگریها و راهزنیها، ولی این بدان معنی نبود که سفر حاجیان کاملاً آسان شده باشد؛ زیرا حاجیان در سفر دریایی نیز با دشواریها و رنجهایی روبرو بودند که سختی آن از سفرهای خشکی کمتر نبود.

بیرحمی طبیعت

برخی از نویسندگان در سفرهای دریایی خود، سخن از شرایط دهشتناک طبیعت به میان آورده‌اند و این هنگامی بود که دریا تلاطم می‌یافت و کشتی‌های حامل حاجیان با طوفانهای سرکش و تلاطم امواج توفنده در معرض خطر قرار می‌گرفت. پاره‌ای از این نویسندگان در توصیف این شرایط وحشتناک سخن به اجمال گفته‌اند و آنچه آورده‌اند، از یک یا دو سطر در نمی‌گذرد، همچون اشاره حسن غسال هنگام سخن از سفر دریایی خود، هنگام بازگشت از اسکندریه. او می‌گوید:

«طوفان و باران و تلاطم دریا فزونی یافت و کار تا بدان جا سخت شد که نزدیک بود غرق شویم» (۴) نیز همچون توصیف طیب بن کیران از سفر خود آنجا که از بازگشت خود می‌گوید: «در راه از الجزائر گذشتیم و در لنگرگاه آن دو روز ماندیم و چون از آنجا رفتیم به سبب فزونی طوفان و تلاطم دریا کار بر ما چندان دشوار شد که نزدیک بود غرق شویم»، (۵) نیز همچون سخن سبعی هنگام گفتگو از کشتی‌ای که او را به مکه می‌برد: «دریا متلاطم شد و تلاطم آن رو به فزونی نهاد و آب به کشتی راه یافت تا آنجا که برخی از حاجیان به من گفتند که چند کالا از جمله قرآن و چند شمع و مقداری زغال ایشان گم شد.»

۱- واژه‌ای بیگانه است به معنای صندوق و چمدان.

۲- سفرنامه فیفائی، م. س، برگه شماره ۵۹

۳- نگارنده «اختصار الاتبسام» نسخه خطی گنجینه حسنیه، شماره؟ گزارش می‌دهد که مدت رفت و بازگشت این سفر به پنج ماه کاهش یافت. ابن البحر مبارکی قنقیطی که در سال ۱۳۰۶ ه. به حج رفته، اظهار می‌کند که مدت بازگشتش از ینبوع به طنجه، بیست روز به طول انجامیده، چنانکه احمد الصوابی که در سال ۱۳۱۱ ه. حج گزارده، مدت سفرش از طنجه تا اسکندریه را ده روز بیان می‌دارد و این در حالی است که رفت و بازگشت این سفر، سه ماه و بیست روز به طول می‌انجامیده است.

۴- سفرنامه طنجویه، م. س، ص ۵۴

۵- ابن کیران، الرحلة الفاسیه، چاپخانه حجریه، فاس، ۱۳۰۶ ه. ص ۲

ص: ۶۸

در برابر این توصیفات مختصر، گاهی به سخنان مفصلی همچون توصیفات فقیه محمدبن احمد بن بلقاسم بر می‌خوریم. او در باره سفر دریایی خود از طرابلس سوی مکه چنین می‌گوید: «چون از لنگرگاه حرکت کردیم روزگار شمشیر مکر خود بر ما کشید و بادی سخت بر ما وزیدن گرفت و از پس و پیش و چپ و راست آب بر سر و روی ما می‌ریخت و طوفانی در گرفت. این وضع تا پایان چهارشنبه یا آغاز پنجشنبه یعنی روز عید فطر و روز پس از آن و در مجموع دو شب پیش و دو روز پس از آن طول کشید. در آن شبها آسمان آذرخش‌های سختی زد و برق بسیار پدیدار شد و باران باریدن گرفت و حاجیان به چشم خویش می‌دیدند که مرگ، نیش و دندان بدیشان می‌نمایاند؛ زیرا از زیر و بالا و پیش و پس، آب بر سر و روی آنها می‌ریخت و آب دریا و باران با هم در آمیخته، چندان که گویی کوه شمس الغار گشته بود (۱) و آب آبی از هر سو در کشتی می‌ریخت و بر پیکر مردمان می‌بارید. بیشتر مردم از شام تا بام با ظرف‌های کوچک آب کشتی را برون می‌ریختند و همه برای اولیاءالله صدقه نذر کرده، جمع آوری می‌کردند و به اسم آنها که گاه در خاور بودند گاه در باختر، قربانی نذر می‌کردند و گاهی یک نفر دو قربانی نذر می‌کرد. همه به دعا و خواندن چکامه‌های اندوه‌زدا و یاری جستن از کسانی مشغول بودند که شفاعت ایشان را امید می‌بردند و هر کس به نیایش با کسی می‌پرداخت که او را می‌شناخت. همه در طول این مدت، خوراک و نوشاک و خواب به کناری نهاده بودند و آب در دیده می‌گرداندند و می‌بخشیدند و به یگانگی خدا گواهی می‌دادند.» (۲) روایت دوم از فقیه محمدبن محمد تامروای است که در دوم رمضان ۱۲۴۲ هـ / ۱۸۲۷ م از راه دریا بحیره را به قصد مکه مکرمه ترک کرد. او می‌گوید:

«چون کشتی به راه افتاد و در طوفانی پلید گرفتار آمد که سوی خاور می‌وزید، مردم را چونان مستان می‌یافتی، در حالی که مست نبودند، لیک کیفر خداوندی سخت بود. جز صدای ناله آنکه اوفتاده بود صدایی نمی‌شنیدی و کمتر کسی بی‌گزند مانده بود، دیگر نه پدری از فرزندش می‌پرسید نه رفیقی در صدد یافتن یار خود بود. صحنه‌ای بود به سان روزرستخیز، هیچ کس تاب‌نشست و برخاست نداشت. طوفانی عظیم در گرفت و خیزابها در سطح کشتی به یکدیگر می‌خوردند و از هر سو موج بر سر ما می‌ریخت، مردم پیوسته دعا می‌کردند و به اولیای خدا چنگ در می‌زدند و به درگاه خداوندی زاری

۱- شاید مقصود او کوهی در کشورش بوده که تامروای خوانده می‌شده است.

۲- سفرنامه محمدبن احمدبن بلقاسم کرسیفی که آن را در راه حج نگاشته است و متن آن در «المعسول» اثر مختار سوسی، ج ۱۷، چاپخانه النجاح و چاپخانه فضاله ۱۹۶۳-۱۹۶۰، ص؟ چاپ شده است.

ص: ۶۹

می کردند». (۱) روایت سوم از احمد بن طویر الجئه در سفری است که سفر منی و مته نام گرفته او از دشواری‌های زمستانی سخن به میان آورده؛ فصلی که بر اساس گفته او برای سفر دریایی بس نامناسب است. او می‌گوید: ما هنگامی به سفر دریایی پرداختیم که هیچ کس از هراس این فصل در اندیشه سفر دریایی نمی‌افتد، سفری با شبهای دهشتناک. ما در سالهای بیشتر چنین دهشتهایی را تجربه کرده بودیم. (۲) او از این دهشتها چنین سخن می‌گوید:

دریا سخت تلاطم می‌یابد و خیزابهایی چونان کوه به همراه می‌آورد؛ امواجی که از بزرگی، ما را نیز در بر می‌گیرد و ما را از بالای کشتی به زیر می‌کشد و این زمانی بود که ما در قاهره بودیم، (۳) امواج از بالای کشتی بر ما فرو می‌ریخت چندان که پوشاک ما و خوراک ایشان آبکشیده شد، مقصود من از «ایشان» کسانی است که در اتاقکهای کشتی پناه گرفته بودند. بار دیگر طوفان سوی کشتی چندان می‌وزید که غرق در باران می‌شدند و برخی سرشک از دیده می‌باریدند. (۴) پس از آن ابن طویر سخن از شرایط وحشتیایی به میان می‌آورد که حاجیان را در بر گرفته بود و آنها را وا می‌داشت تا ذکر بر زبان آورند و به درگاه خدایشان زاری کنند تا مگر پروردگار حزن و اندوهی را که بدیشان رسیده، از میان برد. ابن طویر همچنین از همنازیها و هم مهریهایی سخن می‌گوید که میان حاجیان و جاشوهای مسیحی کشتی پدید می‌آمد، و این هنگامی بود که نغمه مرگ همه را با چشم‌پوشی از این یا آن آیین از هم فرو می‌پاشید. او می‌گوید:

حتی مسیحیان و جاشوهای کشتی که همراه ما بودند، به درگاه خدا زاری می‌کردند و از ما می‌خواستند تا برای رهایی ایشان از این غم و اندوه و ترس و نگرانی، به درگاه خداوندی نیایش کنیم؛ زیرا در همین زمان یکی از کشتیهای نزدیک ما در پی طوفانی که هم بر ما گذشت هم بر ایشان، به گونه‌ای دهشتناک غرق شد و همه مسافران آن غرقابه گشتند و جان باختند و خدا ما را رها نید. (۵) این سخنان را با روایتی از بشیربن مبارکی که در سال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۹ م راهی حج شد، به پایان می‌بریم. او در راه رفتن، خطرهای دریا را در این چکامه چنین

۱- سفرنامه تامراوی که آن را به سال ۱۲۴۲ از روی «حجّت» خود نگاشته و متن کامل آن در «المعسول»، م. س ج ۶، ص ۲۱۳-۱۹۸ آمده است.

۲- سفرنامه المنی و المنه، م. س، ورقه شماره ۲

۳- واژه‌ای بیگانه به معنای اتاق است.

۴- سفرنامه المنی و المنه، م. س، برگه شماره ۷

۵- م. ن.

ص: ۷۰

سروده است:

و لَمَّا اتینا البحر باسم الفلک مرادنا فیہ رکوب الفلک

تغییرت الواننا و تفرت نفوسنا لما من الهول رأّت

و عالجوا الدخول فی الانام فی غایه الضیق و الإزدحام

تحملنا فی الفلک ذی الدخان فی البحر قدرة العظیم المنان

ترمیہ موج الی موج عظیم و یمیل تارۀ و طوراً یستقیم

کأّتنا فی البحر ارجوحۀ ترمی من جهه الی جهه (۱)

«چون به دریا در آمدیم، قصد ما آن بود که به کشتی سوار شویم

ولی از هراسی که بر ما وارد شد، رنگ ما دیگر گونه شد و جانمان رَمید.

همه می کوشیدند در اوج تنگی جا و شلوغی، جایی در میان مردم برای خود بیابند

و قدرت خداوند عظیم و منان بود که ما را در کشتی بخار به پیش می بُرد.

موجی در پس موجی بزرگ این کشتی را به این سو و آن سو می راند و یک بار منحرف می شد و بار دیگر مستقیم می رفت.

تو گویی ما در دریا تاب می خوردیم و این تاب ما را به این سو و آن سو می کشاند.»

در راه بازگشت، ابن بشیر از ینبوع سوار بر کشتی شد تا از مصر گذر کند و به مغرب برسد و در طنجه فرود آید. او در چند بیت،

رنج خود از این سفر را چنین سروده است:

ثم ارسینا نحو الغرب فی لجاج البحر و هول تنکیر

أحوالنا عند رکوب البحر کأنّھا أحوال یوم الحشر

ثم انتهى تعالجُ الرّکوب فشرع البابور فی الهروب

ما بین ینبوع و بین طنجه عشرون لیلۀ بأقصی الشدۀ

لست تری فی جلّها الّا السماء و الموج فی جوانبی ملتطما (۲)

«آن گاه ما در گرداب‌های دریا و وحشت سخت، سوی باختر روی آوردیم.

وضع ما هنگام سوار شدن به دریا، همچون اوضاع روز محشر بود.

گرفتاری و محنت که به پایان رسید کشتی بخار رو به گریز نهاد.

مسافت میان ینبوع و طنجه بیست شب بود در کمال سختی

که در بیشتر آن جز آسمان را نمی دیدی و این در حالی بود که در دو سوی کشتی امواج

۱- سفرنامه بحیرا مبارکی بهناوی. این سفرنامه به شعر است و در ۳۴۵ بیت سروده شده است. او در دهم ربیع الثانی ۱۳۰۶ ه. راهی

سفر شد. سراینده این منظومه از مهمترین مراکز مغرب گذشته تا از طنجه سوار کشتی شود. بنگرید به: محمدبن احمدبن محبوبی:

«ادب الرحلة فی بلاد شنبط»، فارغ التحصیل پژوهش‌های عالی از دانشکده ادبیات رباط، ۱۹۹۵-۱۹۹۴، ص ۱۷۴

ص: ۷۱

سر بر می‌افراشتند.»

اینها نمونه‌هایی از وحشت سفر دریایی حاجیان بود که در پاره‌ای سفرنامه‌های حجاز به دست ما رسیده است و اگر چه سطح آن پایین‌تر از نگاه‌های پاره‌ای نویسندگان برحسته، همچون سفرنامه ابن جبیر (۱) است، ولی به هر روی اسناد زنده‌ای را در برابر دیدگان ما می‌نهد که حاکی از بحران‌هایی است که حاجیان به هنگام تلاطم دریا با لحظاتی دشوار دست به گریبان بوده‌اند و کشتی حامل آنها همچون پر کاهی گرفتار طوفان‌هایی می‌شد و خیزاب‌های طوفان زده آن را به این سو و آن سو پرتاب می‌کرده است. (۲) بیرحمی انسان

در کنار بیرحمی طبیعت، حاجیان از بیرحمی انسانها نیز در رنج بوده‌اند؛ زیرا کشتی‌داران در حج مردم مغرب از راه دریا منبع جدیدی برای سود سریع شناسایی کرده بودند و برای به دست آوردن این سود، راحتی و سلامتی حاجیان را قربانی می‌کردند و آنها را چنان انبوه در کشتی جای می‌دادند که گاهی حاجیان می‌بایست روی یکدیگر می‌نشستند. صاحبان کشتی حتی به ساده‌ترین شرایط سلامتی حاجیان توجهی نداشتند.

این کشتی‌داران در آغاز از ملیت‌های گوناگونی همچون ایتالیایی، فرانسوی، انگلیسی و پرتغالی؟ بودند، ولی در نیمه نخست سده نوزده، شماری از بازرگانان مغرب که نام پاره‌ای از ایشان همچون مصطفی دکاکی، عبدالغنی بنونه، احمد اخیلال، مکی قیاج رباطی و عبدالسلام بنوس را در این یا آن سفرنامه می‌بینیم در کنار کشتی‌داران خارجی قرار گرفتند. (۳) این بازرگانان، کشتی‌های اوراقی را از جبل طارق اجاره می‌کردند و آن را به بنادر شمال مغرب، به ویژه طنجه می‌آوردند و حاجیان را در وضعیتی اسفبار که گاهی عواقب ناهنجاری نیز در پی داشت، به درون این کشتیها می‌ریختند. اینک نمونه‌ای بر اساس سخنی از مردی عرب از خاور زمین، پیش از سفر دریایی خود از طنجه به مکه در سال ۱۸۴۹ میلادی:

«چگونگی سوار شدن من به کشتی بخار هنگامی بود که برای ادای حج به شهر پاینده طنجه در آمدم و از پایان شعبان تا پانزده رمضان (۲۰ یولیو - ۴ آگوست ۱۸۴۹) در

۱- سفرنامه ابن جبیر ابو حسن محمدبن احمد، صص ۲۱۸-۲۱۶ و نیز صص ۲۲۴-۲۲۲

۲- منابع ما در باره قرار گرفتن کشتی‌های حاجیان در برابر حوادث، خاموش هستند و تنها داده ما در این زمینه، به سده دوازدهم باز می‌گردد که محمد ضعیف رباطی مورخ، آن را چنین نگاه‌اشته است: در شعبان سال ۱۲۶۸ ه. ق. به فاس خبر رسید که یک کشتی آکنده از حاجیان، از اسکندریه روی به یکی از بندرگاه‌های تونس داشته و راه مغرب در پیش گرفته بوده است و در این کشتی نزدیک به چهارصد مرد از مردم فاس و رباط و مراکش و دیگر جای‌ها وجود داشته، پس این کشتی غرق می‌شود و جز چند نفر که با چنگ زدن به چند تکه چوب نجات یافته‌اند همه غرقابه گشته‌اند. «تاریخ الضعیف» با حاشیه و مقدمه احمد عماری، رباط، ۱۹۸۶، ص ۱۵۷

۳- ابن طویر گزارش می‌دهد کشتی‌ای که او را از مشرق آورد، از آن بازرگانی فاسی بود که در شهر کرنه اقامت داشت لفورن، ایتالیا: م. س، برگه شماره ۱۰

ص: ۷۲

این شهر بودم. کشتی‌های آنجا را پر از حاجی یافتیم. پس با گروهی به انتظار نشستیم تا کشتی سرور ما مصطفی دکاکی - که خدا یاور او باد! - از جبل طارق برسد. (۱) چون کشتی او از دور پدیدار شد، آن را چون بزرگ گرفته یافتیم و دانستیم که این کشتی نیز اورا قی است؛ زیرا هیچ مسافری بر آن سوار نبود. از دیدن این کشتی دانستیم که در برابر تلاطم امواج، یارای مقاومت نخواهد داشت. من با سردرگمی و وحشت منصرف شدم؛ زیرا با وجود فراوانی حاجیان و بار و بنه ایشان، کشتی دیگری جز آن یافت نمی‌شد، این کشتی نیز آن قدر خراب بود که مسافر آن هرگز اهمیت نداشت. با خود می‌گفتم هر که بدین کشتی در آید، خویش را به نابودی افکنده. گمان ما درست به درستی مقرون شد؛ زیرا همین که کشتی از جبل طارق بگذشت از پایه درهم شکست و از آنجا مستقیماً راهی مالت، یکی از شهرهای جزیره سبز شد و در این شهر از مسیحیان چندان خواری به مسلمانان رسید که از توصیف بیرون است. حاجیان یک ماه کامل را در این شهر ماندند و پول فراوانی به کار گزار آن دادند تا اجازه دهد در مالت به کشتی دیگری سوار شوند.

حاجیان در ماه محرم به اسکندریه رسیدند و مراسم حج آن سال را از دست دادند. (۲) برای حمایت حاجیان در برابر دست درازی‌های بازرگانان، گاهی حکومت مغرب دخالت می‌کرد و کشتی‌های لازم برای حمل و نقل ایشان را از جبل طارق اجاره می‌کرد. (۳) سلطان مولا - عبدالرحمان بن هشام (۱۸۲۲ - ۱۹۵۹ م) در قولنامه‌هایی که از بازرگانان صاحب کشتی می‌گرفت، بر ضرورت امنیت و سلامت حاجیان اصرار می‌ورزید. (۴) در این قولنامه‌ها بندهای دیگری نیز بدین شرح آمده بود:

- کشتی بازرگانان باید چندان امنیت داشته باشد که بر حاجیان هراسی نباشد و نباید تنها ظاهر کشتی آراسته باشد.
- ناخدایان کشتی باید از میان کسانی گزینش شوند که با حاجیان مهر ورزند و با نرمی و انصاف با آنها رفتار کنند.
- کشتی داران نباید بیش از توان کشتی بر آن بار کنند.
- صاحبان کشتی باید به قدر کافی آب آشامیدنی همراه داشته باشند.
- بازرگانان این قولنامه‌ها را به کناری می‌افکنند. این رفتار آنها در نامه‌ای آشکار

۱- او همان سلطان مولای عبد رحمان بن هشام است. ۱۸۵۹-۱۸۲۲.

۲- «اقوال المطاعین»، م. س، ص ۴۴-۴۳

۳- آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه، پاریس، مکاتبات کنسولگری مغرب، ج ۳۱

۴- ما پیشتر برخی از این قولنامه‌ها را در بحث خود با نام «حول الحج المغربي الی الدیار المقدسه» در مجله دارالنیابه، چاپخانه‌های مغرب و بین المللی، طنجه، ع ۹، ۱۹۸۳ م انتشار داده‌ایم.

ص: ۷۳

می‌شود که همین سلطان به کارگزار خود در طنجه، بوسلهم بن علی، در تاریخ ۹ جمادی الثانیه ۱۲۶۶ هجری برابر با ۲۲ اپریل ۱۸۵۰ میلادی می‌نگارد:

فرزند ما مولا سلیمان- که خدایش پاس دارد!- ما را از وضع حاجیان آگاه گردانید.

فرزند ما از زیان‌های هنگفتی سخن به میان آورده که به سبب ازدحام حاجیان- در سفر دریایی- و کاهش کشتیهای مسافری بدیشان می‌رسد. او مرا آگاهانیده است که بازرگانان در کشتی‌های بسیار تنگ، صد، دویست، سیصد یا چهارصد حاجی را جای می‌دهند و از زیان فراوان چنین کاری هیچ باکی ندارند؛ زیرا بازرگانان تنها به سود می‌اندیشند و بس، تا آنجا که این حاجیان هنگام گذر از شهرهای مسلمانان یا مسیحیان- که خدای درهمشان کوبد- به گدایی می‌افتند، لاحول و لا قوه الا بالله. و این در حالی است که چنین افرادی به دلیل عدم استطاعت، دیگر ملزم به ادای حج نیستند و از سویی همچنان حج بر آنها واجب است. ما امسال به بازرگانان اجازه داده‌ایم حاجیان را به حج برند، و اینک به تو دستور می‌دهیم برای بردن حاجیان به حج، خود، کشتیهای فراخی را برگزینی تا حاجیان را به مکه رسانند و در هر کشتی به قدر قانون معمول آن، حاجی جای دهی. (۱) می‌بینیم که تغییر مسیر حاجیان از خشکی به دریا، زمینه را برای سوء استفاده دینی با نام «سلامت و آسایش حاجیان» فراهم آورد. این سوء استفاده در نیمه دوم سده نوزده به اوج خود رسید و این هنگامی بود که تنها شرکت‌های کشتی‌رانی بیگانه جایگاه؟ بازرگانان ویژه در جابه جایی حاجیان گشت.

کشتی‌های تابع این شرکت‌ها که بیشتر فرانسوی یا انگلیسی بودند، در اصل برای نقل و انتقال مسافران تعبیه نشده بودند و تنها کاربرد آنها حمل کالا بود و حاجیان برای این شرکت‌ها چونان بار اضافی تلقی می‌شدند که بدون هزینه قابل توجه، سود بیشتری را به کیسه آنها سرازیر می‌کرد. کار جابه‌جایی این کشتی‌ها سه مرحله‌ای بود. این کشتی‌ها کالاهای اروپایی را در صورتی یا طنجه تخلیه می‌کردند و از این دو بندر، حاجیان را به مقصد مکه بارگیری می‌کردند و هنگام بازگشت از بنادر چین و هند- که از آنجا کالا بارگیری می‌کردند- به جدّه میان بُر می‌زدند تا مردم مغرب را پس از ادای فریضه حج، به سرزمینشان بَرند و البته در این میان از مسیر اصلی خود خارج نمی‌شدند. (۲) اینک به سخنان فیفائی گوش می‌سپاریم تا ما را از چگونگی حمل و نقل این

۱- اسناد گنجینه حسنیه رباط.

۲- هر سفری از طنجه به جدّه برای صاحب کشتی سودی دربر داشته که میان ۳۰ تا ۶۰ هزار فلوس در نوسان بوده است. نامه فرنوبی نماینده فرانسه در طنجه، به تاریخ هفدهم آگوست ۱۸۷۸ م. اسناد وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس، مکاتبات سیاسی مغرب، ج

ص: ۷۴

کشتی‌ها آگاه کند. او هنگام سخن از کشتی بخار می‌گوید:

اول اینکه کشتی بخار در پنجاه درصد موارد لرزان و نا آرام بود و مسافران تنها در جرثقیل، سقف و کابین جای داده می‌شدند؛ زیرا این کشتی شمار اندکی حاجی با خود حمل می‌کرد و بیشتر بار آن را نامه‌های پستی، کالا برای شهرها، توشه نظامی و جنگ افزار تشکیل می‌داد و در این میان حاجیان همچون جوجه در قفس نهاده می‌شدند. چون کشتی بارگیری می‌کرد و کالاها را انبار می‌کرد و حاجیان بر [کبرت] (۱) سطح کشتی نشانده می‌شدند و برای صاحب کشتی تفاوتی نداشت که حاجیان در تنگی به سر برند یا در فراخی. (۲) از این توصیف رسا آشکار می‌شود که کشتی‌داران تا آنجا که می‌توانستند حاجیان را می‌چلانند تا هر چه بیشتر سود به کف آورند و این تا جایی ادامه می‌یافت که دیگر مجالی برای اندیشیدن به آسایش ایشان یا احقاق حقوق آنها یا قوانین مربوط به پاکیزگی، باقی نمی‌ماند. اینک ما می‌توانیم در شرایط ازدحام و تأثیرات زیانمند دستشویی‌ها و دیگر مواد و آشغالهایی که در این سو و آن سوی کشتی پراکنده بوده و بوی آزار دهنده‌ای از آن بر می‌خاسته، وضع حاجیان را تصور کنیم.

چنین وضعیتی به حاجیان مغربی اختصاص نداشته است. بلکه حاجیان همه کشورهای جهان- بی‌هیچ استثنا- با آن دست به‌گریبان بوده‌اند و همه آنها در معرض بورس‌بازیهایی قرار داشته‌اند که در بندرهای مغرب، مصر و دولت عثمانی جریان داشته؛ بندرهایی که کشتی‌های اروپا از آنجا راهی می‌شده تا با جیب حاجیان مسلمان بیشترین سود را نصیب خود کند. کنفرانس بهداشت جهانی که در سال ۱۸۶۶ میلادی در قسطنطنیه برگزار شد منشوری منتشر کرد که بر ضرورت اشراف بر نقل و انتقال دریایی تصریح داشت. حکومت‌های گوناگون نیز قوانینی تصویب کردند که تعداد مسافران هر کشتی- که می‌بایست در سطح کشتی جای‌داده شوند- را مشخص می‌ساخت. برای مثال الجزائر قوانینی بهداشتی تصویب کرد که بر اساس آن می‌بایست برای هر مسافر دست کم دو متر مربع اختصاص داد و دیگر نیازهای او را برآورد، (۳) اما این قوانین چیزی جز کاغذ باطله نبود و از مجموع چهل کشتی که در سال ۱۸۷۴ میلادی به بندر سوئز رسید تنها دو کشتی به اندازه مجاز مسافر زده بود، (۴) و در این میان یک کشتی که با گنجایش ۴۶۴ تن

۱- واژه‌ای است بیگانه به معنای سطح کشتی.

۲- سفرنامه فیفائی، م. س، برگه شماره ۵۹

۳- خ: " ۲۹۲، ۱۹۷۷ خ "

۴: " - ۱۴۲، ۱۹۳۲ "

ص: ۷۵

بود، هشتصد حاجی را به همراه چهل و چهار جاشو در خود جای داده بود. (۱) حمل و نقل حاجیان از جدّه تابع هیچ مراقبت و تشکیلاتی نبود و آب به همه جای آن، از جلو گرفته تا عقب و از راست تا چپ و تمامی قسمت‌ها نفوذ کرده بود که به کار بستن نردبان در آنها دشوار می‌نمود و حاجیان خود را با ریسمان‌هایی به کشتی می‌رساندند که دوستانشان- که پیش از آنها سوار کشتی شده بودند- از درون کشتی برای آنها می‌انداختند. (۲) اینک به خاطرات حاجیانی گوش می‌سپاریم که از رنج‌های خود در این وضعیت سخن می‌گویند:

حسن غسل در باره بازگشت خود از بندر سوئز می‌گوید:

در کشتی بخار، انبوهی از مردان و زنان و کودکان از ترک گرفته تا شامی، دیده می‌شد. دیگر جایی برای کسی باقی نمانده بود تا آنجا که ما از سوار شدن بر این کشتی بسی پشیمان شدیم. (۳) سبعی به عنوان سخنگوی کشتی‌ای که او را از جدّه به ینبع می‌برد، می‌گوید: «روز پنجشنبه را در جدّه صبح کردیم و بار خود را به کنار لنگرگاه آوردیم. عصر همان روز اجاره نامه را با صاحب کشتی فرانسوی به مقصد ینبع بستیم و در سپیده دم روز جمعه خواستیم سوار کشتی شویم. کشتی در نزدیکی لنگرگاه ایستاد و هیچ یک از حاجیان را نبرد. مگر پس از گرفتن مبلغی کلان. چون به کشتی رسیدیم و بدان سوار شدیم، جای را برای خود بسیار تنگ یافتیم؛ زیرا شمار حاجیان بسیار بود. مردم بارهای خود را در این کشتی نیز همچون دیگر کشتی‌ها، با ریسمان بالا می‌کشیدند نه با دست و این کار با دشواری همراه بود؛ زیرا محلّ گردآوری بارها انبوه شده بود و همه در یک جا گرد آمده بودند؛ به گونه‌ای که نه می‌شد آسپزی کرد نه به راحتی خوابید و مدّت خواب از مدّت یک سجده نماز تجاوز نمی‌کرد. (۴) به این دو خاطره، خاطره سومی را می‌افزاییم که از آن فیفائی است. او در آغاز به کسانی که برای ادای حج قصد دریایی دارند، توصیه می‌کند که بلیت درجه ممتاز تهیه کنند. او درباره چنین کشتی‌ای می‌گوید: «این قسمت همچون گنبد درخشان یک خانه است که آرایه‌ها و زیراندازهای گوناگون دارد و برای بزرگان و بازرگانان و اشخاص

۱- م. ن.

۲- "Le pelerinage a la Mecque", Revue des Deux Mondes, A. A. PROUST, P. ۳۷۲, ۱۸۹۵. CXXIX, vol

۳- سفرنامه طنجویه، م. س، ص ۲۲

۴- سفرنامه سبعی، م. س، برگه شماره ۱۳

ص: ۷۶

تمیز و توانگر فراهم آمده است.»

او بار دیگر بر این سفارش تأکید می‌ورزد و می‌گوید: هر گاه شمار حاجیان فزونی گرفت جای خود را در کابین برگزین و اگر شمار آنها از صد تن گذشت، با ایشان سوار کشتی نشو مگر آنکه در کابین از آنها جدا و مورد عزت و احترام باشی و در غیر این صورت پشیمان خواهی شد. اگر با خود درهم و دیناری داری، نباید گرانی این قسمت، تو را منصرف کند؛ زیرا بودن در این قسمت موجب آسودگی دل و جسم است و آدمی در جهان تنها خواهان آسایش جان و جسم است. (۱) او آنگاه از دیگر قسمت‌ها و تنگی، ازدحام، بلوا، نا آرامی، جرح، قتل، بی‌حیایی و تنفر ساکنان آن سخن به میان می‌آورد و در توصیف آن به تفصیل می‌گوید:

«پس چون آنها به کشتی در آیند و این تنگی را ببینند و گرفتار اموری شوند که گفتم، دیگر نماز ترک می‌شود و اگر با وجود نجاست بسیار، شمار اندکی نماز بگذارند جنبه شوخی خواهد یافت. انسان نمی‌داند کجا قضای حاجت کند و شاید از ترس قضای حاجت چند روز خوراکی نخورد و اگر در کناری از کشتی قضای حاجت کند عابران بر نجاست او پای می‌نهند و کالاهای یکدیگر را زیر پا می‌گذارند و به کسی اجازه نمی‌دهند به محلّ قضای حاجت رسد و او را بی‌هیچ رحم و شفقتی می‌رانند و این فرد با پشیمانی باز می‌گردد یا فریاد می‌کشد و می‌گرید و جز خدای کسی بر او رحم نیاورد. گاهی نیز به سبب کم‌آبی و محدودیت مشکلهای کشتی بخار، تشنگی فراوان غالب می‌شود و مسافران آب را از یکدیگر یا از جاشوها می‌خرند و شاید بهای یک آشامه آب به سه درهم یا بیشتر برسد.» (۲) مشکل دیگری که فیفائی از آن سخن به میان می‌آورد. پدیده ازدحام است و این همان مشکل زنان مسلمان در کشتی و درهم آمیختن آنان با مردان، به سبب انبوهی بیش از حد بود که باید آن را مصیبت عظمی دانست. (۳) از بزرگترین بلاهای مسافران کشتی درهم آمیختن مردان با زنان بود؛ زیرا زنان محلّ خاصّی نداشتند. در پاره‌ای موارد مردی سر خود را بر ران زنی نامحرم می‌نهاد و زن نامحرم پای خود را چنان بر پای مردی نامحرم می‌نهاد که گویی زن و شوهرند. یک زن نمی‌دانست چگونه باید نیازهای خود را بر آورد، مگر آنکه کام بسیار می‌رساند و

۱- سفرنامه فیفائی، م. س، بر گه شماره ۵۸

۲- م. ن.

۳- م. ن.

ص: ۷۷

شرمش را از میان می‌برد. (۱) در خاطره فیفائی پیوست ارزشمندی به چشم می‌خورد که به موضعگیری فقهای اسلام در قبال سوار شدن به کشتی برای ادای فریضه حج در شرایطی است که فیفائی آنها را برای ما توصیف کرد. او می‌گوید: «هنگام رسیدن به مصر رنجیدگی خود از این موضوع را به آگاهی یکی از قطبهای مالکی مصر با نام ابو عبدالله عایش رساند و این فقیه حکم به وجوب تحریم سفر دریایی کرد، ولی آیا چنانکه شیخ و عالم روزگار او، قطب مالکی‌های مصر، ابو عبدالله عایش حکم داده این سفر حرام می‌شود؟

اینها پاره‌ای از نمونه‌هایی هستند که درونمایه سفرنامه‌های گذرا پیرامون شرایط سفرهای ناهنجار دریایی در اختیار ما می‌نهد، ولی ما به نمونه‌های دیگر نیز دست می‌یابیم که درونمایه آن حکایت از اسناد دارد. این نمونه‌ها تجسم ملموسی است از یادداشتهایی که جهانگردها در باره این شرایط نگاشته‌اند و ما از میان آنها به یک نمونه بسنده می‌کنیم و آن کشتی فرانسوی کرکوفیاست که حاجیان مغرب را از مکه باز گرداند و در سال ۱۸۹۶ میلادی در جزیره صویره پهلو گرفت. اگر چه گنجایش این کشتی ۱۲۰۰ تن بود ولی شمار حاجیان آن به ۱۶۵۳ تن می‌رسید و جایی که به هر کس می‌رسید چندان بود که نمی‌توانست از جای خود تکان بخورد و پاکیزه کردن کشتی و جمع‌آوری زباله‌های انبار شده در جای جای کشتی به‌طور کلی ناممکن بود» و اینک به اظهارات پزشک بهداری ریولودو گوش می‌سپاریم که حاجیان این کشتی را هنگام رسیدن به جزیره صویره ویزیت کرده است:

«انبوهی از جنازه انسان‌هایی دیدم که غرق در ماهی بودند. همه جای کشتی از اتاقک‌ها گرفته تا سطح کشتی و موتورخانه آکنده از انباشته‌های موجودات زنده‌ای بود که بر روی یکدیگر افتاده بودند و در این میان هم پیرزن ناتوان به چشم می‌خورد، هم کودک شیرخواره و نشانه‌های نگرانی بر چهره‌های پریده رنگ ایشان نقش بسته بود؛ نشانه‌هایی که از گرسنگی نیز حکایت داشت. هیچ کس نمی‌توانست چنین صحنه‌ای را ببیند و عواطفش دگرگون نشود. این نگونبختان دست خود را به طرف من دراز می‌کردند و چیزی جز نان نمی‌خواستند. (۲) این گزارشی از واقعیتی دردناک است که حاجیان به سبب آز و رزی شرکتهای

۱- م. ن، بر گه شماره ۴۹

۲- گزارش پزشک ریولودو اسناد سیاسی نانت در فرانسه، سلسله نشریات طنجه.

ص: ۷۸

کشتی‌رانی با آن روبرو بوده‌اند و ما بر آن نیستیم که از این نمونه‌ها بسیار باز گوئیم. ما را همین بس که نماینده فرانسه در طنجه، آقای فرنیسی در نامه خود به کی دورسای به تاریخ ۱۶ مایو ۱۸۷۸ میلادی سخن خود را بدین جا می‌رساند که: کشتی‌های انگلیسی حاجیان را با همان شیوه‌ای جابه‌جا می‌کنند که در روزگاران گذشته بردگان را با آن شیوه جابه‌جا می‌کردند. (۱) در چنین وضعیتی طبیعی بود که حاجیان هنگام رسیدن به خشکی آه شادی از نهادشان برخیزد. شادی آنها تنها از این روی نبود که به مکه مقدسه رسیده‌اند یا به سرزمینشان بازگشته‌اند، بل از سرِ امیدی بود که به رهایی از رنج فرساینده سفر در دل داشتند. بی‌شمار بودند کسانی که آمادگی پذیرش هیچ زحمت جدیدی را نداشتند و تنها یک گرایش در وجود آنها شعله می‌کشید و آن پیاده شدن در سریعترین وقت ممکن و در نزدیکترین جای ممکن و به هر طریق ممکن بود و کوچکترین تأخیر در پیاده کردن آنها، موجی از خشم و نفرت را در میان ایشان دامن می‌زد و در بسیاری اوقات ویزیت پزشک بهداری در کشتی حامل حاجیان با فریاد و نفرین بسیاری از ایشان و خودداری همگان همراه بود، به علاوه آنکه پیش از بازگشت آزادانه، از آنها خواسته می‌شد زمانی را در قرنطینه سر کنند و این بیشتر هنگامی بود که یکی از بیماری‌های همه‌گیر شیوع می‌یافت و همین ما را به سخن در باره بُعد دیگری از رنج و آزرده‌گی حاجیان می‌کشاند.

مالیات و با

پیش از سخن در باره رنجیدگی حاجیان از قرنطینه، شایسته است درنگ اندکی در عامل این قرنطینه؛ یعنی و با داشته باشیم. برخی از مواسم حج در دوران مورد بحث ما، با پراکندگی بیماری‌های همه‌گیر و مهلکی به‌ویژه کولیرا همراه بوده که در کنار طاعون وضعیت دشواری را بر بشریت تحمیل می‌کرد. این بیماری همه‌گیر بیماری بومی حجاز شمرده نمی‌شد بلکه از خارج بدان راه می‌یافت و تا آغاز سده نوزدهم، تنها در هند دیده می‌شد و برای نخستین بار در سال ۱۸۸۱ میلادی در مکه مکرّمه دیده شد. خوشبختانه ابن طویر الجّه در سفرنامه خود جلوه‌های ارزشمندی از یورش نخستین این بیماری در مکه و مصر ارائه می‌کند.

۱- نامه فرنوبی، مورّخ ۱۶/۵/۱۸۷۸ اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، مکاتبات سیاسی مغرب، ج ۴۲، ص ۲۶۷

ص: ۷۹

این نخستین نکته‌ای است که در این گزارش توجه انسان را به خود جلب می‌کند، ولی همین گذر سریع برای احساسات ساکنان حرمین شریفین، که خود را در برابر بیماری همه‌گیر بی سابقه‌ای می‌یافتند، اهمیت بسیار دارد. ابن طویر می‌گوید:

«در این زمان؛ یعنی اواخر ۱۲۴۶ / ۱۸۳۰ و اوایل ۱۲۴۷ / ۱۸۳۱ م حرمین شریفین با بیماری همه‌گیر بزرگی روبرو بود و مردم مکه به ما می‌گفتند که بیشتر این بیماری را ندیده بودند.» (۱) نیز از امور شایان توجه، تعابیر و عباراتی است که نویسنده درباره حرکت این کشتی می‌نگارد و آن اگر چه افراطی به نظر می‌رسد، بر دهشتناک بودن این فاجعه دلالت دارد، و این پس از هنگامی است که شمار قربانیان مکه در یک روز به هزار نفر می‌رسد. او می‌افزاید: «در مکه مکرّمه - خدای ارجمندیش دهاد! - هزاران نفر از میان رفتند و جز خدای متعال کس شمار آنها نداند.» (۲) او درباره پراکندگی این اپیدمی در مکه مکرّمه می‌گوید:

«بسیاری از مردم در سه روز به هلاکت رسیدند، و در راه بازگشت او را می‌بینیم که اخبار مربوط به وبا را پی می‌گیرد و می‌نویسد که این بیماری مصر (یعنی قاهره) را در بر گرفته، ولی با رسیدن به اسکندریه از شدت آن کاسته می‌شود تا آنکه کاملاً محو می‌شود.» او می‌گوید: «هنگامی که به اسکندریه رسیدیم وبا اندک اندک کاهش یافت تا آنکه به‌طور کلی ناپدید گشت.» (۳) او درباره شمار قربانیان مصر می‌گوید: «از آنها ۶۵ هزار تن و از نیروی دریایی ۷۰۰ تن و از نیروهای غیر دریایی ۳۰۰ تن به هلاکت رسیدند.» (۴) این گزارش پیرامون این اپیدمی در شهرهای مختلف، سنجش ارزشمندی در بردارد و از آن چنین بر می‌آید که شدت آن از مدینه و مکه و مصر رو به کاهش بوده است و در مدینه تنها سه روز دیده شده است و پس از آن چندان کاهش یافته که به سرعت از میان رفته است. بر خلاف مصر و مکه که این بیماری در آنها ماندگاری بیشتری داشته است.» او در میزان نامتناسب مرگ و میر حاصل از این بیماری، تعلیلی متافیزیکی دارد و دلیل کاهش مرگ و میر در مدینه منوره را آن می‌داند که مردم مدینه اهل نیکوکاری و صدقه بوده‌اند و در هر یک از این سه روز در خیابان‌های شهر چندان به

۱- سفرنامه المنی و المنه، م. س، برگه شماره ۳۹

۲- م. ن.

۳- م. ن.

۴- م. ن، برگه شماره ۴۶

ص: ۸۰

تهیدستان و درماندگان صدقه پرداختند که وبا از میان آنها به سرعت رخت بر بست.» (۱) در کنار این داده‌های ارزشمند، ابن طویر به پراکندگی این اپیدمی در قاره اروپا اشاره می‌کند و می‌گوید: «در سرزمین مسیحیان از این بیماری چندان جان دادند که جز خدای کس شمار آنها را نمی‌داند. (۲) نویسنده در این گزارش به زیاده‌روی یا ایجاد وحشت نمی‌گراید، اگر چه بر پایه گزارش بهداشتی ساکنان اروپا و تحقیقات پزشکی که با تحوّل علمی همراه بوده، حاکی از آن است که کولیرا عملاً کشت و کشتار دهشتناکی به بار آورده و برای مثال شمار کشتگان انگلستان به ۵۵۰۰ نفر و کشتگان فرانسه به بیش از ۱۰۰ / ۱۰۰۰ نفر می‌رسیدند.» (۳) پیش از پایان دادن به گزارش ابن طویر از کولیرا، شایسته است سخن او را درباره وضعیت حاجیان نسبت به این بیماری یادآور شویم. او می‌گوید: «در راه مکه مکرمه بوده که خبر شیوع این بیماری را شنیده، ولی این او را از ادامه سفر حج باز نداشته، چنانکه در بسیاری از حاجیان تأثیری نهاده است و تنها اندکی از ایشان از ادامه راه برای ادای فریضه حج منصرف شدند. ما پیش از رسیدن به مکه هنوز در راه بودیم که از وجود این اپیدمی آگاه شدیم، ولی از اینکه باز گردیم، سر باز زدیم و بسیاری از حاجیان نیز پذیرفتند که راه برگشت در پیش گیرند. (۴) پس از یورش نخستین کولیرا، بار دیگر این بیماری از سال ۱۸۳۱ م تا سال ۱۹۱۲ م در طول هشتاد سال، بیست و هفت بار یعنی هر سه سال یک بار (۵) مکه را در بر گرفت و در برخی از این سالها فاجعه به بار می‌آمد؛ چنانکه در وبای سال ۱۸۶۵ م ارزیابی‌های کشتگان، نشان دهنده ۱۵ / ۱۰۰۰ حاجی و ۳۰ / ۱۰۰۰ قربانی دیگر از مجموع ۹۰ / ۱۰۰۰ حاجی (۶) است و در وبای سال ۱۸۹۳ م وبا از مجموع ۲۰۰ / ۱۰۰۰ حاجی جان ۴۰ / ۱۰۰۰ تن از ایشان را ستاند.» (۷) سوگمندان، سفرنامه نویسان بعدی یا دست کم کسانی که توانستند از سفر خود باز گردند، عطش ما را درباره این مرگ و میر فرو نمی‌نشانند و آنچه آورده‌اند، جز اشاراتی گذرا نیست، و در انتظار آنچه مدارک جدید - که هنوز در بند مراکز نگاهداری نسخ هستند - از آن پرده برمی‌دارند اشاراتی است که ما اینک پاره‌ای از آنها را یادآور می‌شویم:

۱- م. ن.

۲- م. ن.

۳- "Histoite du cholete en RAULOT .y .pctrice BPUER DELAIS et j .p .۱۷ ,۱۹۸۷ ,paris ,payot France," ۱۸۳۲- ۱۸۵۴

۴- سفرنامه المنی و المنه، م. س.

۵- "le peler ihage de la Mecque ..",op .cit .p .F .DUGUET

۶- م. ن، ص ۱۲۶

۷- م. ن، ص ۹۹۷

ص: ۸۱

مدرک نخست مربوط به کولیرا، در سال ۱۸۴۹ م در مصر و مکه مکرمه است که عربی مشرفی آن را در خصوص مصر بیان می‌دارد و می‌گوید: ما در دوم ذی حجه ۱۲۶۵ ق. به مصر در آمدیم و اپیدمی بوقلیب (۱) را در آنجا یافتیم. این بیماری مهلکی بود که روزانه جان بیش از هشتصد نفر را می‌گرفت، (۲) اما در خصوص مکه مکرمه، مشرفی هنگام سخن در باره یکی از جاسوس‌های فرانسوی به این اپیدمی اشاره کرده می‌گوید:

«در سال ۱۲۶۵ ق. در ایام حج کشیشی را در مکه مکرمه دیدم که وابسته به قنسولگری فرانسه واقع در جدّه بود، شاید غرض او از پوشیدن لباسی همچون لباس مردم مکه، خبرچینی بوده باشد، و چون پیش از وقوف در عرفه، مرگ و میر بالا- گرفت و طواف کنندگان خانه خدا با چنین فاجعه‌ای روبه‌رو شدند، همان جاسوس فرانسوی را دیدم که گریزان از وبا از دارالوداع می‌گریخت و سوی جدّه باز می‌گشت. (۳) مدرک دوم مربوط به کولیرا، در سال ۱۸۵۸ م است که فیفائی به مناسبت قرار گرفتن در قرنطینه ینبع، آن را بیان می‌دارد. دلیل این قرنطینه (۴) گزارش شیوع وبا در حجاز بود که به حاجیان رسید. (۵) مدرک سوم مربوط به کولیرا، در سال ۱۸۹۳ م است که هم سبعی و هم صوابی نقل کرده‌اند. سبعی می‌گوید: «این بیماری و مرگ و میر ناشی از آن، رو به فزونی نهاد و مردم با وجود مراقبت بسیار، با بیماری خود به مکه گریزان می‌شدند و یکی از همسایگان ما با نام حاج احمد، که از مردم تلال بود، در گذشت و در مکه مکرمه بسیاری از اهالی آن و دیگران جان باختند». (۶) صوابی نیز هنگام سخن از قرنطینه علور می‌گوید: «ما در کوه طور فرود آمدیم و به سبب فراوانی مردگان بیست و هفت روز در آنجا ماندیم». (۷) آخرین مدرک، رنگی عمومی دارد و حسن غشال هنگام سخن در باره مسأله تقدّم حج بر زیارت، بدان اشاره می‌کند.

او پس از توضیح این نکته که حج اولی است می‌افزاید: «ولی در این سال‌ها زیارت بر حج تقدّم یافته است؛ زیرا احکام زیارت جاری نمی‌شود و راهها امن شمرده نمی‌شوند و مهمتر از اینها همه، اگر ثابت شود که حاجیان به وبا آلودگی یافته‌اند، زیارت بسی دشوار می‌شود و جز با سختی بسیار، انجام شدنی نیست. هرگاه این گروه به دروازه مدینه منوره برسند، این دروازه‌ها به روی زائران بسته خواهد شد و تنها یک دروازه بر

۱- مردم مغرب کولیرا را «بوقلیب» می‌نامیدند. این نامگذاری از آن روی بود که مبتلای به این بیماری از درد قلب شکایت می‌کرد و با ناله می‌گفت: قلبم، قلبم.

۲- «اقوال المطاعین»، م. س، برگه شماره ۲۹

۳- م. ن، برگه شماره ۴۳

۴- کرنیتنا مدّت قرنطینه‌ای است که مبتلای به وبا یا کسی که گمان می‌رود بدان ابتلا یافته، باید سپری کند. اصل این مدّت- چنانکه واژه غیر عربی بدان دلالت دارد- چهل روز بود و مردم مغرب یک لام بدان افزودند و به شکل کرنیتلا نگاهشتند.

۵- سفرنامه فیفائی، م. س، برگه شماره ۳۳۷

۶- سفرنامه سبعی، م. س، برگه شماره ۱۲

۷- مختار سوسی در «المعسول»، م. س، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۰ سفرنامه احمدبن عبدالله صوابی را تلخیص کرده است.

ص: ۸۲

روی آنها گشوده خواهد بود و در این هنگام با وجود نگاهبان نظامی، ازدحام در میان مردم پدید می‌آید؛ ازدحامی که بر اثر آن چندین نفر زیردست و پا کشته و زخمی می‌شوند. (۱) چنانکه مشاهده می‌کنیم، نویسندگان، اخبار مربوط به کولیرا را بسیار فشرده بیان داشته‌اند و گویی نخواستند ذهن ما را با درازگویی از وبایی که به هر روی در محیط آنها امری عادی شمرده می‌شده، بیان کنند؛ محیطی که در زندگی روزمره با یورش‌های مرگ‌آور، انس گرفته است.

رنج‌های قرنطینه

به دلیل پدید آمدن وبا و مصائبی که بر جای می‌نهاد، چندین کشور اسلامی زیر فشار اروپا به تأسیس درمانگاه‌هایی بین‌المللی تن در دادند که در بیشتر اوقات از پزشکان و کنسول‌های بیگانه و نمایندگان کشورهای ذی نفع تشکیل می‌شد. در پی وبای سال ۱۸۳۱ م محمد علی به هیأت کنسولگری اجازه داد اداره اجاره بهداشت عمومی در مصر را بنیانگذاری کند. این اداره در سال ۱۸۸۱ م به دو بخش تقسیم شد: «اداره بهداشت کشوری» و «اداره بهداشت نیروی دریایی مصر در امور مربوط به قرنطینه» که مقر آن در اسکندریه بود، (۲) و در سال ۱۸۳۸ م سلطان عثمانی محمود دوم، سازمان عالی بهداشت را در قسطنطنیه بنیان نهاد. این سازمان ۱۳ عضو داشت که نمایندگی کشورهای بیگانه را بر عهده داشتند و ۸ عضو نمایندگان دربار عثمانی شمرده می‌شدند. (۳) دو سال بعد، هیأت کنسولگری در طنجه مغرب، اداره بهداشت بین‌المللی را بنیان نهاد و در میان اعضای آن، نماینده‌ای حکومتی دیده نمی‌شد. (۴) این ادارات همان مراکزی بودند که حاجیان را و می‌داشتند تا به قرنطینه یا همان جایی که در ادب اسلامی معاصر «کرتینا» نامیده می‌شود، تن در دهند.

برخی از سفرنامه نویسان حجاز، که نمودهای پیشرفت کشورهای را که دیده‌اند توصیف کرده‌اند، از کرتینا نیز سخن به میان آورده‌اند و آن را برای هم‌میهنان خود شناسانده‌اند و موضع خود را در برابر این پدیده، مشخص ساخته‌اند و بدین سان زمینه دیگری را برایمان به ارمغان نهاده‌اند که ما را به درنگ در طبیعت اندیشه‌ای وا می‌دارد

۱- سفرنامه طنجویه، م. س، ص ۳۳-۳۲

۲- در این باره بنگرید:

A. A. PROUGT: "La defense de l' Europe contre le cholera ", paris ,۱۸۹۲ ,pp. ۳۹۴-۳۶۳

Aloxandrie ,v .penansson ,۱۸۹۷ .C .E .BERRAD : "Le consell ,sanitaire Maritime et Quarantenaire d'Egypte

۳- در این باره بنگرید به:

. ۳۶۵-۳۴۰ "....خ:..."

۴- در این باره بنگرید به پژوهش ما با نام: «المجلس الصّیّحی الدولی فی المغرب»، از انتشارات دانشکده ادبیات رباط، چاپخانه نوین النجاج، کازابلانکا، سال ۲۰۰۰

ص: ۸۳

که فرهنگ مغرب آن روزگار در برابر مشکل وبا از آن برخوردار بوده است و ما را با بازتابهای این اندیشه در برابر یکی از پدیده‌های نو پیدای اروپا برای حل این اپیدمی با بنیان نهادن تشکیلات قرنطینه آشنا می‌سازد. این نکته کلی را باید در نظر داشت که این نویسندگان- که از برگزیدگان فرهیخته کشورشان هستند- در پی گرایش قه‌دری و تسلیم طلب خویش روان بوده‌اند؛ گرایشی که ایشان را وا داشته تا واقعیت سرایت این بیماری را نپذیرند و دوری از این واقعیت را با پناه بردن به قرنطینه منعی شرعی به شمار آوردند؛ زیرا این کار در نگاه آنها گریز از قضا و قدر بود.

گواهی‌های خود را از گزارشی آغاز می‌کنیم که به پایان سده هجدهم باز می‌گردد.

این گزارش را ابو قاسم زیاتی در سفرنامه خود با نام «الترجمانه الکبری» برای ما بیان داشته است.

او در این گزارش از قرنطینه‌ای سخن به میان می‌آورد که در سال ۱۷۹۴ م بر سر راه تونس در بازگشت از سومین حجش بر او تحمیل شد. او یادآور می‌شود که سرپرست گمرک در لنگرگاه تونس اجازه نداد مسافران کشتی حامل او و دیگر حاجیان به علاوه مسافران ترک و مسیحی جز با گذراندن قرنطینه از کشتی فرود آیند. او در اینکه چنین قانونی مخالف شریعت است، تردید نمی‌کند و می‌نویسد: «پس از دو روز به ما اجازه دادند به قرنطینه شنیعی در آیم که نه عرف آن را می‌پذیرد نه شرع». (۱) او در جای دیگر می‌گوید: «چون به لنگرگاه تونس رسیدیم، آنها ما را نپذیرفتند؛ زیرا از امیر می‌آمدیم که وبا در آن شیوع داشت. آنها ما را به قلعه تیکی در میانه دریا بردند تا ما را به قرنطینه بدعت نهاده شده- که خدای چهره بدعت گذارش را زشت گرداند- بسپرنند» (۲) آنچه بر خشم زیاتی می‌افزاید، آن است که مسؤول لنگرگاه به مسافران مسیحی اجازه ترخیص می‌دهد و تنها مسافران را در قرنطینه نگاه می‌دارد. او این کار را بدترین خدشه به دین می‌داند و به همین مناسبت چکامه‌ای می‌سراید و آن را هجو می‌کند:

من الکرنتینه الشنعاء بدعته فی بلده هی دار العلم و الأدب

یصیبها بصمیم الجهل منجیه یقی بها النفس من سقم و من عطب

و بعد هذا مجمع الروم سرّهم والمسلمون بقوا فی الهّم و التّصب

ما مثلها سبه فی الدین منقصه و لو کان فی الدار من یرغب فی الغرب

۱- ابو قاسم زیاتی «الترجمانه الکبری» به تحقیق کریم فیلالی، ۱۹۶۷، ص ۳۶۳

۲- م. ن.

ص: ۸۴

آه علی تونس الخضراء يسود بها معتزلي بلادين و لا حسب
 يدس في الدين أشياء محرّمه فقلّما يسلم الجربى من الجرب
 ظنّ الخبيث بأن الموت يفلته و ما درى أنّه خلفه في الطلب
 الموت حتم فلاعنه محيد و لا يرفع بالفضة البيضاء والذهب
 ملكت نفسك اذ غدوت تحرسها من الوباء و امرالله مقرب
 لا شكّ أنّك من أهل الشقاء و عن قرب تحلّ بدار الخزي و القضب
 بضربه من وباء غير مخطئه تأتيك في القلب أو في صفحه الجنب (۱)

«ما را در شهری که سرای دانش و ادب است به قرنطینه زشتی بردند که بدعتگزارش نهاده بود.

و آنکه ادعای رهایی بخشی داشت و [گمان می کرد] در آنجا آدمیان از هر گونه بیماری و ناراحتی در امان هستند. این سرای دانش و ادب را به دل جهل و نادانی رهنمون شد.

از این پس رومیان را گرد آورد و ترخیص کرد و مسلمانان همچنان در اندوه و سختی باقی ماندند.

هرگز دشنام و کاهشی چنین به دین وارد نشده، اگر چه این در سرایی باشد که غرب گرایان در آن حضور داشته باشند.

وای به حال تونس سرسبز که یک معتزلی بی دین و بی تبار بر آن سروری یابد.

او چیزهای حرام را در دین جای می دهد و گال زده کمتر از گال سالم می ماند.

شخص پلید گمان می کند از مرگ رهایی می یابد و نمی داند که مرگ در تعقیب اوست.

مرگ امری حتمی است که از آن گریزی نیست و با سیم سپید و زرد دور نمی شود.

اگر تو خود را بپایی آن را از وبا پاس داشته‌ای و امر الهی نزدیک باشد.

بی گمان تو از نگون بختان خواهی بود و به زودی به خانه خواری و کاستی در می آیی.

که آن نیز در پی ضربه و باست که خطا نمی کند که یا بر دل تو خواهد نشست یا بر گرده تو.»

گزارش دوم از آن آشنای ما بن طویر الجنه است. او این گزارش را به مناسبت سخن

ص: ۸۵

از قرنطینه‌ای آورده که به هنگام بازگشت از حج، در شهر لفورن ایتالیا بدان تن در داد.

او از این قرنطینه، توصیف دقیقی به دست می‌دهد و می‌گوید:

«ما را به قرنطینه بردند و ما در آنجا به گروهی از بزرگان فاس برخوردیم. مفهوم قرنطینه در میان ایشان آن بود که هر کس از دریا می‌آمد چهل روز حبس می‌شد، پس از سی روز شخص را آزاد می‌کردند و ده روز بعد کالاهای او را، که روی هم مدتی برابر با چهل روز می‌شد. و در این میان تفاوتی نداشت که این شخص مسیحی بود یا از بزرگان ایشان یا از جمله مسلمانان. دلیل این بازداشت همراه با آلودگی، آن بود که مرگ و میرها بر اساس سرایت این بیماری بود، نه سر رسیدن اجل - چنانکه اهل سنت می‌پنداشتند - این قرنطینه دو گونه بود: یا در ساختمانی زیبا که محل نگاهداری بزرگان بود که ما و مردم فاس را در چنین ساختمان‌هایی نهادند، یا در جایی کثیف که مردم دون‌پایه را در آنجا می‌انداختند و در آنجا مسیحی یا مسلمان بودن تفاوتی نداشت.

مقصود آنها از این قرنطینه آن بود که احتمال می‌دادند شخص مسافر، مبتلا به وبا باشد و این بیماری در میان آنها سرایت یابد و آنها را باور بر این بود که بر اثر این سرایت می‌میرند، نه در پی سر آمدن اجل. در میان آنها قرنطینه قانون بود تا جایی که یک بار دختر سلطان ایشان برای دیدن مادر خود از راه دریا نزد ایشان آمد، که او را نیز بیست روز قرنطینه کردند. (۱) ابن طویر پس از این توصیف دقیق روشن می‌کند که تشکیلات قرنطینه تنها به مسیحیان اختصاص نداشت، بلکه سرزمین‌های اسلامی را نیز که او دیدن کرده، دربر می‌گرفته و او دلیل این پدیده را ضعف اسلام در این سرزمین‌ها می‌داند. قرنطینه موجب ننگ مسلمانان بوده و هر که از مردمان تونس سرسبز یا مصر که از راه دریا می‌آمده مجبور به تحمل قرنطینه بوده است، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آری، اسلام در مصر و اسکندریه و طرابلس ضعیف بوده، ولی دلیل این ضعف، مسیحیان بوده‌اند نه مسلمانان.

در این سرزمین‌ها میان مسیحیان و یهودیان و مسلمانان تفاوتی نبوده است؛ زیرا همگی بدون هیچ تفاوتی یک جامه بر تن می‌کرده‌اند، ولی این مسیحیان مصر بودند که اگر کسی از سرزمین‌های مبتلا به وبا می‌آمد به قرنطینه می‌انداختند؛ چنانکه با ما و مصریان همراه ما نیز همین رفتار را داشتند. (۲)

۱- سفرنامه المنی و المنه، م. س، برگه شماره ۸

۲- م. ن.

ص: ۸۶

گزارش سوّم قرنطینه را عربی مشرفی ارائه می‌کند. او هنگامی که به سال ۱۸۴۹ م به مصر می‌رسد، قرنطینه‌ای را که بر کاروان مصریان تحمیل می‌شود، چنین توصیف می‌کند:

«چون مصریان خبر آمدن کاروان مصر را- که به وبا نیز مبتلا بودند- شنیدند، متعرض این کاروان شدند و آنها را به برکه الحاج بردند و ایشان را از همه سو در برگرفتند و دور تا دور حاجیان کمان‌های بزرگ بر زمین فرو کردند و آنها را با ریسمان به یکدیگر پیوست دادند؛ به گونه‌ای که مسافران را از مردم شهر جدا می‌کرد و مردم پشت این ریسمان‌ها قرار داشتند و اگر یکی از حاجیان چیزی می‌خرید، آن را از زمین برمی‌داشت و از دست مردم نمی‌ستاند و خریدار سکه‌ها را در جام آبی می‌نهاد و فروشنده سکه‌ها را از میان آب بر می‌داشت. مقصود آنها از این کار- که خدا داناتر است- آن بود که آب سکه‌ها را پاک می‌کند و گاهی پس از این داد و ستد جام را خاکستر اندود می‌کرد. (۱) عربی مشرفی نیز همچون ربانی این تشکیلات را زشت می‌شمرد و آن را مخالف سنت می‌انگارد. موضعگیری او از این سخن پیداست: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، ... كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ... (۲) ... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ... (۳)

سال‌های آکنده از دشواری، لرزه، فتنه و بلا در حالی گذشت که انسان مرگ را در کف داشت و در آوردگاه‌ها حضور می‌یافت، بی آنکه مرگ پیشتر از هنگام مقرر فرا رسد و هیچ کس جان نداد مگر آن هنگام که خداوند عزّ و جلّ برای او مقرر کرده بود. (۴) اینها نمونه‌هایی بودند که در بخش‌هایی از فرهنگ قرنطینه حج بدان بر می‌خوریم و در پرتو آن می‌توانیم نتیجه بگیریم که ایدئولوژی‌های تبیین شده برای روشنفکران متجدد مغربی، عامل مناسبی برای آن نبوده که توجه حکومت مغرب را به بهره‌وری از تجربه اروپا در زمینه قرنطینه جلب کند و به همین سبب دستگاه حاکم هماره از لبه تیز این مقوله در رنج بوده است. (۵) این مرز همان است که بیگانگان از آن نفوذ کردند و در طنجه اداره بهداشت حکومتی‌ای را بنیان نهادند که حکومت هیچ نماینده‌ای در آن نداشت و بدین سان بر قلمروی چنگال انداختند که از ویژگی‌های ملی شمرده می‌شد.

اینک به عواملی باز می‌گردیم که موجب رنج حاجیان در قرنطینه بوده است. در حقیقت دو گونه رنج در میان بوده است:

۱- «اقوال المطاعین»، م. س، برگه شماره ۷۵

۲- رعد: ۲، هر یک برای مدّتی معین جریان دارند.

۳- نحل: ۶۱، هر گاه مرگ آنها فرا رسد ساعتی به تأخیر نیفتند.

۴- م. ن.

۵- بنگرید به پژوهش ما با نام «الاصلاح و المشكل الصحي في مغرب القرن التاسع عشر» در همایش اصلاح‌طلبی و جامعه مغرب در

سده نوزدهم، از انتشارات دانشکده ادبیات رباط، ۱۹۸۶، صص ۲۴۷-۲۲۹

ص: ۸۷

گونه نخست، از سرباز زدن کشتی‌ها از رفتن به بنادری ناشی می‌شد که در آنجا می‌بایست تن به قرنطینه بسپارند؛ زیرا صاحبان کشتی از هزینه‌هایی هراس داشتند که مدت قرنطینه برای آنها به بار می‌آورد. در این شرایط راه بازگشت حاجیان به سرزمینشان بسته می‌شد و موجب سرگردانی آنها می‌گشت، به‌ویژه آنکه انتظار آنها نیز طول می‌کشید. نمونه آن گزارشی است که فیفائی به هنگام بازگشت خود از حج ارائه می‌کند:

«آن‌گاه از راه اقیانوس کبیر قصد رفتن به اسکندریه کردیم، ولی کشتی بخاری یافت نشد. این هنگامی بود که سالها پیش قرنطینه از میان رفته بود و چون این بیماری شایع شد، خبر آن به روم رسید. کشتی‌داران از سوار کردن حاجیان گریزان شدند و از ترس رفتن به قرنطینه و هزینه کشتی بخار و جاشوها از جابه‌جا کردن حاجیان سر باز زدند و بدین‌سان از زحمت حمل حاجیان آسوده شدند و تنها، کالا- به این سو و آن سو می‌بردند. بدین ترتیب، حاجیان یک ماه یا چهل روز با نگرانی در اسکندریه محصور ماندند». (۱)

گونه دوم، با شرایط اقامت در قرنطینه پیوند داشت؛ وضعیتی در حد اقل ممکن، وضعیتی دهشتناک که با ناهنجارترین وضعیت به دور از آسایش همراه بود، به علاوه گرانی و بد رفتاری کارکنان قرنطینه با حاجیان. فیفائی این دشواری‌ها را چنین فشرده بیان می‌دارد:

«چون به کانال سوئز رسیدیم، مسافران خواستند از کشتی بیرون روند که ناگاه آگاه شدیم، می‌بایست ده روز در قرنطینه سر کنیم. اقامت یک روزه در کانال سوئز به سبب بیابان و آب تلخ آن، برابر با یک سال است. هشت روز در قرنطینه ماندیم و آنگاه خسته و درمانده از گرانی و بی‌آبی و محرومیت‌های دیگر، از قرنطینه بیرون آمدیم». (۲) آنچه فیفائی در این گزارش فشرده بیان کرده، در گزارش دیگری که از نظر دقت توصیف و پرداختن به جزئیات، بی‌مانند است، به گسترده‌تری بازگفته شده است. این گزارش را حسن غسال در باره قرنطینه طور بیان می‌دارد که در سال ۱۸۹۸ م در آن سر کرده است. این قرنطینه که در بخش خاوری شبه جزیره سینا قرار دارد، به موجب قرارداد بهداشت جهانی که در سال ۱۸۹۲ م در ونیز منعقد شد، قرنطینه بهداشتی نوینی به‌شمار می‌آمد که مهم‌ترین قرنطینه در مصر و دریای مدیترانه برای حاجیانی تلقی می‌شد که از حج سوی سرزمین خویش باز می‌گشتند و می‌بایست برای مراقبت‌های

۱- سفرنامه فیفائی، م. س، برگه شماره ۳۳۹

۲- م. ن، برگه شماره ۳۳۷

ص: ۸۸

بهداشتی در روزهای عادی سه روز و هنگام شیوع کولیرا پانزده روز را در آنجا سر می‌کردند. این مدّت به بخش‌های دردناکی تقسیم می‌شد که تفصیل آن را از غسال می‌شنویم:

«در صبح روز چهارشنبه در جبل طور لنگر انداختیم. این منطقه، روستای کوچکی در کناره شرقی خلیج سوئز قرار داشت و بیشترین اهالی آن را قبطیان تشکیل می‌دادند و در حومه آن بسیاری از دشت نشینان زندگی می‌کردند و در شمال آن کوه مناجات قرار دارد که در قرآن کریم از آن سخن رفته- و خدا داناتر است- این قرنطینه در خاور این روستا قرار داشت. همین که ما در این منطقه لنگر انداختیم، پزشکی برای معاینه حاجیان به قرنطینه آمد و پس از معاینه اعلان کرد که تنها پس از اقامت هفت روزه در کشتی می‌توانند به خشکی در آیند، این را گفت و راه خود گرفت و رفت و حاجیان همچنان بر روی هم فتاده باقی ماندند و از شدت تنگی جا دلها بر ایشان می‌سوخت. روزانه یک فلو که (۱) به کنار کشتی می‌آمد و مقداری جنس بُنْجُل را به قیمت گران می‌فروخت و اگر مسافری چیزی می‌خرید، بنا به ضرورتی بود که گریزی از آن نداشت و کالای مورد نظر خود را هم با مشکل عبور از انبوه مردمان خریداری می‌کرد. پس از هفت روز در قرنطینه، به ما اجازه دادند تا سوی مباحر (۲) رویم. آنها حاجیان را با کرجی و قایقهای کوچک بدان سو می‌بردند.

پیش از ترک کشتی، یکی از ناظران بانگ زد که هیچ کس حق ندارد کالایی جز بستر و پاره‌ای جامه سبک همراه خود ببرد و سایر اثاث در کشتی باقی می‌ماند تا بدین ترتیب تا پایان قرنطینه دارایی همه به دست ایشان افتد. ما پس از تحمّل رنج بسیار، به خشکی پای نهادیم. در این هنگام قرار شد هر که نیمی از ایره (۳) خود را پردازد، به علاوه آنکه از هر مسافر برای هزینه بخار [در مدّت توقّف] مبلغی بستانند و اگر کسی آن را نمی‌پرداخت حق ورود به کشتی را نداشت. حاجیان تهیدست سه روز را با این وضعیت ناهنجار بماندند تا آنکه دیگر حاجیان مبلغ مذکور را پرداختند و در همین هنگام بود که جامه حاجیان سرقت شد تا جایی که شرمگاه خود را با پارچه‌ای آبی شبیه پوست می‌پوشاندند. آنها مایحتاج مردم را در مکینه (۴) بخور می‌انداختند. آن‌گاه پزشک اشاره کرد تا حاجیان را همچون نظامیان به صف کنند تا همه آنها را یک یک معاینه کند و

۱- فلو که در زبان عامیانه مغربی به قایق گفته می‌شود.

۲- مباحر جمع مبخره است که در این جا به ابزار پاکسازی اطلاق می‌شود.

۳- ایره نام واحد پولی است.

۴- مکینه، واژه‌ای است بیگانه که در گویش عامیانه مغربی به دستگاه گفته می‌شود.

ص: ۸۹

استفاده از آب بدبویی را به هر یک از حاجیان تجویز می‌کرد. پس از پایان کار پاکسازی جامه حاجیان دستور داده می‌شد تا از راهی جز راه اول بیرون برده شوند و در این هنگام هر یک از حاجیان جامه خود را می‌دید که پس از پاکسازی بر زمین افتاده است. برخی از این جامه‌ها سوخته بود و از پاره‌ای دیگر آب بدبویی چکه چکه می‌کرد و در این لحظات جز فریاد حاجیان هیچ شنیده نمی‌شد، یکی برای سوزانده شدن مایحتاجش می‌گریست و زنی برای گم شدن آرایه‌های خود سیلی بر چهره خویش می‌نواخت. در این هنگام همه حاجیان را در حالی که نظامیان در بر گرفته بودند، راهی قرنطینه می‌کردند.

راهی را که حاجیان می‌پیمودند ریگزار بود و همه این راه دور را حاجیان با پای پیاده می‌پیمودند و دیگر تفاوتی نمی‌کرد که این حاجی مردی ناتوان بود یا زن یا کودک و همه می‌بایست بی‌هیچ رحم و شفقتی در آفتاب سوزان ره می‌پیمودند؛ زیرا خدا رحم و شفقت را از دل آنها زدوده بود.

این قرنطینه در میانه ریگزاری بر پا شده بود که چند انبار کربا (۱) گالشی نیز در آن دیده می‌شد و دورادور آن را همچون قفس سیم کشی کرده بودند. من در طول عمر خود بادی شدیدتر از طوفانهای شرقی آن ناحیه ندیده بودم که گرمای بیش از حد آفتاب آزار دهنده نیز مزید بر علت بود. خوراک و نوشاک ضروری که با نرخ گران خریده می‌شد، اصلاً قابل استفاده نبود و مزاج انسان ولو به ضرورت از خوردن و آشامیدن آن سرباز می‌زد. پزشک همه روزه حاجیان را معاینه و همه را یکی پس از دیگری از این رو به آن رو می‌کرد و اگر در یکی از حاجیان بیماری اندکی تشخیص می‌داد، خواه این حاجی را خوش می‌آمد یا نه، روانه بیمارستانش می‌کرد و او را از خانواده و دوستانش جدا می‌ساخت. قلم از توصیف رفتار این جماعت قاصر است و دل از وحشت آن به خود می‌لرزد. دو روز مانده به پایان مدت قرنطینه، پزشک به حاجیان اجازه می‌داد برای بخور دادن و پاکسازی چمدان‌های خود وارد کشتی بخار شوند و در این هنگام حاجیان همه یا بیشتر وسایل اثاثیه خود را شکسته می‌یافتند. برخی از این وسایل نیز یا خوراک آتش شده بود یا غرق خاک بود یا آن آب بدبو از آن چکه می‌کرد. من هنگامی که کار را چنین پریشان دیدم، پنهانی چند درهمی به یکی از ناظران مسؤول چمدان‌ها دادم تا چمدان‌های مرا ندیده بگیرد و با رشوه دادن چند درهم زیان کمتر را به جان خریدم

۱- کربیه، بافته‌ای کتانی است از نوع سبک.

ص: ۹۰

[زیرا هم رشوه دادن زیان شرعی است، هم از بین رفتن چمدان‌هایم زیان فردی] و بدین‌سان مایحتاج خود را از هرگونه گزند مصون داشتم، خدا را سپاس!

این بخشی از رنج‌هایی بود که حاجیان بیت‌الله‌الحرام تحمّل می‌کردند و من برای نمونه آن را ذکر کردم و گرنه مثنوی هفتاد من کاغذ شدی و بازگشت کارها به سوی خداست.

ما بیست روز میان خشکی و دریا در چنین وضعیتی سر می‌کردیم که دل آدمی بدان ریش می‌شود، خدای به سبب آن، همه گناهان را بیامرزاد! (۱) از لابلای این توصیف هیجان‌انگیز در می‌یابیم که قرنطینه‌طور چگونه در بردارنده رنج‌های بی‌شمار بوده: به حاجیان اجازه ورود به قرنطینه داده نمی‌شد، مگر آنکه هفت روز را در کشتی خود سپری کنند و پس از ورود به قرنطینه، محیط آن را همراه با شرایط بسیار دشوار یافتند که فاقد ابتدایی‌ترین وسایل آسایش بود و از این بدتر با ایشان رفتاری ناپسند در پیش گرفته می‌شد و اثاثیه آنها در معرض تباهی قرار می‌گرفت و به شیوه‌های مختلف می‌کوشیدند پول حاجیان را بالا کشند.

سخن پایانی

چکیده سخن اینکه: ظهور کشتی بخار در پهنه سواحل مغرب، نه چنانکه برخی معتقدند، به بهبود شرایط سفر به مکه مکرمه نیانجامید. از لابلای گزارش‌های شماری از سفرنامه‌های حجاز در می‌یابیم که چگونه حاجیان در کشتی‌های مسافربری از بیماری‌های گونه‌گون در رنج بوده‌اند، که سبب آن نیز - به گفته فیثائی - این بوده است که حاجیان را همچون جوجه بر روی هم می‌انباشته‌اند، چنانکه در رنج‌های ناشی از اقامت دهشتناک ایشان در قرنطینه‌طور مشاهده کردیم؛ شرایطی که به تعبیر حسن غسال دل را به درد می‌آورد، ولی عشق مردم مغرب به ادای فریضه حج و محبت آنها به پیامبر عظیم الشان و تعلق خاطرشان به اماکن مقدس، بهترین توشه آنها بود که بر این شرایط دشوار چیرگی می‌یافت. حسن غسال در بیان این حقیقت پس از اشاره به انبوهی وحشتناک کشتی‌حامل حاجیان می‌افزاید:

«ولی با دیدن گشاده رویی حاجیان و بی‌توجهی ایشان به رنجها و آزارهایی که به

ص: ۹۱

آنها می‌رسید تسلی می‌یافتم و این حقیقت در رویکرد رو به افزایش آنها به ادای فریضه حج منعکس است؛ زیرا شمار حاجیان در نیمه نخست سده نوزده از حدود سه هزار حاجی در سال تجاوز نمی‌کرد در حالی که در سال ۱۸۷۸ م شمار حاجیان به پنج هزار تن رسید و در سال ۱۸۹۳ م رکورد این عدد شکست و شمار حاجیان به ده هزار تن رسید.

پی‌نوشت‌ها:

مأموریت‌های مشکوک، در سرزمین‌های مقدس (۳)

حسن السعید/ علی اصغر قائدان

یهودیان و مسیحیان، به شکل ناشناس، با پوشش عربی و با نام‌های اسلامی!

با افزایش قدرت اروپا و ناتوانی جهان اسلام در قرون اخیر، خیزش و موجی از تلاش‌های پیدا و آشکار بر ضدّ عرب‌ها و آنچه از جزیره‌العرب می‌آمد، جریان یافت و آن خیزش و موج، تلاش‌های واقعی ناشی از ارزش‌ها و تصوّرات سیاسی و استراتژیکی را پنهان کرد و سرانجام در زمانی چهره‌اش را نمایاند که این همّت اروپاییان، در توجه به شناخت امکنه مقدس، کوششی برای مراقبت از سنگر بندی‌ها و استحکامات در آن شهرها، شناخت ساکنان و روحيات طبیعی و سنت‌های مرسوم و شناخت آیین‌های دینی؛ مانند حج و نقش این شعائر در زندگی مردم آنجا بوده است. (۱) در این راستا، در دو قسمت پیشین، به نتیجه‌ای رسیدیم که خلاصه‌اش این است:

در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم، آگاهی‌هایی اساسی، درباره شبه جزیره‌العرب، به ویژه دو شهر مقدس و نیز یمن و چادر نشینان، برای غربی‌ها، در حدّ زیادی فراهم شد. آنچه مسلّم است «دی فارتیما» به تنهایی تا این دوران تنها راهنما است، اما دیگران، جز مراقبان و نگهبانانی اتفاقی نبودند.

۱- ر. ک. به: مقاله: «مردانی بر روی ریگ‌های عربستان» از استاد عبدالرحیم حسین، مجله العالم لندن شماره ۲۷۶: ۲۷ آیار ص

۱۹۸۹ میلادی- ۲۳ شوال ۱۴۰۹ ه. ص ۵۰

ص: ۹۸

از قرن هیجدهم، در تاریخ مراقبت و نظارت در خصوص شبه جزیره‌العرب، چیزی آشکار شد که می‌توان آن را مراقبت واقعی نامید. همان مراقبتی که پیر طریق جهانگردی، «نیبور» [۱۷۳۳-۱۸۱۵ م] در سفر استکشافی خود بنیان نهاد، و چهار دوست همراهش، در سال ۱۷۶۱ م، آغاز کردند (بنا به مأموریت ویژه‌ای از جانب فردریک پنجم، پادشاه دانمارک) و این حرکت با ویژگی بزرگش، با اتفاقات شگفتی روبه‌رو شد که می‌توانست به ناپودی و هلاک آنان منجر شود. از نتایج این سفر اکتشافی، به جای ماندن اطلاعات مهم مربوط به شهرهای جزیره‌العرب و عراق و نیز ترسیم نقشه کاملی از یمن بود. (۱) آنچه از سفر اکتشافی «نیبور» مورد توجه ما است، اینکه او با چهار مرد همراهش، در حالی که خدمتگزار سوئدی آنان همراهشان بود، از سمت جنوب، در دریای سرخ به سوی جده، وارد دریا شده، در آنجا خانه‌ای اجاره کردند و در انتظار وزیدن بادهای موافق نشستند، تا سفرشان به جاهای دورتر را از سرگیرند. آنان حدود شش هفته انتظار کشیدند. این انتظار، پیش از آغاز دوباره سفر، در کشتی روبازی بود ... و این بار، با دسته‌جات حاجیان، که در سفر از سوئیس همراهشان بودند، همراهی نکردند که آنان به مکه رسیده و وظیفه واجب حج را به جا آورده و سپس برگشتند. (۲) زمان زیادی از سفر جسورانه نیبور گذشته بود، اما به عللی که نمی‌دانیم، نتوانست به اماکن مقدس راه یابد. این عدم موفقیت زمانی بود که مدت زیادی از ماجراجویی جسورانه‌اش می‌گذشت؛ زمانی که از سرزمین‌های دست نیافتنی دور شد. این موضوع برای او شهرت فراوانی پدید آورد و مورخان، آن را نشانه‌ای متمایز شمرده‌اند که این نشانه‌ای ممتاز در تاریخ جهانگردی‌های اکتشافی غربی به جزیره‌العرب بود. علاوه بر این، به‌خصوص در آغاز قرن هفدهم، تلاش‌های فراوانی را برای شناخت مناطق ساحلی انجام داده بود. تحقیقاً کمپانی هند شرقی، نسبت به ذخیره و جمع‌آوری اطلاعات در مورد بنادر دریای سرخ و ارزش و اهمیت آنها، توجه زیادی داشت و تعدادی از مأموران خود را وادار به فراهم آوردن این اطلاعات ساخت. «الکس ژوزف

۱- همان مرجع، ص ۵۱

۲- بیتر برینت: کشورهای عربی دور دست، ترجمه خالد أسعد عیسی و أحمد غسان سبانو، بیروت ۱۴۱۱ هـ. - ۱۹۹۱ م، ص ۸۵

ص: ۹۹

اوفینکتون» که در وصف جده و اهمیت آن بنادر کتاب نوشته، از جمله آنها بود.

او این توصیف را در کتابش «رحله إلى صوارة» (سفری به صوارة) Avoyage [] Totosuratt منتشر ساخت.

او می‌گوید: همانا بندر اصلی در دریای سرخ به سلطان ... باز می‌گردد و آن همان بندر مکه است. زمین‌های اطراف این دو شهر، هیچ‌گونه فایده‌ای حتی قابلیت سامان بخشی و به‌سازی نیز ندارند و گویی گرفتار غضب طبیعت شده‌اند و چنان از نعمت‌های خدا محروم‌اند که همه چیز در آنجا کمیاب است، مگر اینکه چیزی از خارج وارد شود

بندر جده، با ارتباطات مستمر با هند و ایران و حبشه و بخش‌های دیگر جزیره‌العرب پروتق و شکوفا می‌شود.

اعراب کالاهای قهوه خود را به این بندر می‌آورند، تا ترک‌ها آن‌را خریداری کرده و به سویس منتقل کنند و به همین شکل، تمام زائران حج در هر سال، از اطراف جهان اسلام به این جا می‌آیند. در روزگار شریف سعد (۱۷۰۰ م) مردی انگلیسی به نام «ویلیام دانیال» و مرد دیگر فرانسوی که «شارل جاک بوسیه» نامیده می‌شد، به جده رسیدند. این دو نفر توصیف روشنی از آنچه مشاهده کرده بودند، برجا گذاشتند. فرد نخست، شاهد عینی دشمنی و خصومتی بود که میان شریف بزرگ، سعید و پاشا نماینده سلطان در حجاز وجود داشت، اما مرد فرانسوی، در روز پنجم از کانون اول، (دسامبر) یعنی پس از رویداد تلخی که روزهای اندکی (۱) از آن را یادآوری کرده است به جده رسید.

ارزش مشاهدات و خاطرات باقی مانده آنان و دیگران، هر چه باشد، محققاً جهانگرد دانمارکی «نیبور» آن را با سکوتی واضح در تاریخ جهانگردی غربی در طول ده‌ها سال طولانی رها کرده شهرت و معروفیت نیبور و انتشار آوازه او، در گستره‌های مورد توجه شرق، با رشد حرکت روشنفکری فلسفی، در قرن هیجدهم همزمان شد.

پیش از آنکه قرن هیجدهم به پایان برسد، در مشرق اسلامی دو رویداد بزرگ، رخ داد، که در بعضی، آگاهی برانگیخت و در برخی دیگر، موجب اضطراب و دلهره، تا حدّ ترس و وحشت گردید. این دو حادثه، عبارت بودند از جنگ ناپلئون در مصر به سال ۱۷۹۸ م و

۱- جعفر خلیلی، موسوعه العتبات المقدسه - بخش مکه، ج ۲، ص ۲۸۵ ط ۲، بیروت، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.

ص: ۱۰۰

حادثه‌ای که آغاز مرحله شکست تمدن مشرق اسلامی را اعلان می‌کرد، که از جانب دولت‌های غربی پیشاهنگان استعماری آغاز شده بود.

رخداد دوم، در افزایش نیروی وهابیان، در قلب جزیره‌العرب جلوه گر شد. محمدعلی پاشا برای وارد آوردن ضربه قوی تازه‌ای حرکت کرد، اینجا بود که غرب، برای گسترش تلاش خود در منطقه فرصت‌طلاییش را به دست آورد. (۱) دقیقاً در همان زمانی که اورپا در حال جنبش و خروش بود و حالت تهاجمی جنگهای ناپلئونی فروکش می‌کرد، این امر آشکار شد و گویی کشورهای عرب نیز در زیر مشت حرکت استبدادی مطلق قرار گرفتند. در ضمن همین سالهای جوش و خروش و هرج و مرج دو گردشگر و جهانگرد جدید، از این شهرهای صحرائی و مقدس (۲) عبور کردند. آنها درحالی که دو اسم اسلامی به خود می‌بستند، به اسلام تظاهر می‌کردند تا در پنهان سازی مأموریت سری خود توفیق یابند.

یهودی جاسوس

پس از گذشت چهل و شش سال از سفر اکتشافی، و حدود سال ۱۸۰۷، مردی یهودی که اسپانیایی‌الأصل بود، به منطقه حجاز رسید. او نام و دودمانی عربی را با عنوان «علی بک العباسی» بر خود بست و مدعی شد که شریف مکه «الشریف غالب» او را به «خادم بیت‌الله الحرام» ملقب ساخته و با حسن استقبال با وی روبه‌رو شده و او را با خود در شستشوی کعبه مکرمه شریک ساخته است.

در مورد هویت این مرد، اختلاف فراوانی وجود دارد. «برینت» می‌گوید:

ممکن است او مزدور فرانسویان یا پرتغالی‌ها یا چه بسا انگلیسی‌ها باشد و در این مورد، شخصی معتقد است که او جاسوس پادشاه مصر «محمد علی پاشا» بوده که برای حمله علیه وهابی‌ها خود را آماده می‌کرده است.

«علی بک العباسی» برای تلاش خود، حد و مرزی را قرار داد که آن تمایل و حرص و آز شدید در رسیدن به مال و ثروتی نزدیک و وابسته به اکتشاف مرزهای ساحلی بود. او اولین اروپایی است که بدون برانگیختن حساسیت مردم، توانست در آنان اثر بگذارد. ادعای دودمان عباسی داشتن و تأکید بر اینکه یکی از افراد وابسته به شریف مکه

۱- مجله العالم، م. س.

۲- کشورهای دور دست عرب، م. س: ۹۸

ص: ۱۰۱

است، راهی بود که به وسیله آن در دل‌های مردم وارد شد. او اینگونه به ادعا پرداخت تا به زیان مردم، در امورشان تجسس کند، (۱) چقدر داستان این «عباسی» و واقعیت تظاهرش به اسلام شگفت‌آور است؟ در پشت این ادعا و ظاهرسازی، چه انگیزه‌ها و اهدافی نهفته بود؟ برای روشن ساختن این موضوع، ناگزیر باید حرکتها و فعالیت‌های این یهودی را بررسی کنیم تا سرنخ آن را به دست آوریم. او در سال ۱۸۰۶ م، به اسنکدریه رسید، در حالی که از سه سال پیش، (۲) وطن خود را به عزم شمال آفریقا ترک کرده بود؛ یعنی او در سال ۱۸۰۳ م، سفرهای اکتشافی خود را که شامل مغرب و طرابلس و قبرس و مصر و جزیره‌العرب، فلسطین، سوریه، ترکیه بود آغاز کرد و در سال ۱۸۰۷، سفرهایش پایان یافت. او پس از بازگشت به اروپا و استقرار در فرانسه، گزارش این سفرها را به زبان فرانسه، در کتابی دو جلدی گرد آورد. (۳) از زندگی مشروح و مفصل او چیز زیادی نمی‌دانیم؛ زیرا ابهامات زیادی آن را پوشانده است. آنچه درباره زندگی او مشهود است، اینکه او مردی دانشمند و باهوش بوده و ارتباطات قابل توجهی با بسیاری از دانشمندان اروپا برقرار کرده است. اما او، ناگهان از انظار پنهان شد، و هیچ کس از علت پنهان شدنش پرسشی نکرد و این بدان جهت بود که کسان خاصی می‌دانستند او کجا رفته است؛ چنانکه «برینت» می‌گوید:

او به سوی دریای سرخ، به سفری دریایی اقدام کرد و از آنجا به جدّه رفت و قصد داشت که به سوی مکه رود. (۴) در مقدمه چاپ جدید کتاب «رحلات علی بک» که در سال ۱۹۹۳ م جزو کتب ویژه انگلیسی، انتشار یافته و نویسنده‌اش «روبین بدویل» است، آمده:

«هیچ سیاحی در جهان عرب، تصویر پیچیده‌ای، مانند تصویری که «علی بک» ارائه داده، فراهم نساخته است، چنانکه نگارش این تصویر، با روشی قاطعانه، آغاز می‌شود که نظیری ندارد. «علی بک» عملاً نوشتارش را با جملات ربطی کوتاهی به زبان عرب، آغاز می‌کند و پس از آن تصریح می‌کند که تصمیم به حرکت به

۱- مجله العالم، م. س: ۵۱

۲- کشورهای دور دست عرب، م. س: ۹۸

۳- ر. ک. به: تحقیق موسوم به: «علی بک عباسی، جاسوس اسپانیایی‌ها و فرانسویان» سفرهای او تصوی دقیق‌تری از جهان عرب بین

۱۸۰۳ و ۱۸۰۷، ارائه یافت در روزنامه الحیاء چاپ لندن- یکشنبه: ۲۶ ایلول سپتامبر ۱۹۹۳ م- ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۴ ه. ص ۱۷

۴- کشورهای دور دست عرب، م. س: ۹۸

ص: ۱۰۲

سوی مکه مکرمه برای انجام حج گرفت، تا نسبت به شهرهایی که به زودی از آنها می‌گذرد، شناختی به دست آورد. این هدف، برای رعایت مصلحت همان کشوری است که در پایان حج او به زودی، در آن ساکن خواهد شد. ... و این مملکت چنانکه به زودی خواهیم گفت، فرانسه است.

مأموریت خاص در مغرب

پس از این مقدمه مختصر، رسیدن او به طنجه در حزیران (یونیو) سال ۱۸۰۳ م توصیف شده است. او چنین مدعی است که نامش «علی بک عباسی» و از نسل هارون‌الرشید است و در شهر حلب اقامت دارد، اما «بدویل» می‌گوید:

«همانا داستان هویت کاملش، پیوسته در گنجینه کتابخانه، شعبه اطلاعاتی ناشناخته‌ای مدفون است، یا اینکه برای ابد گم شده است.» حقیقت این است که آگاهی درباره او اندک است و این تردید وجود دارد که جاسوس باشد. اولاً: برای اطلاعات اسپانیا کار می‌کند و از همانجا برای اطلاعات ناپلئون. او از ریشه‌ای اسپانیایی است، در برشلونه در سال ۱۷۶۶ میلادی به دنیا آمده و به زبان عربی و دانش‌های (فیزیک و گیاه‌شناسی و زمین‌شناسی) را در دانشگاه فالنسیا فرا گرفت و در سال ۱۸۰۱ م، همانند یک مکتشف در غرب آفریقا، خدمات خود را به شخصیت برجسته‌ای در حکومت اسپانیا تقدیم کرد. او در سال ۱۸۰۲ م طرحی برای کشف مناطق داخلی در آفریقا تقدیم کرد، از مسیر جنوب، و با عبور از جبال اطلس، و پس از یک سال، به تبکتور رسید، از لندن دیدار کرد و هنگام ورود به مغرب، در شکل و شمایل کامل یک عرب با دارایی و اطرافیان مشخص بود.

تاریخ نویسانی که در نگارش سیره «علی بک» کوشش کرده‌اند، عقیده دارند که هزینه‌های سفرهای او، به حدی سنگین بوده است که کشور اسپانیا به تنهایی، قدرت و توان تحمل آن را نداشته و به همین سبب، احتمال می‌رود که او، همانند یک جاسوس، برای اداره اطلاعات ناپلئون نیز کار می‌کرده است.

همان زمامدار فرانسوی که از زمان حمله و هجومش به مصر، در سال ۱۷۹۸ به بهره‌برداری از جهان اسلام، برای مصالح

ص: ۱۰۳

فرانسه توجه داشته است. این امپراتور فرانسوی دستور داد، اکتشافی سری، در کناره‌های شمال آفریقا اجرا شود و نقشه‌های مختلفی را آماده ساخت، تا زمین‌های غنی زراعتی منطقه، مورد بهره برداری قرار گیرد. «علی بک» می‌گوید:

که در ضمن اقامتش در مغرب، دوست صمیمی سلطان مولای سلیمان شده است و او بیست تفنگ و یک بشکه باروت و یک چتر زیبا به او تقدیم داشته است و در برابر، سلطان نیز قرص نانی از تنور ویژه خود، به عنوان دوستی و برادری به او هدیه کرده است. مهمتر از این‌ها، سخن خود این جهانگرد است که:

«سلطان زمین‌های پهناوری به من هدیه کرد. این زمین‌ها به من بخشیده شد، تا در راه مصارفی که از من خواسته می‌شد، مصرف کنم. این علاوه بر دارایی‌های ویژه و شخصی‌ام بود.»

«علی بک» دو سال در مغرب زندگی کرد و توانست مطالب مشروح و دقیقی در مورد آن کشور، مناطق و ساکنانش ارائه کند. اما دانشمندان جدید متخصّص در امور مغرب، در مراجع و منابع همزمان او هیچ اشاره‌ای در مورد او نیافته‌اند. این مطلب می‌تواند گویای آن باشد که این یهودی، در حال انجام مأموریت‌های مهم سری بوده و مأموریت علمی بر عهده نداشته است.

لذا اطلاعاتی که ثبت کرده و خاطراتی که فراهم آورده؛ به سازمان‌های اطلاعاتی استعماری راه یافته است.

یکی از دلایلی که این تحلیل را تقویت می‌کند، گفته «بدویل» در مقدمه است:

در پیروی از جستجو و کشف سفرهای علی بک، برای اسپانیا، هیچگونه فایده‌ای پس از مغرب وجود نداشته است. جز آنکه انتقالش با شعله‌ور شدن آتش جنگ فرانسه- روسیه، و آشکار شدن سیاست جدیدی برای ناپلئون، به هدف به دست آوردن دوستانی در ترکیه و ایران و مصر و ... و حتی در مسقط، همزمان شده است.

«علی بک» ماه‌های اندکی را در طرابلس گذراند، پس از آن به قبرس رفت و سپس متوجه مصر شد، همانجا که با محمد علی پاشا دیدار کرد. او در کانون اول (دسامبر) ۱۸۰۶ م، سفرش را به مکه مکرمه، که پس از یک ماه به آنجا رسید،

ص: ۱۰۴

آغاز کرد. او به عربستان رسید ... ابتدا در مدینه، امیر این شهر با برخورد خوش و مهربانی از او استقبال کرد و گروه بزرگی از کارمندانش را برای همراهی با او گماشت. (۱) او سپس در ۲۳ کانون دوم (ینایر) ۱۸۰۷ م به مکه وارد شد.

خود را از اشراف مسلمان نمایاند

به هر حال، این یهودی که در زی و لباس و ظواهر زندگی، از مسلمانان پیروی کرد و خود را «علی بک عباسی» نامید، موظف به انجام مأموریت مهمی، به ویژه از جانب حکومت فرانسه (۲) بوده است. وقتی به سواحل عربی پای گذاشت و به کشورهای عربی رسید، جهانگرد یا دانشمند اسپانیایی نبود، بلکه مردی مسلمان و از اشراف بود ...! زیرا برای خود، نامی جالب و نیاکانی ممتاز برگزیده بود؛ چنانکه «برینت» می‌گوید:

«برای اینکه به صداقت او به عنوان یک مسلمان شریف، یقین حاصل شود و شک و شبهه‌ها از ساحت شخصیت او برطرف گردد، خدمتگزاران خود را عادت داد، که سجاده ویژه‌ای برای نزدیک به جایگاه امام و پشت سجاده او بگذارند. وقتی علی بک به مکه رسید، شریف مکه به استقبالش آمد. اگر در باره بزرگی جایگاه او جای سؤال وجود داشت، اکنون با این مقدمات، دیگر این شبهه‌ها برطرف شده بود؛ زیرا «علی بک» زبان فرانسه و اسپانیایی و ایتالیایی را به خوبی می‌دانست، اما حرص و آزدیدگی به سخن گفتن با زبان عربی داشت، آنهم به شکل فصیح و روان. و این همه شبهات پیرامون نسب، ریشه و دودمانش را برطرف می‌ساخت و اگر در این مورد، اندک شک وجود داشت، از جانب متصدی چاه زمزم بود، همان کسی که این آب مقدس را برای اشراف و بزرگان، تقدیم می‌کرد و آنچنانکه برینت می‌پندارد، زهر کشنده را با آن، در می‌آمیخت و زهر را در آب مقدس برای کسی که شک و شبهه پیرامون او وجود داشت جای می‌داد. وی نیز کار خویش را نسبت به علی بک اجرا کرد.

علی بک وارد مکه شد در حالی که عادات و رسوم تقلیدی را فرا گرفته بود، به او این اجازه داده شد که سوار بر شترش باشد؛ زیرا در اثنای سفر، آسیب دیده بود. هنگام ورودش به مکه، با بقیه

۱- روزنامه الحیاء، م. س.

۲- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ۲: ۲۵۹

ص: ۱۰۵

حجاج روی به کعبه آورد، در حالی که دو نفر از خدمتگزارانش از او حفاظت می‌کردند و بر حرکت و طواف کعبه یاری‌اش می‌دادند. «علی بک» در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«خدمتگزارانی که در داخل رواق مقدس، مرا محافظت می‌کردند و تا جایی که چشم کار می‌کرد، ادامه داشت و صحن باشکوه (معبد) و خانه مقدس خدا از نقطه اوجش، تا پایین‌ترین قسمتش با پارچه سیاه پوشیده شده و به وسیله حلقه‌هایی از مشعل‌ها در بر گرفته شده است. در انتهای وقت و آرامش شب، راهنمای ما کلماتی را القا کرد که گویی چیزی را که به او وحی شده می‌خواند همه این چیزها به شکل مؤثری درآمده که امکان ندارد هیچ‌گاه از حافظه‌ام محو گردد.»

علی‌رغم اینکه «علی بک» تحت تأثیر قرار می‌گیرد، اما همیشه در توصیفاتش در طول زمان اقامت خود، دقیق است. او همه رواق‌های محکم و قبه‌ها و مئذنه‌های مساجد بزرگ را، توصیف می‌کرد و ما را از مکان‌های سنگفرش شده و جایگاه‌های دارای ریگ و شن، باخبر می‌سازد و همه مکان‌هایی را که به پیروان هر مذهبی از مذاهب اختصاص دارد، مشخص می‌سازد، پس می‌گوید:

«مالکی‌ها اینجا، حنفی‌ها اینجا، و شافعی‌ها از هر سوی، و حنبلی‌ها که همان مؤسسان مذهب وهابی هستند، از سمتی دیگر ...»
و به خاطر این توصیف علی بک از زائران، به او اجازه داده شده تا در ششستوی کعبه شرکت کند. علی بک، نخستین زائر حج است که به چنین کاری اقدام کرده است. (۱) با توجه به همین مطلب است که «علی بک» دومین گردشگر خارجی است که از مکه توصیفی به غرب تقدیم می‌کند؛ یعنی پس از «ژوزف بیتنر» که مطلبی مفصّل، پیرامون آن مسائل در کتابش - که در اواخر قرن هفدهم، تدوین کرده آورده است - این کتاب با عنوان «توصیف امانتدارانه از دین و اخلاق محمدی‌ها» تألیف شده است. اما علی بک با دقت و فراگیری بیشتری نسبت به او عمل کرده است. او مدینه و حرم شریف را به صورتی فراگیر توصیف و نقشه‌ها و شکل‌هایی را تقدیم می‌کند. مباحثش،

ص: ۱۰۶

اوضاع مردمان و شرایط سیاسی و تجاری و بازارها و کالاها و کارهای مقدماتی و هنرها و دانشها و حیوانات و کشاورزی را در بر می‌گیرد و از همه اینها مهمتر، او نخستین کسی است که جایگاه واقعی مدینه را، مشخص و مرزبندی کرده است. (۱) شریف مکه آن چنانکه علی بک می‌بیند

علی بک با شریف غالب، روزی کنار هم بودند، علی بک در مورد او می‌نویسد:

«وی در دهه چهارم از عمرش بود؛ انسانی خودخواه و بی‌سواد، (۲) اما با وجود بی‌سوادی‌اش، عقل و سیاستی قابل توجه داشت. او را برای نخستین بار در مجلسش، در حالی دیدم که برای قلیانی آتش روشن می‌کرد که از ترس وهابی‌ها پوشیده شده بود». بنابراین گزارش، این جهانگرد اروپایی (علی بک) چیزی غیر از نی قلیان، که از سوراخی در دیوار، به آتش قلیان متصل بود، و پشت سرش، در اتاق مجاور مجلس، قرار داشت، نمی‌دید. (۳) علی بک در نقل خاطراتش در مورد شریف مکه چنین می‌پندازد که انگلیسی‌ها، شریف مکه را بهترین دوست خود می‌دانند و به همین جهت، تجارت با هند به وسیله او را تشویق می‌کنند، چنانکه می‌گوید:

«همانا شریف مکه، کشتی‌هایش را فرستاد تا با مسقط و صوراً تجارت کنند.» (۴) او ادعا می‌کرد که مصوع و جزیره‌ای که ساکنانی ندارند، باید برگردند با اینکه این دو در ظاهر نسبت به سلطان کرنش می‌کردند. علی بک، به ذکر برخی از مأموریت‌های شریف غالب می‌پردازد و می‌نویسد:

«شریف مکه در حالی که بر دوش برخی پیروانش حمل می‌شد و خاندانش به همراه دیگر بزرگان، که رؤسای قبایل در کنارشان بودند، وارد شد. برخی از زائران تلاش می‌کردند که به آنها ملحق شوند، اما مأموران که آفریقایی بودند، آنان را از این کار جلوگیری می‌کردند و پراکنده ساختن آنان با کتک زدن افرادی صورت می‌گرفت که نافرمانی می‌کردند و من در فاصله‌ای دور از در مانده بودم. این فاصله به خاطر پرهیز

۱- روزنامه الحیاء، م. س.

۲- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ج ۲، ص ۲۶۰

۳- امین ریحانی: «تاریخ نجد جدید» منتشر شده، ضمن اعمال عامله، ج ۵، ص ۷۸ بیروت، ۱۹۸۰ م.

۴- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ج ۲، ص ۲۶۰

ص: ۱۰۷

از آمیختگی با مردم بود و اینجا بود که مسؤول چاه زمزم مرا دید و با دستش اشاره می‌کرد که جلوتر بروم و این کار، به دستور شریف مکه بود، اما من چگونه می‌توانستم از میان هزاران نفر مردمی که پیش رویم بودند، راهم را باز کنم؟ محافظان، شستن کعبه را با آب مقدس (آب زمزم) آغاز کردند و مردم این آب‌ها را در هوا می‌گرفتند.

آنها دور از آنجا بودند و سهم خویش را از آب، با فریاد می‌خواستند. ظرف آب آشامیدنی به حضور آورده شد.

علی بک ظرفی را دریافت کرد و مقداری از آب آن را نوشید و بقیه را بر روی خود پاشید. این کار به خاطر آن بود که این آب، حامل برکت و رحمت خداوند است. با همه اینها، این آب با گلابی که بویی خوش داشت، مخلوط شده بود. پس از آن، علی بک به در رسید؛ زیرا مأموران آفریقایی او را برای ورود کمک می‌کردند. در داخل کعبه، بسته‌هایی از قلم موهای پاک‌کننده را در اختیارش گذاشتند و او تمیز کردن زمین کعبه را آغاز کرد. شریف مکه نیز با شور و احساسی بزرگ، زمین کعبه را جارو می‌کرد، با اینکه زمین کعبه مانند تابلویی از یخ، تمیز و درخشان بود. هنگامی که این مراسم به پایان رسید، شریف اعلان کرد که بر من منت گذاشته و به لقب «خادم بیت‌الله الحرام»، یعنی خدمتگزار خانه محترم خدا مفتخرم ساخته است. و اینجا بود که تهنیت‌ها و تبریک‌های همه شرکت‌کنندگان را دریافت کردم. (۱) توصیف مناسب حج

او پس از این موارد، مسائل مفصل و مشروح دیگری در مورد مناسک حج ذکر می‌کند تا خوانندگانش در اروپا را آگاهی دهد. او می‌گوید:

چگونه از قلّه بلند کوه عرفات بالا-رفته است. و عرفات جایی است که گفته می‌شود: آدم پس از یک جدایی طولانی، در آنجا با حوّا مواجه گشته است، سپس یادآوری می‌کند که در آنجا بلندای کوه عرفات جایگاه مقدسی بوه که وهابیان در انهدام و ویرانی آن کوشیده‌اند.

سپس برای خوانندگانش در مورد رمی جمرات؛ یعنی پرتاب کردن سنگ‌ها، در منا سخن می‌گوید:

«همانا این سنگ، نماد خانه شیطان است. ساختمان با شکل عجیب دارد

ص: ۱۰۸

که گروه‌های بی شمار حاجیان سنگریزه‌ها و سنگ‌ها را به سوی آن پرتاب می‌کنند. شیطان موجودی حيله‌گر و کینه‌توز بود؛ به گونه‌ای که بر خانه‌اش نمی‌توان بیش از ۳۴ گام افزود و گذشته از این، پر است از سنگ‌های قطور، که باید از آنها بالا رفت تا آنجا را با سنگریزه مورد هدف قرار داد. سپس همه حاجیان برای تکمیل این نیایش به این کار دعوت شده‌اند تا پس از رسیدن به منا هر یک شخصاً آن را عملی سازند، بدین‌سان آشفتگی و هرج و مرج کم‌نظیر و در حدّ اعلی رخ می‌دهد، و اما من به تازگی و پس از یاری خدمتگزاران و دوستانم، کار پایان بخشیدن به این فریضه مقدس را انجام دادم، لیکن گرفتار دو جراحت در پای چپم شدم.»

ملاحظات وی درباره آنچه دیده بود، دقیق ولی خشک بود و اشارات پنهانی و توجّهات استهزاء‌آمیز کم نداشت. مثلاً به نظر او زمین خارج از کعبه، همسطح زمین داخلی کعبه است، اما الآن، رسیدن به آن جز با به‌کاربردن نردبان و پلکان، امکان راه‌یابی به آن نیست. او می‌گوید:

«حقیقت این است که باید انسان فرض کند که حجرالأسود، قبلاً در جای دیگری، غیر از جایگاه فعلی‌اش قرار داشته است و این بدان جهت است که الآن جمره به اندازه دو گام، از سطح در کعبه پایین‌تر است. پس کفار چه بسا در اندیشه خود، می‌پنداشتند که حجرالأسود، اصلاً وجود نداشته، یا در زیرزمین قرار داشته است.»

آنگاه می‌افزاید:

«اما من، پیرامون این عهد الهی ارزشمند مقدس، چنین اعتقادی ندارم.» (۱) سپس مقایسه‌ها و اندازه حجرالأسود را ذکر کرده و می‌نویسد:

«معتقد است که جبرئیل حجرالأسود را از بهشت آورده است و این سنگ، شفاف و درخشان بوده و جبرئیل به ابراهیم خلیل علیه السلام تقدیم کرده است و چون زنی ناپاک آن را لمس کرده، به رنگ سیاه تبدیل شده است!»

سپس می‌گوید:

«در حقیقت این سنگ، از نوع سنگ بازالت معدنی است و با مقداری از بلورهای ریز نازک و درخشان احاطه

۱- مترجم- کتاب، در مورد این نکته چنین حاشیه زده‌اند: «انگیزه‌ای برای این فرض وجود ندارد؛ زیرا حجرالأسود، حتی وقتی که از جایگاه اصلیش دور شد و سپس به آنجا برگردانده شد که مسلماً پیوسته تا امروز چنین بوده است. همان کتاب ص ۱۰۱، پاورقی.»

ص: ۱۰۹

شده است، و این سنگ مقداری از انواع آلومینیوم را، با زمینه سیاه خود دارد که آن، سیاه، مرطوب و نم داری، مانند مخمل سیاه و ذغال است به استثنای یک برآمدگی که متمایل به سرخ است.» (۱) و نیاز به تأکید بر این مورد نیست که علی بک، یا «دومنیکو بادیا» برای ما، تأثیر و تأثر خود را با مناسک حج روشن نساخته است، چگونه ممکن است این کار را بکند در حالی که او، یک یهودی موظف به انجام مأموریت ویژه‌ای است؟! به همین جهت، در کارش به همین اکتفا کرده که مناسک حج و هر چیزی را که به چشم می‌بیند، به دقت توصیف کند ... چیزی جز این نیست (۲) که شاید این موضوع، در مقدمه مأموریت مهمی بوده که مأمور انجام آن شده است.

مشاهدات او از وهابیان

اگر از مأموریت سیاسی علی بک صرف نظر کنیم، او نخستین اروپایی است که گروه‌های وهابی را در مکه دیده و با آنها حج و عمره به‌جا آورده است؛ زیرا امیر سعود و ابونقطه، پیشاپیش حاجیان در حالی که چهل و پنج هزار نفر بودند و علی بک همراه آنان بود، (۳) به عرفات می‌آمدند. از مطالب جالبی که «علی بک عباسی»- همان کسی که کتابش مأخذ مهمی درباره مکه، برای غربی‌ها است- ذکر می‌کند، توصیف او درباره جمعی از صحرانشینان و وهابیان است که در سال ۱۸۰۷ م برای انجام حج به مکه آمدند و او به عنوان یک شاهد عینی، (۴) آنان را توصیف می‌کند و تحقیقاً فرصتی برایش پیش آمد تا ارتش وهابی را هم ببیند، او در حالی در صبحگاه یکی از روزهای شباط (فوریه) سال ۱۸۰۷ م وارد مکه شد که جمع انبوهی از مردان را دید در حالی که تفنگ بر دوش دارند و شمشیرها را به کمر بسته‌اند (۵) تقریباً برهنه هستند.

علی بک می‌گوید:

و خیلی سریع جمعی از مردان برهنه وارد شهر شدند، که چیزی جز جامه‌های کهنه نپوشیده بودند، که فقط عورت‌هایشان را می‌پوشاند، تعداد اندکی از آنان نیز علاوه بر آن جامه‌ها، چیزی بر روی شان‌هایشان انداخته بودند؛ چنانکه گروه دیگری از آنها کاملاً برهنه، اما همگی یا با تفنگ و یا با خنجر، مسلح بودند و آنگاه که چشم مردم به این برهنگان مسلح افتاد،

۱- کشورهای دور دست عرب، م. س، صص ۱۰۱-۱۰۲

۲- متأسفانه، برخی از اهل تحقیق را می‌یابیم که کوشش‌های امثال «علی بک» را با حسن ظن می‌نگرند و چنین توصیفش می‌کنند که این‌ها تلاش‌هایی علمی است ... عاری از هر انگیزه دیگر، فقط در خدمت علم و حقیقت است! و چنین احساسی را در فرهنگ «مستشرقین» با اجزاء سه‌گانه‌اش، لمس می‌کنیم، از تألیفات نجیب عقیقی!

۳- تاریخ نجد جدید، م. س، ص ۷۸

۴- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ۲، ص ۲۶۰

۵- کشورهای عرب دور دست، م. س، ص ۱۰۲

ص: ۱۱۰

همگی به خانه‌ها گریختند و از دیده‌ها پنهان شدند. برخی از آنان با اینکه برهنه و مسلح به سر نیزه بودند، سوار بر اسب نیایش‌ها و جمله‌های دینی خود را با صدایی بلند و یک نواخت بدون هیچ خشوع، یا لفظی می‌خواندند، درحالی که کودکان مکه به دنبال هدایت و راهنمایی آنان بودند؛ زیرا افراد بزرگسال، از دیده‌ها محو شده بودند. آنان شروع به عبور و مرور در داخل بیت‌الحرام کردند.

حجر الأسود را می‌بوسیدند، گویی جمع انبوه و متراکمی از زنبورها بودند. (۱) علی بک به این مطلب اشاره دارد که مردم، وقتی که این سیل مردان مسلح برهنه را دیدند، گریختند و خیابانها را برای آنان خلوت کردند و تمام خیابان با جمعیت آنان پر شد. وی می‌نویسد:

اما من در جای خود ماندم، سپس بر روی پشته‌ای بالا رفتم تا بتوانم به شکل بهتری بینم. عبور ارتشی متشکل از پنج یا شش هزار مرد را تحت نظر داشتم. در حالی که پیشاپیش آنها سه یا چهار سوار حضور داشتند که سوار اسبها و شترها بودند و مانند قبلی‌ها سلاح در دستشان بود، اما هیچ پرچم و یا طبل یا هیچ اعلان و اشاره‌ای که پیروزی نظامی‌شان را اعلان کند، نداشتند و در ضمن حرکتشان برخی صداهایی آشکار می‌ساختند که دالّ بر حماسه دینی بود و دیگران برخی نیایش‌ها و شعارهای مذهبی را به شکلی بلند و هر کدام طبق روش خاص خود می‌خواندند.

اما شریف غالب، ضمن این مراسم، از کاخش که بر روی دامنه کوه برپا شده بود، وهابی‌ها را مشاهده می‌کرد پس از اینکه به سپاهیان از بردگان و ترک‌ها تفهیم کرد که پایگاه‌های خویش را ترک نکنند، هنگامی که این موج پیشتاز از صحرا، شهر مکه را پاکسازی می‌کرد، او از آن، بدون وقوع حادثه قابل ذکر دور می‌شد. (۲) «علی بک» بعداً فهمید که آن حالت حماسی برافروخته‌ای که در وهابیان پدیدار گشته، به این علت بود که نیروی کوبنده خود را احساس کرده‌اند. او می‌گوید:

هنگام فرود آمدنش از عرفات توانسته است تمام نظامیان وهابی را ببیند که آنان را ۴۵ هزار رزمنده تخمین زد.

۱- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س.

۲- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س.

ص: ۱۱۱

تقریباً همه اینها سوار شتر بودند.

حدود هزار شتر برای حمل آب و خیمه‌ها و چوب برای برافروختن آتش و حمل کاه و علف، برای شتران رؤسایشان، همراهشان بود. در بخش آخر این نیروها، گروهی از سپاهیان بودند که پرچم‌هایی به رنگ‌های مختلف، بر روی نیزه‌هایشان حمل می‌کردند و او به حق نتیجه می‌گیرد که پس از دیدار نخست و دیدار این انبوه مردان مسلح برهنه که از هیچگونه تمدن و یا زندگی اجتماعی برخوردار نبودند و به زبانی وحشی سخن می‌گفتند، این دیدار موجب اندوه و ترس می‌گشت، با همه اینها، برخی صفات و خصلت‌های ارزنده در میان آنها به چشم می‌خورد و آنها دزدی نمی‌کردند و با زور و حيله گری دست به غارت و چپاول نمی‌زدند، مگر آنگاه که یقین داشتند بر آن چه دست می‌یابند، متعلق به دشمنان یا کفار است! آنها قیمت هر چیزی را که خریداری می‌کردند، یا فرد هر خدمتی را که برایشان انجام می‌شد، از اموال و دارایی‌های مخصوص به خود می‌پرداختند، از پیشوایانشان اطاعتی کورکورانه داشتند و انواع رنج و بدبختی را تحمل می‌کردند و تا دورترین آبادانی نیز از بزرگان خود پیروی می‌کردند.»

(۱) علی‌رغم چنین برخوردهایی، علی بک هرگز سرگردانی و تحیر خود را فراموش نمی‌کند؛ زیرا اهالی مکه و بقیه حاجی‌ها با برخی از نظریات مثبت او، نسبت به این تازه واردان موافق نبودند، اما او با این حال ذکر می‌کند که وهابی‌ها همه مساجد را که مخصوص یاد و نام رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش بود، زیر و رو و ویران ساختند.

و سعود، حتی قبور دوستان خدا و اصحاب شایسته رسول صلی الله علیه و آله و قهرمانان اسلام را که مورد احترام مردم بودند و حتی کاخ سلطان شریف را نیز خراب کرد و از این بناها و آثار جز ویرانه‌ها و تپه‌هایی، باقی نگذاشت، (۲) اما در مدینه منوره، علی بک دریافت که همه زینت‌های داخل مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله غارت و نابود شد. در خلال شماری از حملات سنگین به بار آمد، تا اینکه هیچ چیز از ذخائر زیبا باقی نماند. (۳) اما در امور دینی، تمام رسوم و برنامه‌های کهن لغو شد، همان رسومی که حاجیان، نسلی پس از نسلی، با اخلاص و نثار جان نسبت به آنها مقید بودند.

۱- کشورهای دور دست عرب، م. س، ص ۱۰۳

۲- همان مرجع.

۳- همان مرجع، ص ۱۰۴

ص: ۱۱۲

زیارت قبور ممنوع شد و در شهر جده نیروی جدیدی از پلیس ایجاد گردید که مسؤول یادآوری نمازهای پنجگانه به مردم و اجبار آنها بر ادای این نمازها بود.

آنان پیکرهای برهنه داشتند و در دست هر یک از آنها عصای سخت و خشنی بود، آنان دستور داشتند که فریاد زنند و مردم را تویخ کنند و به زور، شانه‌های مردم را بکشند، تا در نمازهای جماعت، در هر روز پنج بار شرکت کنند و مردانی مسلح، عهده دار حفاظت قبور اولیاءالله و بندگان شایسته او شدند و مردم را از ورود به مقبره‌ها (۱) بازداشتند.

ژنرال بادیا در خدمت ناپلئون

این یهودی زیرک آزمند، تظاهر می‌کرد که امیر مکرم و عالم محترم و حاجی پرهیزگار متین و ... و در ظاهر یک عرب خالص و مسلمان واقعی است که هر سخنی بگوید، باطل نیست و هیچ کار و اشاره‌اش خطانیست. هیچکس در دیانت و شرافت و دودمانش تردید نمی‌کند!

این مرد عباسی، دانشمندی بود که در کیف‌هایش، ابزار گنج‌یابی و اندازه‌گیری وجود داشت. همه این ابزارها را در مکه و اطرافش به کار گرفت و چنانکه گذشت در شرافت و بزرگواری به جایی رسید که هیچکس جز افراد اندکی از مسلمانان، به آن نمی‌رسد. این مقام بزرگ همان جارو کشی کعبه بود، اما ظاهراً تا آخر کار نتوانست ناشناخته بماند. (۲) هنگامی که علی بک، مکه مکرمه را در دوم آزار (مارس) ۱۸۰۷ م به سوی جده پشت سر گذاشت، و هنگامی که به قصد زیارت، به سوی مدینه منوره آمد و هابیان مانع او شدند (۳) و هنگام کوشش برای ورود به مدینه دستگیر و متوقف گشت و برخی از لوازم و مجموعه‌هایش از میان رفت و پس از آن، مجبور به بازگشت به همانجا شد که آمده بود.

اینگونه علی بک وقتی این خواری و رسوایی را دید، برای بازگشت به اروپا خود را آماده کرد. (۴) به ینبع رفت و سپس به قاهره بازگشت. اما در آنجا مدتی طولانی باقی نماند و تصمیم گرفت به اروپا بازگردد، لذا به سوریه و فلسطین رفت و چون ملقب به حاجی شده بود، توانست به زیارت مسجدالاقصی برود، همانجا که پس از جنگهای صلیبی، هیچ غربی وارد آن نشده بود. از آنجا نیز توصیف دقیق و

۱- همان مرجع.

۲- تاریخ نجد جدید، م. س.

۳- همان مرجع.

۴- کشورهای دور دست عرب، م. س.

ص: ۱۱۳

نقشه‌هایی مفصل ارائه داده است و پس از قدس و دمشق، از استانبول دیدار کرد و به رومانی رسید. همانجا که سخنرانی‌اش در سال ۱۸۰۷ م ممنوع شد.

این سفر از طریق جاده‌ای صورت گرفت که احداث آن تازه آغاز شده بود. هنگام بازگشت به فرانسه «نابلئون» چندین مرتبه با او دیدار کرد و سپس به خدمت برادرش «ژوزف بناپارت» شتافت که پادشاه اسپانیا موقتاً او را به خدمت گرفته بود، همانجا که به نام «ژنرال بادیا» شناخته شد و در آن مرحله، کتابش را به ملک لویس هیجدهم هدیه کرد. در سال ۱۸۱۸ م در آرزوی رسیدن به تمبکتو، به همراه قافله‌های حاجیان متفرقی که از مکه مکرمه باز می‌گشتند، تصمیم گرفت به خاور میانه بازگردد و ظاهراً تلاش اخیرش، تحت مراقبت جاسوس‌های انگلیس که در منطقه پراکنده بودند انجام شد. این مراقبت و نظارت جانشین رقابت شدید میان دو دولت استعماری برای تسلط بر مناطق نفوذ در شرق اسلامی بود. او در خلال بازگشتش به منطقه، دمشق را در سال ۱۸۱۸ م به قصد زیارت مکه برای بار دوم ترک کرد و در این مرحله، همانند یک فرد عرب، میان خویشاوندان عربش و مانند یک حاجی میان حجاج زندگی کرد. اما او، پس از پیمودن حدود صد میل، در مسیرش به سوی مکه در ماه آگوست همان سال، فوت کرد. (۱) بر اساس یادداشت‌های انگلیسی، فوت او به علت بیماری «دیزنتاریا» بود.

اما یادداشت‌های فرانسوی تأکید می‌کنند که او از ناحیه انگلیسی‌ها با زهر کشته شد (۲) و چون مرگش مرموز بود، بحث و جدال بزرگی پیرامون این موضوع میان انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها از قرن نوزدهم در گرفت. (۳) آیا علت مرگش، بر حسب گزارش انگلیسی، گرفتاری او در چنگال بیماری رُحار (دیزنتاریا) بود؟

آیا چنین پیش آمد که یکی از حاجیانی که به زبان‌های مختلف مسلط بود، به نظرش رسید که این مرد باید ناشناخته بماند و واقعیتش پنهان باشد؟ یا اینکه علی‌بک به وسیله زهر به دست یکی از مأمورن اطلاعاتی انگلیس کشته شد! و این، بر حسب شایعه‌ای بود که پس از مرگش، انتشار یافت.

اگر چنین باشد، چرا این ترور سه سال پس از پایان جنگ، صورت گرفت!

۱- سرزمین‌های دوردست عرب، م. س، ص ۱۰۶

۲- روزنامه الحیاء، م. س.

۳- روزنامه الحیاء، ۱۳ / ۹ / ۱۹۹۳

ص: ۱۱۴

مرد پیچیده

به هر حال، علی بک در خاک رفت و دانش و شخصیت مغرور و متکبرش، سودی برایش نداشت. گفته شده، در میان لباس‌هایش صلیبی یافتند، اما کتابش که چهار سال پیش از فوتش انتشار یافت و نظریات ضد و نقیضی که مردم، پیرامون شخصیت و اخلاق و مقاصد و باورهایش برای یکدیگر نقل می‌کردند، پس از فوتش زنده شد که حکایت از هر یک از گوشه‌های پیچیده این شخصیت دارند. (۱) با همه این‌ها، علی بک به تعبیر محقق انگلیسی «بیتر برینت» به صورت رازی باقی ماند. حال این پرسش مطرح است که وقتی وهابی‌ها جزیره عربی را با دست خود، به عقب می‌رانند، چه کاری می‌شود انجام داد؟ و چه می‌شود کرد؟ یا چه باید کرد؟ آنگاه که ناپلئون، نزدیک اهرام مصر، کارهای نظامی می‌کند! آیا هدفش از باقی ماندن در سرزمین‌های عرب انباشتن اطلاعات، نسبت به حرکت جدید اسلامی است؟ تا بتواند نقشه‌های آینده‌اش در خاور میانه را محقق کند؟ یا هدف و مأموریت مهم او نظارت بر سواحل دریای سرخ، به نفع کشتی‌های فرانسوی بود که پاریس، در فرستادن این کشتی‌ها درنگ کرد، تا این کشتی‌ها، در آینده‌ای نزدیک در آب‌های آن دریا فرو روند و آیا کسی علم و آگاهی درستی دارد که اگر این مرد، مسلمانی واقعی یا یک مسیحی راستین بود، چه رخ می‌داد؟ (۲) در رابطه با پرسش اخیر باید گفت:

به یقین این مرد هرگز مسلمان نبوده است، اما در مورد مسیحی بودنش جای پرسش هست. برخلاف دین و آیین یهودی‌اش که ثابت شده است و شاید او یک ماسون بوده است، آنچه ما را به چنین نظریه‌ای می‌رساند، اظهار احساس کلی او نسبت به همه ادیان است و همین نکته برجسته‌ترین نکته مورد اتفاق از سوی فراماسون‌ها است که از پیروزی انقلاب فرانسه به نحو جدی، در این کشور شکوفا بودند و به ویژه در دوره ناپلئون بناپارت، که خود یکی از محصولات ماسونیت و نیز قربانی آن آیین بود! علی بک فرستاده بناپارت، به کشورهای عرب بود، چنانکه امین ریحانی می‌گوید: (۳) کار او جاسوسی به نفع فرانسه بود و خود او در مقدمه کتابش اعتراف کرده

۱- کشورهای دوردست عرب، م. س.

۲- همان مرجع، ص ۱۰۵

۳- تاریخ نجد جدید، م. س، ص ۷۸

ص: ۱۱۵

است، برای منافع کشوری که در پایان کار، در آن، مستقر خواهد شد کار می‌کند.

نسبت به این مرد مرموز، حقیقت هر چه باشد، او نخستین فرد غربی است که لباس عربی پوشید و به زبان عربی سخن گفت و هر موقعی ضروری دید شمال و اخلاق عربی در پیش گرفت. او بدین گونه پیشوا و راهنمای بسیاری از اروپاییان گردید که در دو قرن گذشته کوشیدند، راه و روش او را طی کنند. در این مورد بعضی گمان می‌کنند که این کار، چیزی جز صرف استتار، یا انجام یک کار احتیاطی نیست ولی برخی نیز معتقدند که این با توجه به روشهای بهتر بر اساس شرایط و محیط زمانی خود بازتاب طبیعی کار است، اما در این جا کسانی نیز گمان دارند، این نقش به روشنی به کشف حقیقت منجر شده است، همانا این شخصیت‌ها باطن خود را آشکار ساخته و گویی به طبیعت خود باز می‌گشتند. (۱) حدود نیم قرن، جهانگردی یهودی و انگلیسی به نام «ولیم بلغریف» از آنچه دیگران پنهان کرده‌اند، پرده برداشته است. آنجا که در مشاهدات شخصیتش، درباره سفرهای مختلف، در میانه و شرق جزیره عربی در سال ۱۸۷۳ م نوشته است:

«اکنون وقت آن رسیده که این جای خالی موجود در نقشه آسیا را پر کنیم و این همان هدفی است که علی‌رغم هر خطری، برای ما می‌کوشیم، پس یا این زمین گسترده برابرمان، قبرمان خواهد شد و یا ما از پهنای گسترده این زمینها خواهیم گذشت».

او در حقیقت، رؤیای مسافران اکتشافی را که پیش از او بوده‌اند و هدفهای آنان را که پس از او می‌آیند (۲) خلاصه می‌کند، هیچ کس مانند فردی مطلع، نمی‌تواند آگهت کند.

تجدید چاپ سفرنامه

اکنون باید به این مطلب اشاره کنیم که سفرنامه علی بک، بحث و جدالی برانگیخت. این کتاب در سال ۱۸۱۶ م تحت عنوان: «مسافرت‌های علی بک در مغرب، طرابلس، قبرس، مصر، جزیره عربی، سوریه و ترکیه میان سال‌های ۱۸۰۳-۱۸۰۷ م (۳) به زبان انگلیسی چاپ شد و بر پشت جلد آن، تصویر «علی بک عباسی» با شمایل اسلامی دیده می‌شد.

۱- کشورهای دوردست عرب، م. س: ۱۰۵

۲- مجله العالم، م. س.

۳- Irosvels of Aly, bey in morcco, Tripoli, Cyprus, Eyprus, Eyspt, syricx, cord turkey. - Between the years ۱۸۰۳ and ۱۸۰۷

ص: ۱۱۶

این سفرنامه در سال ۱۹۹۳ در لندن تجدید چاپ گشت. نرخ این کتاب به خاطر کمیاب بودن و اهمیت موضوع، بسیار بالا بود، به ویژه در آغاز قرن بیستم، امین ریحانی رنج و زحمت خود را برای دستیابی به یک نسخه از آن چنین بازگو می‌کند:

«یکی از نویسندگان، در روزنامه‌ها، اعلامیه‌ای منتشر ساخت تا کسی را پیدا کند که نسخه‌ای از این کتاب را داشته باشد و از او خریداری کند، اگر پیدا می‌شد ... فقط قیمت آن بیست لیره انگلیسی بود!»

سیتزن یا حاج موسی

اما گردشگر دوم، که عهده‌دار انجام مأموریتی نظیر کار قبلی شد، مردی آلمانی به نام «الریخ سیتزن» بود. البته آگاهی‌های ما درباره او، بسیار اندک و به نظر ما در کمترین حد و اندازه است. منابع و مآخذ در مورد او، حتی به عدد انگشتان یک دست نمی‌رسد و حتی همین منابع اندک، بسیار با اختصار از او یاد می‌کنند. دکتر عبدالرحمن بدوی، او را چنین می‌شناساند که:

«مستشرق و گردشگری آلمانی است».

و به همین علت او را ضمن فرهنگ مشهور مستشرقین آورده است. (۱) او در سال ۱۷۶۷ م متولد شد و بسیاری از مسائل مربوط به دوران رشد و زندگی‌اش را نمی‌دانیم، آنچه درباره او می‌دانیم این است:

بیست سال را گذرانند در حالی که درس می‌گفت و برای سفرش به شرق، آماده می‌شد. در سال ۱۸۰۵ م به سوریه آمد و چند سالی در آنجا ماند و درباره سفرش، کتاب ارزشمندی به زبان آلمانی (۲) نوشت. در سال ۱۸۰۷ به مصر آمد و مدت دو سال در آنجا اقامت گزید، در حالی که لباس مخصوص اسلامی می‌پوشید، (۳) و در ۱۸۰۲ م با مستشرق اطریشی «هامر پورگشتال» در استانبول [۱۷۷۴-۱۸۵۶ م] آشنا شد. پس از این آشنایی، میان آن دو، نامه‌هایی مبادله شد، سیتزن آنچه را در سفرهایش، به سوریه و فلسطین، سمت شرق اردن و کشورهای عرب و مصر سفلی و قیوم می‌دید، برای هامر توصیف می‌کرد و در مصر، نقشه‌های عربی و آثار کهن مصری را جمع‌آوری کرد و این نقشه‌ها را برای کتابخانه دوقی در گوتا جمع کرد. (۴) او با لباس درویشی به نام «حاج موسی» به

۱- ر. ک. به: موسوعه، ص ۲۲۶ چاپ ۲، بیروت ۱۹۸۹ م.

۲- تاریخ جدید نجد، م. س.، ص ۷۹

۳- فرهنگ «مستشرقین»: م. س.، ص ۲۲۶

۴- همان مرجع.

ص: ۱۱۷

حجاز مسافرت کرد و در سال ۱۸۱۰، برای زیارت حج وارد مکه شد. در آنجا با امیر سعود روبه‌رو گشت. او نسبت به مسلمانی و ظاهر او، دچار شک و تردید شد، اما بزرگ وهابی‌ها در آن روز این گشت و گذار عالم‌فرنگی را مانع نشد (۱) و نمی‌دانیم رمز این سهل‌گیری او چیست؟

با اینکه در امور اسلامی آنان تردید وجود دارد، این تسامح در قبال سخت‌گیری شناخته شده آنان با برخی از مسلمین، باعث شک و تردید است.

گروهی از وارد ساختن تهمت (شرک) به مسلمانان، با علت و بی‌علت، هرگز کوتاهی نمی‌ورزند!؟

به هر حال این سیتزن بیچاره، چنانکه برینت او را توصیف می‌کند، همان شخصیت امیدوار به آینده است که خرافات و حرص و آز او را، پیش از آنکه بتواند کار باارزشی انجام دهد، از میان برد، پس در این زمان، در حال گذر از این گردشگاه پهناور به شبه جزیره عربی، سفر کرده بود و در میان شهرهای عربی کهن، که به صورت ویرانه‌ها و تلّ و پشته‌ها، همانند سرزمینی متروک درآمده بود، گردش کرد. او اسلام‌رادین خود اعلام کرد و حج واجب را در مکه انجام داد. (۲) در تابستان سال ۱۸۱۰ سیتزن، قصد یمن کرد و در آنجا به گردش پرداخت و بر تصاویری دست یافت که نیور در نزدیکی شهر حمیریه ذمار، به آن اشاره کرده بود، پس کتاب‌های عربی جنوبی کهن را نسخه برداری کرد، آنها عبارت بودند از پنج قطعه کوچک، (۳) او در نامه‌هایش برای مستشرق هامر، از جنوب جزیره العرب، درباره بربرها سخن گفت و نقشه‌هایی از جنوب شبه جزیره و صحرای سینا برای او فرستاد و از مردانی که با آنان دیدار کرده بود سخن می‌گفت. او با شیخ عبدالرحمان جبرتی، [۱۷۵۴-۱۸۲۲ م] ملاقات کرد و با مترجم فرانسوی «آسویلن چرویل» [۱۷۷۲-۱۸۲۲ م] همان مترجمی که به او گفت:

«داستان‌های هزار و یک شب، در عصر جدید به وجود آمده».

و این همان چیزی است که برای هامر، فرصتی مهیا ساخت تا اولین کسی باشد که به موضع مشهور در کتاب «مروج الذهب» مسعودی، پیرامون این موضوع ارجاع دهد. (۴) قصد «سیتزن» این بود که از جزیره العرب به سوی خلیج فارس رفته و سپس

۱- تاریخ نجد جدید: م. س.

۲- کشورهای دوردست عرب، م. س، ص ۱۰۷

۳- نجیب عقیقی: مستشرقین، ج ۱، ص ۱۰۹۷ چاپ ۱، قاهره، ۱۹۶۵.

۴- فرهنگ مستشرقین، م. س.

ص: ۱۱۸

در خاورمیانه، سیاحت کند. او از عدن بازگشت و به سوی عراق رفت. (۱) وقتی به مخا رسید، مردم آنجا عقیده داشتند که او جادوگر است. سپس او و کاروان همراهش، مخا را پشت سر نگذاشته بودند که او مخفی شد. کسی گفته است:

«اعراب، او را نزدیک شهر (۲) تعز، کشتند، زیرا در کار و وضع او شک کردند، به ویژه به علت اینکه این عرب نمای آلمانی، در حالت ناشناختگی مانند علی بک متظاهر به تقوا و پرهیزکاری نبود.» (۳) کسی نیز می‌گوید:

«امام یمن، در صنعا دستور داد تا در غذایش زهر بریزند؛ زیرا امام یمن برای این اروپایی تنها، که هیچ کس او را همراهی نمی‌کرد، وزن و ارزشی قائل نبود و در اینجا بود که در سال ۱۸۱۱ م، از دنیا رفت.» (۴) هنگامی که لوازمش را بررسی کردند، برخی گیاهان خشک و کیسه‌هایی که دانه‌های بذر و حشرات در آن نگهداری شده و برخی ابزارهای نجومی و دفترهای پر از نوشته‌های نامفهوم و تصویرها و نقشه‌هایی از مکان‌های دور و مبلغ بی‌ارزش و اندکی از مال را در آن یافتند. (۵) مفقود شدن سیتزن، اثر بدی در روحیه سیاحان گذاشت که به این سبب سال‌ها از جنوب کشورهای عربی، دوری گزیدند. (۶) «هوگارت» درباره او می‌گوید:

«سیتزن در اروپا گیاه شناس معروف و جزو دانشمندان فاضل بود، نظریات درستی، درباره اشیاء و مردم داشت.»

هر کس کتاب‌هایش را درباره زمامداران سوریه و برخی گیاهان و صنایع در لبنان بخواند، بر این مطلب تأکید کرده و اندوهگین می‌شود؛ زیرا کتاب‌ها و یادداشت‌هایش پس از مرگ او در یمن گم شد و ما از نظریات او درباره وهابی‌ها و امیر بزرگشان سعود، چنانکه ریحانی می‌گوید (۷) محروم شدیم و باقی می‌ماند سفرهای «سیتزن» و خطر کردن‌های گسترده و متنوعش با تظاهر به اسلام و پوشیدن لباس دراویش و رفتن به مکه برای حج و سفرش به یمن، با صرف نظر از اقامتش در شام و از آنجا در مصر، همه اینها به عنوان یک سؤال، پیرامون یک حقیقت مهم باقی می‌مانند. هم آن مأموریتی که به این جوان واگذار شد و هم در حالی مرد که در اندیشه مأموریت خود غرق بود!

۱- تاریخ نجد جدید، م. س: ۷۹

۲- مستشرقین، م. س.

۳- تاریخ نجد جدید: ۸۰

۴- مستشرقین: م. س.

۵- کشورهای دوردست عرب: ۱۰۷

۶- مستشرقین: م. س.

۷- تاریخ نجد جدید، ص ۸۰

ص: ۱۱۹

اسکاتلندی، امیری برای مدینه منوره

اینجا دو حادثه جوی دیگری نیز هستند که در دهه دوم قرن نوزدهم؛ یعنی پس از گذشت سال‌های اندکی از انجام حج توسط «علی بک عباسی» و «سیتزن» یا «حاج موسی»، از حجاز دیدار کردند.

این دو عبارتند از «توماس کیث» اسکاتلندی و «ژئوفان فیناتی» ایتالیایی.

پس از آن، تعداد دیگری از اروپاییان جهانگرد از حجاز دیدن کرده‌اند و به خصوص در طی قرن نوزدهم، هنگام حمله خدیوی محمد علی پاشا به حجاز، که به دستور باب عالی در استانبول برای نجات حجاز از دست وهابی‌ها انجام گرفت. این حمله، زمینه‌ای شد برای ورود تعدادی از اروپایی‌ها به همراه لشکریان مصری به سرزمین‌های مقدس و زیارت مکه و مدینه. از جمله کسانی که چنین موقعیتی برایشان به وجود آمد «بورخارت» جهانگرد اروپایی و «توماس کیث» ماجراجوی اسکاتلندی بود.

«توماس کیث» یک خواجه از خواجه‌های بردگان فعال در ارتش محمدعلی پاشا، به نام «ابراهیم آغا» (۱) بود، برادرش طوسون جوان، پسر محمد علی پاشا، مانند پدر خود در امر دینش سهل‌گرا بود و در امور سیاسی و غیرسیاسی به تساهل عمل می‌کرد و به ویژه به اروپایی‌ها متمایل بود و استفاده از دانش‌ها و اختراعات آنان را دوست می‌داشت و از ارتش مصر، افراد بی‌باک و کسانی را که به دنبال نان بودند (۲) به خود ملحق ساخت.

«توماس کیث» به ابراهیم آغا نوشت که در هجوم طوسون، پسر محمدعلی پاشا در سال ۱۸۱۲ م، علیه مدینه منوره شرکت کند. به گفته هوگارت، او نخستین کسی بود که وارد مدینه شد و بدین‌سان خود را درگیر انجام یک وظیفه شگفت‌انگیز ساخت. (۳) این کار وظیفه یک زمامدار نظامی در مدینه منوره بود.

ماجراجوی دیگر از ایتالیا، که نامش حاج محمد بود

این ماجراجوی ایتالیایی، پس از سرگردانی و ماجراجویی‌های مختلف، در سال ۱۸۱۴ م برای زیارت و حج، قیافه یک‌مرد مسلمان به نام «محمد» به خود گرفت و راهی مکه مکرمه شد. از سرنوشت او، مانند دوستش سیتزن، چیزی جز مطالبی اندک نمی‌دانیم و همه

۱- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ص ۲۴۰ چاپ ۲، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. - ۱۹۸۷ م.

۲- تاریخ نجد جدید، ص ۷۷

۳- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ج ۳، ص ۲۴۱

ص: ۱۲۰

آگاهی ما درباره او این است که در سال ۱۸۰۵ م در شهر خودش به اجبار به سربازی رفت و از ارتش گریخت و بعد دستگیر گردید و بار دیگر به ارتش بازگردانده شد و در آنجا به اتفاق سپاهیان دیگر، به آلبانی گریخت. پس نزد یکی از فرماندهان ترک مشغول کار شد و پس از آنکه تظاهر به اسلام کرد، به استانبول رفت و پس از ماجراجویی‌ها و فراز و نشیب‌های بسیار، در سال ۱۸۰۹ م عازم قاهره شد و به جرگه محافظان آلبانیایی پیوست و در میان محافظان ویژه خدیوی محمد علی پاشا سرجوخه شد و پس از این، در هجومی که برای سرکوبی شورش بردگان به مصر علیا انجام شد، شرکت کرد و نیروهایش در المطریه اردو زدند تا برای اجرای جنگ به فرماندهی طوسون پاشا، پسر محمد علی پاشا برای تنبیه وهابی‌هایی که حجاز را اشغال کرده بودند، آماده شوند. پس نیروها در سال ۱۸۱۱ م به دریا زدند و توانستند در ینبع فرود آیند و پس از یک جنگ که ژئوفانی یا «محمد» در آن شرکت فعال داشت، بر آن چیره شدند و پس از مدت زمانی وقتی پیروزی‌های محمد علی پاشا بر وهابی‌های حجاز را شنید، تصمیم گرفت به نیروهای امدادگر آلبانیایی که در ۱۸۱۴ م. متوجه آنجا شده بودند ملحق شود. در اینجا فیناتی، در محاصره القنفذه و تسلط بر آن، شرکت کرد و هنگامی که وهابی‌ها به سختی آنجا را پس گرفتند، زخمی و بیمار شد و برای همین تصمیم به فرار از ارتش و رفتن به مکه گرفت و در آنجا اعمال حج را انجام داد و آنچه را ضمن حج دیده بود به تفصیل نگاشت.

او نوشت:

«چون از کامیابی‌ام در فرار خوشحال بودم، فکرم را متوجه این ساختم که خاطرات خود را بنویسم، به همین جهت درباره تمام آنچه که در مکه دیده بودم، دقت زیاد کردم، گرچه شهر مکه وسیع و زیبا نبود و چیزی داشت که ترس و سرگردانی روحی را بر می‌انگیخت و این سرگستگی و تحیر، به ویژه هنگام ظهر آشکار می‌شد تا زمانی که همه چیز به نهایت آرامش و سکون می‌رسید. جز مؤذن که از فراز مئذنه مردم را به نماز فرا می‌خواند. روشن‌ترین چیزی که در این شهر جلب توجه می‌کرد ساختمان مقدس معروفی بود که در وسط آن قرار داشت.» (۱)

ص: ۱۲۱

«فیناتی» در توصیف خانه خدا اینگونه می‌نویسد:

«بیت الحرام عبارت است از حیاط سنگفرش گسترده‌ای که درهای بسیار دارد و از همه سو به آن منتهی می‌شود، با راههای عبوری وسیع و گسترده. سقفش دارای ستون‌هایی است که به همه جای ساختمان احاطه یافته است. در وسط آن، ساختمانی است که کعبه خوانده می‌شود.

دیوارهای این ساختمان (کعبه) از بیرون با پوششی از مخمل گران‌قیمت پوشیده شده که قسمت بالای آن، نوشته‌های عربی است که با طلا حاشیه‌دوزی شده است.» (۱) و سپس به ازدحام مردم در مکه و کثرت حاجیان، در آن اشاره کرده و می‌نویسد:

«... با این تجمّع انبوه، که در سال‌های اخیر، گاهی در فاصله‌های کوتاهی قطع می‌شد، به مکه رسیدم، در زمانی که کاروان‌های بزرگ، یکی از آسیا و دیگری از آفریقا به مکه آمدند. تعداد واردین به مکه، در هر قافله، حدود چهل هزار نفر بود. میزان احترام و تقدیسی که برای بیت‌الحرام داشتند، در چهره آنان آشکار بود...»

در این جا بورتون (۱۸۲۰-۱۸۹۰ م) (۲) که فیناتی، در آخر سفرنامه‌اش، نوشته‌های او را منتشر ساخته، به این سخن تمسک می‌کند که:

«علی بک، تعداد حاجیانی را که در سال ۱۸۰۷ م، در عرفات وقوف داشته‌اند، هشتاد هزار مرد و دو هزار زن و هزار کودک می‌داند. بورکهارت، گردشگر دیگر، در سال ۱۸۱۴ م نیز آنها را هفتاد هزار نفر می‌شمارد.»

سپس بورتون می‌افزاید:

حاجیان هنگام زیارت، در سال ۱۸۳۵ م (۳) از پنجاه هزار نفر تجاوز نکرده‌اند.

فیناتی در باره مناسک حج در عرفات می‌گوید:

حاجیان هنگامی که به عرفات می‌روند، ناگزیر باید قربانی کنند.

اگرچه یک بزه باشد و این کار را ثروتمند و نیازمند به نحو مساوی باید انجام دهند. در صورت نیاز، باید ثروتمند به فقیر کمک کند. پس محتاجان از همه کشورها، پی در پی به مکه می‌آیند تا سهم خویش را از قربانی‌ها بستانند و پس از آنکه مناسک حج، به پایان رسید، همه

۱- همان مرجع، ج ۲، ص ۲۶۲

۲- در حلقه‌های آینده، به اذن خدای بزرگ، درباره او، سخن خواهیم گفت.

۳- به کتابش: «برای ادای حج به سوی مدینه و مکه» مراجعه شود ..

ص: ۱۲۲

اسامی نزد نویسندگان ویژه‌ای که برای این کار معین شده، ثبت می‌گردد. اینجا است که حاجیان پراکنده شده و به مکان‌های خویش باز می‌گردند.

بورتون بر این سخن نیز تأکید می‌کند که:

این رسم و عادت، دیگر عملی نشد و مطلبی که گفته می‌شد شریف به همه کسانی که قدرت پرداخت مال درخواست شده را دارند و کسانی که احتیاج به راهنما برای رفتن به خانه محترم خدا داشتند، وجهی می‌داد، دیگر تحقق نیافت. (۱) در زمانی که «ژئوفانی فیئاتی» اقدام به سفر زیارتی حج به سوی مکه کرد، جهانگرد مهم دیگری نیز وجود داشت که از جهانگردان قرن نوزدهم شمرده می‌شود که آوازه و شهرت او از همه بیشتر است. او در همان فصل حج، در مراسم شرکت می‌کند و چهره واقعی خود را زیر نام مستعار «شیخ ابراهیم» پنهان می‌سازد این همان جهانگرد سویسی، بورخارت است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ۲: ۲۶۲.

ص: ۱۲۵

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

علی بن جعفر علیه السلام پاسدار حریم ولایت

محمد رضا نعمتی

آنچه در پیش رو دارید، نقد و نظری است گذرا بر این باورِ تعصب‌آلود برخی فرقه‌های اسلامی که: «بنای بر قبور و زیارت در گذشتگان شرک است!» و بر این اساس، تخریب قبور و بناهای ساخته شده بر روی آنها را، شرک ستیزی قلمداد می‌کنند و حتی گاه به آن هم بسنده نکرده، پس از تخریب، اقدام به نبش قبور و نقل جنازه‌ها و یا بقایای آنها به مناطق تحت کنترل می‌کنند؛ چنانکه چندی پیش در تخریب مسجد، آرامگاه و کتابخانه علی‌عریضی فرزند برومند امام صادق علیه السلام، شاهد آن بودیم.

اسلام و شرک ستیزی

شرک، پدیده‌ای است که به فرموده قرآن کریم، فلسفه بعثت و رسالت تمام پیامبران، مبارزه و ستیز با آن و دعوت به توحید بوده است.

تاریخ زندگی تمام فرستادگان خدا و پیروان آنان، گویای این حقیقت است که درگیری‌ها و مخالفت‌های این برگزیدگان با مشرکان، همواره بر سر همین مسأله؛ یعنی دعوت به توحید و ستیز با شرک بوده است.

تحمل آزارها و شکنجه‌های کفار و مشرکین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در مکه - که منجر به هجرت مهاجران گردید - در همین راستا است.

اگر مهاجران و انصار پرچم توحید

ص: ۱۲۷

را در ۲۶ غزوه و ۳۶ سرّیه بدوش کشیدند، برای تحقق همین شعار و شعور بود. آنان هستی خویش را هزینه کردند تا شرک را از سرتاسر جزیره‌العرب بزدایند و برای رسیدن به هدف هر جا که رسیدند، بتخانه‌ها را ویران و مساجد را برپا نمودند و با هر چه که رایحه شرک از آن استشمام می‌شد، به سختی جنگیدند.

آنان انگیزه خویش از عملیاتی نظامی را اینگونه توضیح می‌دادند که: ما برای آزاد سازی بندگان از بندگی و بردگی انسان‌ها و دعوت ایشان به بندگی خداوند بپاخاسته‌ایم.

و بدین ترتیب، بدیهی است اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله که سالیان سخت مبارزه‌های کلامی و نظامی را با مشرکان عصر خویش پشت سر گذاشتند، خود از نخستین گرایش یافتگان به توحید و از مخالفان شرک جاهلی بودند و بهتر از هر کسی، از مفهوم شرک و توحید آگاهی داشتند. پس برخورد آنان با نمادها و مظاهر و مصادیق شرک، می‌تواند راهکار و مایه تأسیعی عصرها و نسل‌های بعد باشد. آنان هیچ‌گاه وجود گنبد و بارگاه بر روی قبور و آرامگاه‌های انبیا و اولیای الهی را، در سیره و سخن، کاری شرک‌آلود و سزاوار تخریب تلقی نکرده‌اند.

چنانکه مسلمانان، پیکر مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خانه خودش به خاک سپردند و اگر چنین کاری شرک بود، آن حضرت را در فضایی باز دفن می‌کردند.

و نیز نوشته‌های تاریخ‌نگاران و سفرنامه‌نویسان، گواه از وجود بنا بر فراز قبور ائمه بقیع علیهم السلام و برخی از صحابه؛ مانند عباس و عثمان و ... بوده و هیچ‌یک از صحابه، تابعین و تابعین تابعین و طبقات بعدی و فقهای مدینه و ... نه تنها در مورد عدم مشروعیت آن سخنی به میان نیاورده‌اند، که پیوسته به زیارت آنان می‌رفته‌اند.

و اصلاً حکم بنای بر قبور، که اباحه، یا کراهت، یا استحباب و ... باشد، مسأله‌ای است که به حوزه فقه و احکام شرعی مربوط می‌گردد نه حوزه اعتقادی، تا درباره آن از توحید و شرک سخن گفته شود! پس چگونه می‌شود که مسلمانی آگاه، با استفاده ابزاری از مسائل اعتقادی، آن را وسیله تکفیر و شرک دیگران قرار دهد. بلکه همانگونه که اشاره شد، اختلاف در این باره، مانند اختلاف دیدگاه در دیگر مسائل فقهی

ص: ۱۲۸

است که میان مذاهب اسلامی وجود دارد و ساختن مسجد و نمازگاه بر قبور آنان نیز از این مسأله مستثنا نمی‌باشد. (۱) قرآن کریم و بنای بر قبور

قرآن کریم در داستان اصحاب کهف، سخن دو گروه از مردم را، که قبور آنان را مشاهده کردند و در مورد شیوه زنده نگهداشتن یاد و خاطره آنان اختلاف نظر نمودند، اینگونه آورده است:

«... برخی گفتند بر روی قبورشان ساختمان یادبودی بنا کنند تا در خاطره‌ها ماندگار باشند و بعضی پیشنهاد کردند که مسجدی بر فراز آن بسازند؛ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا. (۲) مفسران می‌گویند: نظریه دوم سخن مؤمنان آنها بود و از آنجا که در قرآن بر نظریه دوم، رد و نقدی نیامده، می‌توان نتیجه گرفت که این نظریه مورد تأیید قرآن کریم است؛ (۳) زیرا ساختن بنا یا مسجد بر قبور انسان‌های صالح و اسوه، احترام به ارزش‌هایی است که آنان به آن ارزش‌ها آراسته بودند و هیچ‌گونه تضادی با مسأله یکتاپرستی و اعتقاد و عمل یک مسلمان نمی‌تواند داشته باشد؛ چنانکه پیشنهاد بنای مسجد بر محل دفن اصحاب کهف، به خاطر فداکاری، شرک ستیزی و ایمان آنها بوده است.

زیارت قبور و عبرت آموزی

زیارت قبور نیز در جای خود، دارای آثار و فواید مثبتی است که در قرآن کریم، در ضمن آیات مربوط به اصحاب کهف، مطرح گردیده است:

وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا؛ (۴) «و بدینگونه ما مردم را به حال آنان واقف ساختیم، تا بدانند وعده خدا [قیامت] حق است و تردیدی در پایان جهان نیست.»

و اگر تنها همین یک نتیجه بر زیارت قبور مترتب گردد، کافی است که مرد و زن مسلمان همواره به زیارت در گذشتگان اقدام کنند؛ زیرا فراموشی از روز حساب و رستاخیز است که عامل جرم و جنایت‌ها و گمراهی‌ها و کیفرهای اخروی می‌شود، چنانکه در سوره «ص» فرموده است: ... إِنَّ الَّذِينَ يَصِفُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ (۵) «کسانی که از راه خدا به گمراهی و انحراف کشیده شدند، عذابی

۱- بحوث قرآنیة فی التوحید والشرک، علامه و محقق، جعفر سبحانی.

۲- کهف: ۲۱

۳- بحوث قرآنیة فی التوحید والشرک، صص ۸۱ و ۸۲

۴- کهف: ۲۱

۵- «ص»: ۲۶

ص: ۱۲۹

سخت، به خاطر فراموش کردن روز حساب در انتظارشان می‌باشد.

عبدالله بن ابی ملیکه می‌گوید:

روزی باعایشه که از قبرستان باز می‌گشت، برخورد نمودم و از او پرسیدم:

از کجا می‌آیی؟ گفت: از سر قبر برادرم عبدالرحمان. از او پرسیدم: آیا پیامبر از آن منع نکرد؟ پاسخ داد: آری، «کان نهی عن زیارة

القبور ثم أسرّ بزیارتها»؛ (۱) «پیشتر، از زیارت قبور نهی کرده بود، اما باردیگر دستور زیارت آنها داد.»

از این رو ترمذی در ذیل حدیث ابوهریره- که می‌گوید: «إن رسول الله لعن زورات القبور» (۲)- آورده است: «إن هذا کان قبل أن

یرخص فی زیارة القبور، فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء»؛ (۳) «این نهی مربوط به پیش از اجازه آن حضرت در مورد

زیارت قبور بود، پس از آنکه اجازه داد، این اجازه شامل زن و مرد می‌گردد.»

بدین ترتیب، می‌بینیم که وجود آرامگاه، کتابخانه، مسجد و هر بنای یادبودی بر روی قبور در گذشتگان مؤمن و به خصوص

پیامبران، امامان و اولیا و صالحان و زیارت قبور آنان، در اسلام منع نشده است و برخی روایات که در این زمینه در کتب اهل سنت

آمده است قابل استناد نیست، چنانکه آقای دکتر زکی‌یمانی، از چهره‌های سرشناس حجاز به آن اشاره و آن را نقد کرده است.

حمایت از حریم ولایت

روایت و حدیث، پس از قرآن کریم، نخستین منبع استنباط احکام است و بخش عظیمی از فرهنگ غنی و قوی اسلام از راه سنت و

حدیث پیامبر خدا و اهل بیت معصوم علیهم السلام به مسلمانان رسیده است، و از این رو، حدیث دارای جایگاه مهمی است و

محدثان حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند؛ زیرا آنان با تلاش و کوشش خویش در عصر تقیه و خفقان، علوم مختلف اسلامی را

از پیشوایان راستین دریافت کرده و از راه نقل و نشر شفاهی و کتبی آنها، نسل‌های بعدی را از ثمرات آن برخوردار ساخته‌اند. در

این راستا، امام صادق علیه السلام برای جلب افکار عمومی به جایگاه والای محدثان به معاویه بن عمار می‌فرماید:

«راویةٌ لحدیثنا یبئ فی الناس و یثدّد فی قلوب شیعتنا أفضل من ألف عابد»؛ (۴) «کسی که احادیث فروان ما را در میان مردم منتشر

سازد، به وسیله آنها،

۱- نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۱۰

۲- پیامبر خدا زنانی را که زیاد به زیارت قبور می‌روند لعنت کرد.

۳- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲

۴- بحار، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۸

ص: ۱۳۰

ایمان قلبی شیعیان ما را تقویت نماید، برتر از هزار عابد است.»

داود بن قاسم، کتاب «یوم و لیل» یونس مولی آل یقطین را به امام حسن عسکری علیه السلام ارائه می‌دهد، حضرت می‌فرماید:

«أعطاه الله بكلِّ حرفٍ نوراً يوم القيامة»، (۱) «خداوند در برابر هر واژه آن، نوری در قیامت به او می‌بخشد.»

علی بن جعفر علیهما السلام از امامزادگان جلیل‌القدر و محدثان برزگواری است که به برکت عمر نسبتاً طولانی خویش، احادیث بسیاری از سرچشمه زلال ولایت دریافت و با نقل شفاهی و مکتوب آنها، جامعه شیعی را از آنها بهره‌مند ساخت.

شیخ مفید رحمه الله درباره او می‌نویسد:

«كان رحمه الله راويةً للحديث، شديد الطريق، شديد الورع، كثير الفضل»، (۲) امین الإسلام طبرسی نیز از او به عنوان «راویة

للحديث، كثير الفضل و الورع» (۳) یاد می‌کند. «تعبیر راویة للحديث»، به جای «راوی»، از او، برای آن است که «الراویة صیغه مبالغه،

ای کثیر الروایة»؛ (۴) «روایة صیغه مبالغه است و به محدثی گفته می‌شود که اخبار بسیاری روایت کند.»

علی بن جعفر - که رحمت خداوند بر او باد! - کسی است که روایات بسیار نقل کرده، با سند محکم. او دارای فضل و دانشی

سرشار و پرهیزکاری فراوان است.

علی بن جعفر و حوزه‌های فعالیت او:

الف: مدینه: علی بن جعفر در عصری می‌زیست که از میان تمام امکانات، که برای نشر و توسعه یک مکتب لازم است، تنها اخذ و

نقل حدیث به صورت محدود امکان‌پذیر بود، آن‌هم گاه وضعیتی پیش می‌آمد که دسترسی مردم به پیشوایان معصوم دشوار

می‌شد.

چنانکه هارون بن خارجه از مردی شیعی سخن می‌گوید که زن خود را در یک نوبت سه طلاقه کرده و بعد از پشیمانی، نزد امام صادق

علیه السلام - که در حیره تحت نظر و ممنوع‌الملاقات بوده - می‌رود و ناگزیر با پوشیدن لباس روستایی و تظاهر به شغل خیار فروشی،

خدمت امام علیه السلام می‌رسد، امام به او می‌فرماید: «ما أجود ما احتلت»؛ «به راهکار خوبی توشل جسته‌ای،

۱- همان، ص ۱۵۰، ح ۲۵

۲- ارشاد، ص ۲۸۷

۳- إعلام الوری، ص ۱، ح ۵۴۸

۴- بحار، ج ۲، ص ۱۴۵، ذیل حدیث ۸

ص: ۱۳۱

وسپس پاسخ صحیح را از آن حضرت می‌شنود.» (۱) و بدین سان اصحاب از فرصت‌های پیش آمده، حداکثر بهره برداری را در جهت نشر حدیث می‌کردند. و علی بن جعفر از جمله آنان بود. او در مدت سکونت خود در مدینه، در مسجد النبّی می‌نشست و احادیث ائمه علیهم السلام را روایت می‌کرد، در این راستا، محمد بن حسن بن عمار می‌گوید:

«كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ وَ كُنْتُ أَقْمْتُ عِنْدَهُ سِتِّينَ أَوْ ثَلَاثِينَ مِنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (۲)

«من نزد علی بن جعفر در مدینه نشسته بودم و مدت دو سال بود که روایاتی را که او از برادرش ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] نقل می‌کرد می‌نوشتم.»

و ابن عنبه می‌گوید: در روایت آمده است که علی عریضی در جمع اصحاب و شاگردانش نشسته بود، محمد بن علی [امام جواد علیه السلام] وارد شد، علی بن جعفر از جا برخاست و او را در جایگاه خویش نشان داد و تا او آنجا بود به احترام او سخن نگفت. (۳)

ب: کوفه: علی بن جعفر حوزه فعالیت علمی خویش را به بیرون از زادگاهش (مدینه) نیز گسترش داد و به هر جا که مقتضی دید، هجرت کرد. عالم بزرگوار محمد تقی مجلسی رحمه الله، پدر بزرگوار مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد: به‌طور مسموع، اهل کوفه، علی بن جعفر را به کوفه دعوت کردند و او برای مدت زمانی در آنجا اقامت کرد «و أخذ أهل الكوفة الأخبار منه، و أخذ منهم أيضاً» «محدثان کوفه، به اخذ حدیث از محضر او مشغول بودند و او نیز از احادیث آنها بهره می‌گرفت.» (۴) ج: قم: وی در ادامه سخن خود می‌افزاید: «ثم استدعى القمّيون نزوله إليهم، فنزلها، وكان بها حتى مات بها.» (۵)

«پس از گذشت مدتی از اقامت او در کوفه، محدثان قمی از او خواستند تا به قم برود و او به آنجا وارد شد و تا هنگام وفات در قم زیست.»

تردید نیست که فراخوانی او به قم که پایگاه جمعی از محدثان نامدار شیعه بود، نیز به‌منظور استفاده از محضر او صورت گرفته است. گرچه بعضی همچون مجلسی دوم و مرحوم مامقانی ورود او به قم را به دلایلی که از نظر آنها صحیح بوده است، درست ندانسته‌اند.

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۷۱، ح ۱۶

۲- کافی، ج ۱۲، ص ۲۵۸، ح ۱؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۴

۳- عمدة الطالب، ص ۲۴۱

۴- روضة المتقين، ج ۱۴، ص ۱۱۹؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۴

۵- همان مدرک.

ص: ۱۳۲

وفات علی بن جعفر

تاریخ وفات آن بزرگوار؛ مانند تاریخ ولادتش، به درستی مشخص نیست و تنها این اندازه روشن است که او فرزند کوچک حضرت امام صادق علیه السلام بوده و در کودکی پدر را از دست داده و به نقلی تا عصر امام هادی علیه السلام زیسته است (۱) و به تقریبی که در جای خود گفته شده، ولادتش احتمالاً در سال ۱۳۵ بوده است و درگذشت وی در سال ۲۲۰ بوده است. و بدین ترتیب مدت زمان حیات او به ۸۵ سال بالغ می‌گردد (۲) ولی مرحوم مامقانی در صد احتمالات را بالاتر برده و عمر او را به ۱۲۰ سال افزایش داده است. (۳) و از میان اهل سنت، ذهبی و ابن حجر تاریخ وفات او را سال ۲۱۰ ه. ق.

ثبت کرده‌اند.

آرامگاه علی بن جعفر

از آنجا که در مورد هجرت او به ایران اختلاف نظریه‌هایی وجود دارد، در نتیجه، دامنه آن به محل آرامگاه او نیز کشیده شده و از این رو در این باره سه نظریه گفته‌اند: قم، سمنان و عریض. ولی دو مورد نخست اعتبار چندانی ندارد و آنچه معروف‌تر است، بودن آرامگاه او در عریض می‌باشد.

عریض تصغیر عَرَض یا عَرَض است، و در حوادث مربوط به عریض آمده است. ابوسفیان در جریان تاخت و تازهای خود به نواحی مدینه، آنجا را مورد تجاوز قرار داده و درختچه‌های نخل را به آتش کشیده است. این منطقه در شرق مدینه واقع است و دارای نخلستان معروفی است و سادات عریضی که نسب آنان به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رسد، به آنجا منسوب‌اند. (۴) عریض در گذشته در یک کیلومتری مدینه قرار داشته لیکن اکنون جزو شهر گردیده است.

مرحوم محدث نوری که خود او را در آنجا زیارت کرده و معتقد است که آرامگاه او در عریض است اینگونه آورده است: «و علیهِ قَبْرٌ عَالِیَةٌ» «بر روی آرامگاه او گنبد و بارگاهی رفیع وجود دارد». (۵) علی بن جعفر و محدثان بزرگوار چون او، حقی بزرگ بر جامعه اسلامی ما دارند و کمترین حق آنها حرمت نهادن با زیارت قبور مطهر آنها است ولی متأسفانه در سال گذشته چنانکه در گزارش مربوط به این حادثه تألم‌بار

۱- عمدة الطالب، ص ۲۴۱

۲- مسائل علی بن جعفر، صص ۲۹، ۳۰

۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۳

۴- معجم معالم الحجاز، ج ۶، صص ۸۷، ۸۸

۵- مستدرک، ج ۳، ۶۲۶

ص: ۱۳۳

آمده، مسجد و آرامگاه آن بزرگوار تخریب گردیده است.

تخریب مسجد، کتابخانه و آرامگاه علی بن جعفر علیه السلام

یکی شاهدان عینی ماجرا را چنین تعریف می کند:

سپیده دم یکی از روزهای اوایل شهریور ۱۳۸۱ شمسی که هوا هنوز تاریک و روشن بود، جمعی از نیروهای نظامی عربستان، به سوی منطقه عَرِیض سرازیر شدند. آنان سخت مسیر عبور و مرور مردم را از دو سوی راه منتهی به حرم علی بن جعفر علیه السلام مسدود کردند و سپس با ماشین آلاتی که با خود به همراه آورده بودند، به گونه‌ای شتابزده به تخریب مسجد و مقبره آن بزرگوار پرداختند و سپس در اقدامی غیر انسانی و اسلامی، دو قبری را که در آنجا قرار داشت، نبش کردند.

در یکی از آنها، تنها قطعاتی استخوان وجود داشت و از آرامگاه دیگر، پیکری تازه و سالم پدیدار شد، به گونه‌ای که گویی، روز پیش از این حادثه به خاک سپرده شده بود، بی درنگ آنها را با آمبولانسی که در محل حاضر بود، به سوی قبرستان بقیع انتقال دادند و سپس در قسمت مرتفع، آنجا که آرامگاه ائمه اطهار علیهم السلام قرار دارد، دفن نمودند.

آقای زکی یمانی، درباره تخریب قبر علی بن جعفر عَرِیضی و دیگر آثار اسلامی در آن کشور، سوگمندانه می نویسد:

«... من از طرح‌ها و توطئه‌های پیدا و پنهانی که درباره آثار اسلامی در جریان است، بسیار بیمناکم. اقدام اخیری که در مورد قبور خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام پذیرفت و در جریان آن، مسجد، مدرسه و کتابخانه علی عَرِیضی، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام، نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله تخریب گردید، به اندازه‌ای زشت و هولناک است که خطرهای خارجی را از یاد می برد؛ چرا که خسارات آن‌ها روزی جبران می گردد ولی خطرهایی که آثار اسلامی را تهدید می کند، برای همیشه آنها را به نابودی می سپارد و من احساسم این است که توطئه‌ای حساب شده برای حذف و نابودی آنها از عرصه هستی در جریان است.

اگر من بخواهم آماری از آثار مهم اسلامی که تاکنون در مکه مکرمه و در مدینه منوره به بهانه جلوگیری از بدعت و

ص: ۱۳۴

شرک، تخریب گردیده‌اند بشمارم، سخن به درازا می‌کشد و در نتیجه از هدف اصلی دور می‌افتم. آنچه اینجا می‌نویسم در حقیقت رنجنامه مظلومی است که پیمانۀ شکیبایی‌اش لبریز گردیده و توان سکوت را از دست داده است.

اسلام یگانه دینی است که تاریخ آن را در کتاب‌ها می‌خوانیم و آثار برجای مانده از آن را که تجسم عینی آن تاریخ است، بر پهنه طبیعت به نظاره می‌نشینیم و بدین ترتیب باورهای دینی و اسلامی ما تقویت می‌گردد و از این رو تخریب آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و صحابه آن حضرت، در هر وضعیتی جایز نیست. آنها امانت‌هایی هستند که به دست ما سپرده شده‌اند و چنانچه نسبت به این مواهب الهی شتابزده و بد عمل کنیم، تاریخ از ما به نیکی یاد نخواهد کرد.

اگر عمر بن خطاب دستور بریدن «شَجَرَةُ الْبَيْعَةِ» را [درختی که در منطقه حدیبیه اصحاب در زیر آن، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند] صادر کرد، برای آن بود که زمان درازی از شرک و بت پرستی مسلمانان نمی‌گذشت و او بیم آن داشت که آنها باردیگر به آن عقاید باز گردند، از این رو، جای آن را هم کور کرد، به گونه‌ای که کسی آنجا را نمی‌شناخت، ولی نظر دیگر صحابه چنین نبود، بلکه آنان هر گاه به سوی مکه حرکت می‌کردند و به آنجا می‌رسیدند، در جایی که به گمانشان نزدیک جایگاه آن درخت بود، نماز می‌گزاردند و بر این کار اصرار داشتند و آن خطری را که عمر احساس می‌کرد این احساس برای آنان به وجود نیامد. اینان خود از همان کسانی بودند که زیر همان درخت با آن حضرت بیعت کرده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنها «خَيْرِ اهلِ الْأَرْضِ»؛ «بهترین مردم زمین» یاد کرده بود. (۱) پیوسته این درد قلبم را می‌فشارد و تلخی این خاطره ذائقه‌ام را می‌آزارد که خانه حضرت خدیجه علیها السلام را در مکه منهدم ساختند؛ خانه‌ای که ۲۸ سال پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زیست و پسران و دخترانش در آنجا به دنیا آمدند و از همانجا به مدینه منوره هجرت کردند.

من به درون آن خانه پربرکت وارد شدم و آن را همانگونه که کتاب‌های تاریخ توصیف کرده‌اند، یافتم.

هم اینک شایعاتی در مورد تخریب بنایی که در جایگاه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شده در جریان است، گرچه ساختمان اصلی این هر دو خانه را بیش از

۱- صحیح بخاری بحاشیه الامام السندي، ج ۳، ص ۶۹، ح ۴۱۵۴ و ص ۷۱، ح ۴۱۶۲-۴۱۶۴

ص: ۱۳۵

هفتاد سال است که ویران کرده‌اند و به دستور ملک عبدالعزیز، در جای مولد النبی، کتابخانه و در محل خانه حضرت خدیجه «مدرسه تحفیظ القرآن» ساخته‌اند.

چنانکه شایع است «مسجد البیعه» نیز که در جایگاه بیعت اوسیان و خزرجیان با پیامبر نزدیک منا قرار دارد، به زودی تخریب خواهد شد. این مسجد در سال ۱۴۴ ه. ق. در آنجا بنا گردید و سپس در سال ۶۲۹ ه. ق. و نیز در سال بعد بازسازی گردید و تاریخ بنای آن به حدود سال ۶۰۰ ه. ق. باز می‌گردد.

اگر من بخواهم مساجد و دیگر اماکن و آثار فراوان مدینه منوره را که منهدم گردیده است بشمارم، این نوشتار به درازا خواهد کشید و به طوری که شایع است، این روند تخریب از این پس نیز ادامه خواهد یافت، ولی در میان همه آن آثار، تخریب قبور اهل بیت علیهم السلام و قبر علی عریضی فرزند امام صادق علیه السلام متوفای سده سوم هجری، وحشتناک‌تر و نگران کننده‌تر می‌باشد؛ زیرا قبور درگذشتگان هر جا که باشند باید مصون بمانند تا چه رسد آرامگاه کسانی که خداوند به احترام و گرامی داشت آنان امر فرموده است...» (۱) پی‌نوشت‌ها:

۱- رمضان ۱۴۲۳ زکی یمانی.

ص: ۱۳۷

حج در آینه ادب فارسی

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۳۸

فرصت دیدار

سید احمد زرهانی

هوای شهر مکه گرم و صاف است میان سینه دل در اعتکاف است
بناگه می‌کشد پَر مرغک دل نگاهش می‌کنم مست طواف است!

یکی را در حرم کاشانه دادند یکی را مهر صاحبخانه دادند

یکی را فرصت دیدار معشوق درون خانه جانانه دادند

کنار ملترم خواندم دعایی شنیدم ناگهان بانگ رسایی

ندا آمد که من پیش تو هستم تو ای مسکین گم گشته کجایی؟

هوای معرفت آباد بطحا بود گرم و دل انگیز و مصفاً

تفقد می‌کند چادر به چادر ز مشتاقان حق فرزند زهرا علیها السلام

به دوش فطرم بند تفنگ است به دستم کیسه‌ای از ریگ و سنگ است

به شیطان تکبر می‌زنم سنگ فرشته شاهد این جهد و جنگ است

ص: ۱۳۹

چو مرغی سوی مسعی پر کشیدم ز مروه تا صفا چندی دویدم
در اوج تشنگی از ماده رستم کنار زمزم معنا رسیدم

گرفتار زمین آب و گل ماست به سوی کعبه معراج دل ماست
اگر با آب و گل ما خو بگیریم ملیک مقتدر سرمزل ماست

به سوی آسمان باید پریدن به روی شاخ طوبی آرمیدن
پس از آسودن از دام تن و طین دوباره خویشتن را آفریدن

یکی گوید خدایا روزی ام ده یکی گوید ره بهروزی ام ده
من دل خسته می گویم الهی بر این نفس دنی پیروزی ام ده

چو هاجر سوی مسعی رهسپارم سر سعی صفا و مروه دارم
خداوندا! به من آبی بنوشان که شوید از ضمیر جان غبارم

دلا از خانه خاکی سفر کن به بیت یار افلاکی نظر کن
گذر از لعل و یاقوت و زمرد بسنده بر تماشای حَجَر کن

نشانی از بهار خرّمی نیست بجز مینای دل جام جمی نیست
دل ما را در این میخانه هرگز به غیر از آرزوی زمزمی نیست

شب ظلمانی و غوغای مشعر تداعی می کند صحرای محشر
سفیدی در سیاهی می زند موج بود خاک بیابان هم معطر

نسیمی از صبای دوست دارم به گوش دل ندای دوست دارم
میان این همه دلبستگی ها تمنای منای دوست دارم

ص: ۱۴۰

در میخانه توحید باز است مرا می در کف آن چاره ساز است
شود مست و رهد از دست هستی هر آنکو سوی کعبه در نماز است

اگر مستی تو اهل خانه هستی و گرنه با حرم بیگانه هستی
بریدی دل اگر از ماسوی‌الله انیس و مونس جانانه هستی

طراوت می‌دمد از خاک امشب نباشد چهره‌ای غمناک امشب
به چادرهای مردم می‌زند سر امیر کشور لولاک امشب

بگردم در حرم من استخارت که شاید آیدم از او اشارت
ندا آمد که اینجا چند مانی؟ برو در کعبه دل کن زیارت

هوس را سوی قربانگاه بردند هوا را در کف مسلخ سپردند
شنیدند از خدا لبیک لبیک به شادی دست رحمت را فشردند

به تن تا جامه احرام دارم به یاد حق دلی آرام دارم
خوشا روزی که بینم نفس سرکش به نیروی الهی رام دارم

به وادی محسّر می‌زنم گام تأمل می‌کنم در کار ایام
به حسرت گویم ای عاشق ندیدی دمی از طلعت روی دل آرام

دلم امشب هوای یار دارد سرم اندیشه دیدار دارد
اگر در پیش پای او نمیرم تنم از ماندن جان عار دارد

به میقات آمدم تا بینم او را به آب توبه شویم دست و رو را
ببار ای ابر رحمت بر سر من که می‌بینم بهار آرزو را

ص: ۱۴۱

به پیش روی من اینک مقام است حرم از اهل دل در ازدحام است
برو ای ماسوی‌الله چونکه ما را شراب فیض ربانی به جام است

نمی‌خواهم کسی نزد من نشیند بگو آینه هم رویم نیند
ز تن مرغ دلم بیرون پریده نشسته در حرم تا دانه چیند

خدایا! این من و این خانه تو به پشت آمده دیوانه تو
مبادا هوش بر سر پا گذارد به بیرون از در میخانه تو

به بیرون از حرم آواره بودم چو مرغی هر طرف پر می‌گشودم
نشستم بر سر دیوار کعبه گرفت آرامش ارکان وجودم

خدایا! روضه رضوان من کو صدای دلکش مرغ چمن کو
به پای بوی نرگس می‌دهم جان یگانه یاس بستان حسن کو؟

فضای کعبه امشب پر طنین است کسی بین سماوات و زمین است
خروش ریزش باران وحی است صدای بال جبرئیل امین است

به دور افکنده‌ام نام و نشانم رها از قید و بند این و آنم
خدایا! مرغکی درمانده هستم بده در خانه خود آشیانم

حجر را استلامی چند کردم وجودم را رها از بند کردم
نهادم دست بیعت در کف دوست دوباره زنده آن پیوند کردم

نشستم در کنار چاه زمزم بنوشیدم از آن سرچشمه، نم نم
دروم روشن از نور خدا گشت روانم شد رها از آتش غم

ص: ۱۴۲

خدایا! آمدم با سر به سویت بنوشیدم شرابی از سویت
ندیدم گر تو را با دیده لیکن پذیرفته وجودم رنگ و بویت

خداوندا! گناهانم فزون است دلم از کار کرده پر ز خون است
نبخشی گر مرا در خانه خویش در آتش جای من بی چند و چون است

به زیر چادری در کنج صحرا نیایش می کند فرزند زهرا
مبادا روی ماهش را بینم خداوندا! نشانم ده زُخش را

به مشعر پا نهادم من شبانه بگوشم آمد از غیب این ترانه
رود شرک و نفاق و کفر و الحاد بماند دین احمد جاودانه

اگر از نفس اماره رهیدی چو مرغی از قفس ناگه پریدی
تو را بخشد خدا، روز قیامت در آن دنیا شتر دیدی ندیدی!

بیا تا خانه را با هم بینیم گلی از باغ صاحبخانه چینیم
به یمن چیدن یک شاخه گل گلستانی به گیتی آفرینیم

مسلمانان رسیدند از چپ و راست به هر کنجی ز کعبه انجمن هاست
بیا ای قائم آل محمد به فرمان خدا دنیا مهیاست

اگر چه دیدن خانه مصفاست نشستن نزد صاحبخانه غوغاست
به چشم سر چو دیدی خانه دوست به چشم دل بین او را چه زیباست

به قربانگاه بردم گوسفندی به پایش بند و بر گردن کمندی
چنین گفت آن زبان بسته به مذبح اگر نفست نکستی در گزند

ص: ۱۴۳

ز فرط خستگی در کنج مسعی نشستم روبه‌روی مروه تنها
ببستم دیده و دیدم به رؤیا که هاجر می‌دود با ما در آنجا

به بالای احد کردم نظاره بدیدم حمزه را بر روی باره
فلک خم گشته بود در پیش پایش که ریزد روی شمشیرش ستاره

شبی دیدم محمد صلی الله علیه و آله را به معراج به روی تارکش از نور حق تاج
روان از مکه تا اقلیم اقصی دهد تا ملک اهریمن به تاراج

بقیع است این گلستان یا بهشت است که خاک روشنش عنبر سرشت است
ندارد این همه گل سایبانی شگفتا این چه طرز سرنوشت است

سرا و مسجد پیغمبر اینجاست یکی خورشید و چندین اختر اینجاست
قدم بر این زمین آهسته بگذار که قبر بی‌نشان کوثر اینجاست

گل سرخ چمن را دیده‌ام من شکسته یاسمن را دیده‌ام من
میان آن همه گل‌های پرپر گل روی حسن را دیده‌ام من

اگر این قبر زین العابدین است چرا چون تلّ خاکی بر زمین است؟
مدینه لب گشا با من سخن گوی سزای آل طه کی چنین است؟!

مزار باقر علم الهی ندارد ای دریغا بارگاهی

ز پشت میله‌ها با دیده تر نثارش می‌کنم اشکی و آهی

امام صادق استاد جهان است از او روشن زمین و آسمان است
به ملک معرفت همتا ندارد فضای دانش او بی‌کران است

ص: ۱۴۴

سلام بر مدینه

مدینه آفرین بر خاک پاکت سلام ما به مهر تابناکت
 مدینه از گهرهایت سخن گو از آن خورشید زیبایت سخن گو
 محمد رحمه للعالمین است پناه امت و حبل المتین است
 به پاس خلقت آن گوهر پاک خداوند آفرید اجرام و افلاک
 به گرد گنبد سبز محمد صلی الله علیه و آله بود موج ملک در رفت و آمد
 سلام ما به ختم انبیا باد که انسان را نمود از شرک آزاد
 حسن آینه حُسن الهی است چراغ آل عصمت، در سیاهی است
 امام عاقبت اندیش و آگاه حکیم و با خبر از امرالله
 ز کید بدسگالان کژ اندیش پذیرفت آشتی را با دل ریش
 درود ما به فرزند علی باد! که درس عزّت و پاکی به ما داد
 جهان مشتاق زین العابدین است که در عشق و پرستش بی‌قرین است
 همان ملاح دریای عبادت دلیل نشر فرهنگ شهادت
 فضای عیش ظالم را کدر کرد پیام کربلا را منتشر کرد
 سلام ما به آن آزاده‌ای باد که بنیاد ستم را داد بر باد
 گلستان شریعت گر مصفاست هزاران غنچه دانش شکوفاست
 ز جهد باقر دانش پژوه است که در نشر معارف با شکوه است
 نوشت او در جهان منشور دانش زمین را کرد غرق نور دانش
 درود ما به استاد جهان باد که ملک معرفت را کرد آباد
 فروغ دین و مصباح هدایت رییس مذهب عشق و ولایت
 امام صادق آن خورشید رخشان به امت می‌دهد عزّت به دوران

ص: ۱۴۵

بود پاینده راه و رسم احمد صلی الله علیه و آله ز علم صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
سلام ما به آن نور الهدی باد که فقه جعفری را کرد بنیاد
مدینه! از تو می پرسم نهانی کجا رفت آن فروغ آسمانی
ز قبر اولیا اسمی شنیدم ولیکن قبر زهرا را ندیم
بقیعا! با من نالان سخن گو چه آمد بر سر آن یاس خوشبو؟
سرم را می زخم بر نرده‌هایت به آسانی نمی سازم رهایت
گل یاس سفید آل طه گلستان ولا، امّ ابیها
چرا اندر مدینه بی مزار است دل ما زین مصیبت داغدار است
سلام ما به فرزند نبی باد که رفت از این جهان با قلب ناشاد

ص: ۱۴۶

توضیح

مدیر مسئول محترم فصلنامه میقات حج

احتراماً به اطلاع می‌رساند در شماره ۴۳ فصلنامه وزین میقات حج، مقاله‌ای تحت عنوان «ویژگی‌های عمره سال ۸۱» درج گردیده که در آن آمده است:

«قابل ذکر آنکه تنها مشکل موجود در امر تدارکات، عدم تجربه کافی عزیزان مجمع ایثارگران در تهیه به موقع اقلام تدارکاتی و بعضاً توزیع نامناسب مواد خوراکی با کیفیت پایین‌تر از شرکت‌های ارس بود.»

مجمع ایثارگران این مطلب را شدیداً تکذیب نموده و اعلام می‌دارد اعضای ستاد عمره مجمع ایثارگران از افراد با تجربه و با سابقه و بعضاً با بیش از ۲۰ سفر سابقه مدیریت در حج و عمره بوده‌اند.

برای مجمع ایثارگران همین افتخار بس که با حمایت مسئولین محترم سازمان حج و زیارت و در جهت اجرای منویات مقام معظم رهبری از حدود ۷۹ قلم کالای مورد نیاز زائرین عمره حدود ۳۳ قلم آن را به منظور حمایت از تولید داخلی از ایران تأمین نمود و برای اولین بار با نوشابه‌های ایرانی از زائرین بیت الله الحرام پذیرایی کرد.

ضمناً در صورت تمایل مجمع آمادگی دارد تا گزارش جامعی از واقعیات عمره ۸۱ را جهت اطلاع خوانندگان محترم آن نشریه تقدیم دارد.

ص: ۱۴۷

گفتگو

طرح جایگزین شود.

نشستی با ریاست محترم سازمان حج و زیارت

آقای سید احمد زرهانی، از چهره‌های فرهیخته و فرهنگی کشورند که سال‌های متمادی، در سمت‌های گوناگون فرهنگی و اجرایی مشغول به کار و خدمت بوده‌اند. در ماه‌های اخیر و به دنبال استعفای جناب آقای محمدحسین رضایی - زیدتوفیقه - از ریاست سازمان حج و زیارت، مسؤلیت خدمتگزاری به میهمانان خانه خدا، به ایشان واگذار گردید.

اکنون فصلنامه «میقات حج» برای آشنایی بیشتر کاگزاران حج و نیز مردم شریف ایران اسلامی با ریاست محترم این سازمان، مصاحبه‌ای با ایشان انجام داده است که توجه خوانندگان محترم را به آن جلب می‌کنیم:

: خواهشمند است قدری از سوابق کارهای اجرایی و مسؤلیت‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی داشته‌اید را برای آشنایی بیشتر خوانندگان با حضرت عالی شرح دهید.

آقای زرهانی: بنده اکنون معلم هستم. در دوره اول مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم دزفول بودم. از سال ۶۳ تا ۷۸ در چند حوزه معاون وزیر آموزش و پرورش بوده و در این وزارتخانه خدمت کرده‌ام. بعد از آن، خدمات مشاوره‌ای به آن وزارتخانه داده‌ام و مدیرعامل یکی از شرکت‌های تابعه صندوق ذخیره فرهنگیان بوده‌ام.

چند سالی عضو هیأت امنای دانشگاه مذاهب اسلامی، عضو هیأت امنای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، عضو هیأت امنای پژوهشکده تعلیم و تربیت، عضو

ص: ۱۴۹

شورای عالی انجمن اولیا و مربیان، عضو شورای فرهنگ عمومی کشور و مجامع مشابه دیگر بوده‌ام.

: جناب عالی چند سفر به حج مشرف شده‌اید؟ نخستین سفر شما در چه سالی بوده و چه مسؤولیت‌هایی در رابطه با حج داشته‌اید؟

آقای زرهانی: پنج سفر مشرف شده‌ام و نخستین سفرم در سال ۱۳۶۱ انجام گرفت.

مسؤولیتیم، عضو شورای نظارت و بازرسی بعثه امام قدس سره و بعثه مقام معظم رهبری بوده است. البته در سال ۶۳، بیشتر از واژه «ناظر» استفاده می‌شد و بعدها کلمه بازرس رسمیت بیشتری پیدا کرد.

: وضعیت حج در گذشته را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقای زرهانی: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به تدریج مراسم حج از جایگاه بالاتری برخوردار گردید و امروزه مراسم حج ایران، در جهان اسلام از منزلت خوبی بهره‌مند است.

: نقاط مثبت و منفی مسائل اجرایی حج در گذشته چه چیزهایی بوده است؟

آقای زرهانی: نقاط ضعف به تدریج رو به کاهش و نقاط قوت سیر افزایشی داشته‌اند.

گاهی اوقات به عنوان سربازرس کاستی‌هایی در نظام حمل و نقل و یا تغذیه و یا مسکن زائران مشاهده می‌کردیم، اما سازمان حج و زیارت، با احساس مسؤولیت، برای رفع آن کاستی‌ها اهتمام می‌ورزید. مهم‌ترین نقطه قوت سازمان چاره‌اندیشی برای بهبود روند امور بود. برخی از مشکلات در شرایط بحرانی پیش می‌آمد و مربوط به طبیعت این سفر معنوی بود.

: نگاه کلی جناب عالی به حج چیست؟ و اساساً حاجیان ایرانی با چه اهدافی باید به حج مشرف شوند؟

آقای زرهانی: حج، نمایش زنده‌ای از زندگی موحدانه است. تمرین ابراهیمی زیستن و از

ص: ۱۵۰

خود رستن و به حق پیوستن. حج دانشگاه انسان‌سازی و مدرسه تقرب به خداست. حج، حج است و بیش از آنکه نمودی باشد شهودی است. حج کنگره بزرگ مسلمانان برای نفی استکبار و اثبات یکتاپرستی است. زائران بیت‌الله، حج را با لبیک آغاز می‌کنند و لبیک کلمه رمز رستگاری و پایداری در راه حق است. حاصل حج، دوری از شیطان و استشمام بوی رحمان است. شخصیت انسان در حج صبغه الهی می‌گیرد و آدمی با عزم و اندیشه‌ای نو به خانه و کاشانه خود برمی‌گردد و جشنی برای تولدی دیگر می‌گیرد و در پرتو حج به جهاد با نفس می‌پردازد و رابطه خود را با خدا و مردم اصلاح می‌کند. در کارخانه انسان‌سازی حج، انسان طبیعی تبدیل به انسان الهی می‌شود و بُعد آسمانی او بر بُعد زمینی‌اش رجحان می‌یابد. حج رمز بقای وحدت مسلمین و محل پایه‌ریزی بنیان مرصوص امت اسلامی است. حاجیان ایرانی مراسم حج را در فضای انقلاب اسلامی انجام می‌دهند و با ابراهیم زمان هم‌بیمان می‌شوند تا از توحید و عدل در پهنه گیتی دفاع کنند. ستون خیمه حج، معنویت و فرهنگ اسلامی است و طبعاً کسی که با استشعار، راهی این سفر سرنوشت‌ساز می‌شود می‌داند که باید خود را آماده سازد تا نسیم رحمان را دریابد و فاصله خود را با معبود کم کند.

: جناب عالی برای تحقق این اهداف چه طرح‌ها و برنامه‌هایی دارید؟

آقای زرهانی: سازمان حج و زیارت و بعثه مقام معظم رهبری رسالت مشترکی دارند و خود را موظف می‌دانند تا با به‌کارگیری همه امکانات، زمینه برگزاری حج را به‌صورت مطلوب فراهم کنند. طبعاً تولید اندیشه و فرهنگ و آثار هنری در زمینه حج و زیارت و ساده‌تر کردن و ارزان‌تر نگاه داشتن این سفر، پشتوانه‌ای برای توجه زائران به ابعاد معنوی این عبادت بزرگ است.

: مدیریت، امروز به‌صورت یک علم درآمده و مدیران وقتی موفق‌اند که از حالت سنتی خارج شده و براساس اصول صحیح مدیریت، عمل کنند؛ برای تحقق چنین مدیریتی چه خواهید کرد؟

آقای زرهانی: خوشبختانه در سال‌های اخیر بر موضوع آموزش در سازمان حج و زیارت

ص: ۱۵۱

توجه شده است و سازمان و بعثه با تشریک مساعی قابل توجهی در زمینه آموزش مدیران، روحانیون، کارگزاران و زائران سرمایه‌گذاری می‌کنند. طبعاً وارد کردن مواد آموزشی جدیدی به برنامه آموزشی؛ از قبیل مدیریت، جامعه‌شناسی، روانشناسی و ارتباطات، کمک مؤثری به بهبود روند مدیریت در کاروان‌ها می‌کند. بهتر است کارکرد کاروان‌ها به‌عنوان سلول‌های پیکره حج و زیارت مورد بازنگری قرار گیرد و اصلاحات لازم در آنها انجام پذیرد. مدیران باسابقه کاروان‌ها و کارگزاران توانمند، بهترین مشاوران و کارشناسان برای انجام این اصلاحات به‌شمار می‌آیند که از وجود آنان استفاده خواهد شد.

ما کارگزاران و برنامه‌ریزان حج و زیارت باید با عنایت به کرامت ذاتی و عزت زائران، فرصت‌هایی را برای دریافت نقطه‌نظرات آنان فراهم آوریم و برای بهبود امور از تفکر و خلاقیت مردم بهره‌گیریم.

از جناب آقای رضایی هم تقاضا کرده‌ایم که پیرامون حج در سایر کشورها مطالعه تطبیقی وسیعی انجام دهند که این درخواست با حسن قبول ایشان مواجه شده است. این پژوهش‌ها در ابعاد دیگری نیز انجام می‌پذیرد.

: حج دارای ظرفیت‌های فرهنگی فراوانی است که متأسفانه علی‌رغم کارهای بسیار خوبی که صورت گرفته، هنوز نتوانسته‌ایم از این ظرفیت‌ها به‌خوبی بهره‌برداری کنیم. جناب‌عالی در این زمینه چه پیشنهادی دارید؟

آقای زرهانی: تولید آثار فرهنگی و هنری گسترده‌تر، پشتوانه خوبی برای شکوفایی بُعد فرهنگی حج به‌شمار می‌آید. به نظر می‌رسد بهتر است روحانیون حج در چهار زمینه؛ یعنی شناخت قرآن و عترت علیهم‌السلام، تعلیم مناسک حج، آموزش و تبیین رازها و رمزها و اسرار حج و تعلیم معارف اسلامی یا تأکید بر عقاید و اخلاق، با زائران کار کنند و مدیران کاروان‌ها از ماه‌ها قبل از سفر، به روحانیون برای انجام این تعامل علمی یاری دهند. باید روی وزن هریک از این چهار زمینه تحقیق شود و کتب مناسبی تألیف گردد و بازخورد آموزش‌ها توسط محققان دریافت و تجزیه و تحلیل شود و روند آموزش‌ها اصلاح گردد. مدیران کاروان‌ها و روحانیون بهتر است از توانمندی علمی زائران برجسته بهره

ص: ۱۵۲

گیرند و از مشارکت آنان در آموزش‌های فوق استفاده کنند. جلب مشارکت نخبگان کاروان‌ها بسیار کارساز است.
: روابط ایران و عربستان روزه‌روز رو به بهبود است؛ اولاً این روابط را چگونه ارزیابی می‌کنید و ثانیاً چگونه باید از حسن روابط، برای بهبود شرایط حجاج استفاده کرد؟

آقای زرهانی: بهبود روابط دو کشور برادر، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، پشتوانه‌ای برای برگزاری حج با تأثیرگذاری بیشتر بر روند مناسبات فرهنگی و اجتماعی در جهان اسلام است. طبعاً در سایه این حسن ارتباط، فرصتی فراهم می‌شود تا سازمان حج و زیارت از ظرفیت‌های بهتری برای تأمین رفاه زائران استفاده کند.

: بعثه و سازمان، هر دو مکمل یکدیگرند، برای ایجاد وحدت رویه و استفاده از ظرفیت هر دو آن‌ها، چه راه‌حلهایی را ارائه می‌فرمایید؟

آقای زرهانی: بنده سال گذشته در مقام سربازرس در مدینه خطاب به مدیران کاروان‌ها در منطقه ۳ عرض کردم که بعثه و سازمان، یک شخصیت حقوقی دارند و برای انجام یک رسالت واحد به وجود آمده‌اند و شأن هر دو خدمت صادقانه به زائران حرمین شریفین و برگزاری مراسم حج به بهترین شکل است. تعامل فکری و تقسیم کار معقول و قانونمند کردن مناسبات، پشتوانه خوبی برای استفاده از این دو مرکز است.

: جناب عالی اعلام کرده‌اید که محور کارهای آینده‌تان براساس محوریت کاروان است؛ این معنی را توضیح دهید و بفرمایید برای تحقق این اهداف چه طرح‌هایی در نظر دارید؟

آقای زرهانی: اگر قرار باشد تحوّل در کارهای جاری انجام پذیرد، باید محور را زائر قرار داد؛ یعنی همه ارکان بعثه و سازمان و کارگزاران باید برای تأمین رضایت زائر همت گمارند و حق با زائری است که هزینه سفر خود و دیگران را پرداخت می‌کند و باید سفری سرشار از معنویت و کرامت در پیش داشته باشد. کاروان، خانه یک‌ماهه زائر است و اگر این خانه آباد و مستحکم باشد، زائر در سفر حج - که ذاتاً مشقت‌هایی دربردارد - از

ص: ۱۵۳

آرامش بیشتری برخوردار می‌شود.

برای تقویت کاروان، به‌عنوان منزله خشت بنای ساختمان حج و زیارت، باید در کارکرد فرهنگی و اجرایی آن تجدیدنظر کرد و کاستی‌های آن را برطرف ساخت و به اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری آن افزود. البته این تحولات نیاز به زمان و انجام مطالعات کارشناسی با کمک مدیران شایسته کاروان‌ها و کارگزاران مجرب و خوش‌فکر دارد. عزت زائر و عزت کارگزاران و مدیران و خدمه کاروان‌ها لازم و ملزوم یکدیگر است و سازمان در خط ارتقای عزت و کرامت خانه و صاحب‌خانه حرکت می‌کند.

: جناب عالی در حج سال گذشته حضور داشتید، نقاط قوت و ضعف مسائل اجرایی سال گذشته را در چه مواردی می‌دانید؟
 آقای زرهانی: نقاط قوت بسیار بود. مدیران ارشد بعثه و سازمان با تمام قدرت در خدمت زائران بودند. کاستی‌هایی در مدینه قبل در نظام تغذیه متمرکز مشاهده شد. مدیران ستاد مدینه با واقع‌بینی و انعطاف برای حل مشکلات کوشش کردند. وضع بسیار بهتر شد. اداره سفر حج، از جنس مدیریت بحران است. یکصد هزار نفر باید جابه‌جا شوند، طبعاً کم و کسری‌هایی پیش می‌آید. مهم، حسّ چاره‌اندیشی برای رفع مشکلات است که الحمد لله وجود داشته و دارد.

: مسأله طبخ غذای متمرکز، از مشکلات حج گذشته بود که نارضایتی اقشاری از حجاج را به‌دنبال داشت، برای حل این مشکل در سال آینده چه تدابیری اندیشیده شده است؟

آقای زرهانی: بنده مشکلات پخت متمرکز را از نزدیک دنبال می‌کردم. سازمان دفاع مدنی در شهر مدینه، مخالف طبخ در هتل‌های پرجمعیت است و از بروز آتش‌سوزی بیم دارد و اجازه نمی‌دهد پنجاه شعله گاز، همزمان در طبقه زیرین یک هتل روشن شود. از این‌رو حجاج ایرانی که از غذاهای رایج در بازار حرمین استقبال نمی‌کنند، نیاز به طبخ غذا با شیوه ایرانی دارند. قرار است امسال، هم آشپزخانه‌های متمرکز افزایش یابند و هم آشپزها و سرآشپزهای مجرب و متخصص و همگن دعوت به کار شوند و هم از کارشناسان بهداشت و تغذیه استفاده شود. معاون

ص: ۱۵۴

سازمان حج و زیارت به کمک دفتر برنامه‌ریزی و نظارت، از هم‌اکنون در صدد انجام این تحولات در پخت متمرکز می‌باشند. امیدواریم که با لطف الهی امسال مشکلات کاهش یابد.

: سطح معلومات و در نتیجه توقعات زائران نسبت به گذشته بالا-تر است؛ آیا در زمینه مدیریت کاروان‌های حج و عمره تصمیم خاصی دارید؟

آقای زرهانی: مدیران کاروان‌ها غالباً افراد توانمند و باتجربه‌ای هستند. ایجاد تحوّل در هر گروهی مستلزم آموزش‌های جدید است. سازمان، جهت‌گیری آموزشی مناسبی دارد و در این زمینه سرمایه‌گذاری بیشتری خواهد کرد.

: برای کارگزاران حج در کشور، چه پیشنهادهایی ارائه می‌کنید و چه توصیه‌هایی دارید؟

آقای زرهانی: از زحمات آنان تشکر می‌کنم و دست ایشان را برای کار بیشتر و عرضه خدمات غنی‌تر به زائران بیت‌الله‌الحرام به گرمی می‌فشارم و از آنان می‌خواهم که برای ارتقای کرامت و عزّت زائران و افزایش بازده فرهنگی و رفاهی کاروان‌ها پیشنهادهای خود را به سازمان ارسال کنند.

: توصیه‌هایی جناب عالی به زائران چیست؟

آقای زرهانی: متواضعانه از زائران می‌خواهم تا در سفر حج، به یاری مدیران و کارگزاران بشتابند و با اغماض از کاستی‌ها، اوقات شریف خود را صرف رشد معنوی خود و همسفران کنند که دست‌آورد این سفر الهی با هیچ متاع دیگری قابل مقایسه و معاوضه نیست.

ص: ۱۵۵

نقد و معرفی کتاب

طرح جایگزین شود.

حج در «کتاب فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام»

ابوالقاسم آرزومندی

اشاره

بخش بزرگی از پژوهش‌ها و آثار فقها، در مورد احکام حج بوده است؛ به طوری که آثار مبسوط و مستقل فراوانی در این باب نوشته‌اند؛ در این میان، کتاب «فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام» تألیف علامه شیخ محمد جواد مغنیه نیز از این دست نوشته‌ها است. برخی ویژگی‌های آن، سبب شده است تا خانم سهیلا شریفی رسائی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش را به ترجمه و تحقیق آن اختصاص دهد.

گویایی، سادگی و در عین حال، بحث و بررسی عمیق و عالمانه، با توجه به آثار فقهی پیشین (از فقهای امامیه و عامه)، از ویژگی‌های کتاب علامه مغنیه است.

مترجم، اثر خویش را با مقدمه و شرح و معرفی برخی تألیفات مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه آغاز می‌کند و مباحث پایان‌نامه را به همان ترتیب متن عربی، در شانزده فصل سامان می‌دهد.

شیوه‌ای که پژوهشگر در ساماندهی این اثر برگزیده، آن است که ابتدا قسمتی از متن عربی، سپس ترجمه و آنگاه شرح و تحقیق موضوع مورد نظر را- با بیان آرای عامه و خاصه- ذکر می‌کند.

اکنون با نگاهی در این نقد و معرفی، بشناسیم آن اثر ارزشمند و گرانسنگ را:

ص: ۱۵۷

فصل اول

نویسنده، در فصل نخست، ابتدا به معنای لغوی و اصطلاحی حج پرداخته، آنگاه دلایل وجوب، فوریت و شروط آن را بیان می‌کند. پایان بخش این فصل، طرح دو پرسش زیر و پاسخ آنها، بر اساس دیدگاه امامیه و مذاهب چهارگانه اهل سنت است:

۱- آیا حج کودک صحیح است یا نه؟

۲- اگر کودک قبل از وقوف در عرفات بالغ شود، آیا از حَجَّة الاسلام او کفایت می‌کند یا نه؟

فصل دوم

از مهم‌ترین شروط حج، استطاعت است. مراد از استطاعت چیست و آیا استطاعت، شرط عقلی است یا شرعی و یا عرفی؟ حکم حج پیش از استطاعت چیست؟ از جمله مباحث این فصل است.

عناوین دیگر این فصل از این قرار است:

بخشش (تأثیر بذل مال در حج)، حج و خمس، ازدواج (بیان اینکه اگر مالی تنها برای ازدواج یا حج کفایت می‌کند، باید کدام را برگزید؟)، حکم حج زنان، قرض، حج و نذر و زیارت روز عرفه، شک در استطاعت.

فصل سوم

این فصل با روایتی از امام صادق علیه السلام آغاز می‌شود که درباره ثواب حج شخصی نایب است و آن برابر است با ده حج منوب عنه.

با این آغاز، به درستی می‌توان دریافت که این فصل، به مباحث مربوط به نیابت و شرایط حج نیابتی و برخی مسائل و فروع مرتبط با آن، اختصاص یافته است.

فصل چهارم

عمره، اقسام آن، تفاوت هر قسم، افعال عمره مفرده و حکم آن، محور مباحث این فصل است.

فصل پنجم

در فصل مذکور، انواع حج، افعال و یا ارکان هر یک و در پایان چهار مسأله در این باب بیان شده است.

فصل ششم

نویسنده در این فصل، ابتدا به

ص: ۱۵۸

معنای میقات و سپس به زمان‌ها و مکان‌های میقات پرداخته و حکم پوشیدن احرام را، پیش و پس از میقات، بیان کرده است.

فصل هفتم

یکی از واجبات و ارکان حج، احرام است. از این رو، این فصل عهده‌دار تعریف احرام و تبیین واجبات و مستحبات احرام است.

فصل هشتم

این فصل عمدتاً به مباحث و تروک احرام (آنچه در حالت احرام باید ترک شود) اختصاص دارد. مؤلف، این فصل را با بیان حدود مکه از دیدگاه اهل سنت و فقهای امامیه پایان می‌دهد.

فصل نهم

موضوع این فصل، تعداد طواف، شرایط، چگونگی، مستحبات و مکروهات آن و برخی مباحث دیگر است. در این فصل ابتدا به این پرسش پاسخ داده می‌شود که «دومین عمل بعد از احرام، طواف است یا وقوف در عرفات یا...؟» در پاسخ گفته شده:

«عمل دوم مختلف است و بستگی به قصد حاجی دارد. اگر احرام به قصد عمره بسته، به اتفاق، طواف عمل دوم برای عمره گزار است، اما اگر فقط به نیت حج محرم شده یا بعد از پایان اعمال عمره به قصد حج تمتع احرام بسته، دومین عمل را باید توقف در عرفات قرار دهد و اگر قصد حج تمتع ندارد، واجب نیست طواف کند، بلکه پس از احرام جدید تا بعد از وقوف در عرفات و بیتوته در منابه تأخیر اندازد».

در انتهای فصل، حکم شک در دوره‌های طواف و معنی رکن در حج و عمره از دیدگاه دو گروه امامیه و عامه بیان گردیده است.

فصل دهم

از جمله واجبات حج، سعی میان صفا و مروه است که سه دلیل بر وجوب آن اقامه شده؛ اما به فتوای امامیه و مالکیان و شافعیان و احمد بن حنبل، این عمل جزو ارکان حج هم به شمار رفته است و حنفیان آن را از واجبات غیر رکنی دانسته‌اند. در این فصل، همچنین به مستحبات، واجبات و طرح دو پرسش و پاسخ آنها پرداخته شده است.

ص: ۱۵۹

فصل یازدهم

این فصل دربردارنده عناوین زیر، همراه با شرح و بسط و تحقیق پژوهشگرانه اثر است:

تقصیر و حلق (کوتاه کردن مقداری از مو و ناخن و یا تراشیدن موی سر)، اعمال عمره مفرده، اعمال حج تمتع، تقصیر، تقصیر با چه محقق می‌شود؟، وظیفه حاجی در عمره، حلق است یا تقصیر؟ و چند مسأله.

فصل دوازدهم

از دیگر واجبات اقسام حج، وقوف در عرفات پس از پوشیدن احرام است که همه فقهای مذاهب اسلامی، آن را از ارکان حج نیز شمرده‌اند.

در این فصل، ذیل عنوان «مستحبات» دو حدیث از امام صادق و امام رضا علیهما السلام نقل می‌شود و سپس نظریه فقها درباره مستحبات بیان می‌گردد.

مباحث دیگر فصل مذکور، به تحقیق این امور اختصاص یافته:

آنچه در عرفات واجب است، وقت وقوف در عرفات، حدود عرفات و دو مسأله.

فصل سیزدهم

بیان اسامی اماکن مقدس بیت‌الله الحرام، حدود مزدلفه، واجبات و مستحبات وقوف در مشعرالحرام، وقت وقوف در مشعرالحرام، به همراه نکات دیگر، محتوای این فصل را تشکیل داده است.

فصل چهاردهم

چهاردهمین فصل این اثر، با موضوعات زیر سامان یافته است:

اعمال منا، رمی جمره عقبه، شک در اعمال رمی، قربانی کردن، استحباب اضحیه، اعمال واجب قربانی، بر چه کسی قربانی واجب است؟، صفات زمان و مکان قربانی، گذشت قربانی، عوض قربانی، حلق و تقصیر، رفتن به مکه مکرمه برای طواف سعی.

فصل پانزدهم

بیتوته در منا، بنا به نظر همه فقهای اسلامی (بدون اختلاف) از واجبات دانسته شده است. حال اگر حاجی در زمان مقرر جهت بیتوته، در جای دیگر، غیر از منا به سر برد، چه حکمی دارد؟

در پاسخ گفته شده: اگر حاجی در

ص: ۱۶۰

مکه (مسجدالحرام) بیتوته کرد و همه شب را به عبادت گذراند، چیزی بر او نیست؛ اما اگر در مسجد الحرام بود و به عبادت پرداخت و یا اصلاً در مسجدالحرام نبود، هر چند مشغول به عبادت باشد، باید به ازای هر شب گوسفندی را قربانی کند؛ حتی اگر از روی فراموشی و یا جهل باشد.

در این فصل، همچنین به ایام تشریق، رمی جمرات، کیفیت رمی جمرات و طواف وداع پرداخته شده است.

فصل شانزدهم

زیارت مرقد مقدس آخرین رسول الهی، به ویژه برای حاجیان، از مستحبات مؤکد است. در این باب از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اگر کسی به حج برود و مرا در مدینه زیارت نکند، من در روز قیامت با او مخالف خواهم بود؛ اما اگر کسی مرا زیارت کند، شفاعتش بر من واجب است و در نتیجه بهشت بر او واجب خواهد شد.»

این فصل همچنین، با روایتی دیگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره و مطالبی در باب زیارت قبور شهدا، به خصوص قبر حضرت حمزه علیه السلام و نیز زیارت معصومان مدفون در بقیع ادامه می‌یابد.

فصل شانزدهم با حدیثی مشهور از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به پایان می‌رسد که فرمود:

«میان قبر من و منبرم، باغی از باغ‌های بهشت است.»

همنشینی با آن حضرت در آخرت را از خداوند خواهانیم.

ص: ۱۶۱

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ایمان اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله

سید محمود مدنی بجستانی

مقدمه

تمامی مسلمانان، به ویژه شیعیان، بر این باورند که برترین مخلوق خدا و برجسته ترین انسان‌ها، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. (۱) عالمان دینی، در طول تاریخ اسلام، به جهت شناخت عظمت آن حضرت و نیز داشتن هوشیاری و وظیفه‌شناسی، به ضبط و ثبت دقیق تمامی زوایای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که چنین تاریخ دقیق و مضبوطی را، در شرح حال هیچ‌یک از پیامبران گذشته و نیز هیچ‌یک از شخصیت‌های تاریخی دیگر نمی‌توان یافت.

اکنون پس از گذشت چهارده قرن، نه تنها تاریخ ولادت، هجرت، جهاد، وفات، تعداد همسران، فرزندان و خاندان آن حضرت را در متون تاریخی در دست داریم، بلکه حتی نام خصوصیات ویژگی‌های وسایل شخصی آن حضرت نیز مضبوط و معین است.

البته این بدان معنی نیست که جای کاوش و میدان تحقیق در این رابطه وجود ندارد. روشن است که هنوز هم زمینه‌های تحقیقی فراوانی هست که همّت صاحب‌نظران و تلاش فرهیختگان را برای بررسی و روشن‌گری بیشتر می‌طلبد.

یکی از این زمینه‌ها، بحث «ایمان پدران» آن حضرت است که در میان فرقه‌های اسلامی مورد اختلاف بوده و گاه جدال‌هایی را نیز برانگیخته است

۱- ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۴۰، عن علی علیه السلام: ما برء الله نسمة خيراً من محمد صلی الله علیه و آله.

ص: ۱۶۳

و اکنون نیز برخی با دستاویز قرار دادن این مباحث، در صدد اختلاف افکنی و اتهام‌سازی هستند.

در این نوشتار، بر آنیم که به بررسی مختصر ولی عمیق این بحث پردازیم.

نخست به نظریه‌های مختلف در این باره اشاره می‌کنیم و نظریه برگزیده پیروان اهل بیت را بیان کرده، ادله آن را تبیین خواهیم نمود.

در پایان، برای بررسی مفصل‌تر، منابع دیگر بحث را نیز خواهیم شناساند.

نظریات

الف- نظریه شیعه

پیروان اهل بیت علیهم السلام با استفاده از نظریات آن پیشوایان الهی، معتقدند که تمامی اجداد رسول گرامی صلی الله علیه و آله مؤمن بوده‌اند. گروهی از آنان توانسته‌اند ایمان خویش را اظهار کنند و همه مردم آنان را بدین پایه و مایه می‌شناسند و گروهی دیگر که در دوران تقیه و فترت می‌زیسته‌اند، ایمان خویش را پنهان کرده و در درون، بر سر ایمان خویش ثابت و استوار بوده‌اند. محدث بزرگوار، ابوجعفر علی بن حسین بن بابویه، مشهور به «شیخ صدوق رحمه الله» (متوفای ۳۸۰ ه. ق.) در این زمینه می‌نویسد:

فی آباء النبی صلی الله علیه و آله «اعتقادنا فیهم إنهم مسلمون من آدم الی أبیه عبدالله». (۱) و شیخ مفید رحمه الله (متوفای ۴۱۳ ه. ق.) در توضیح این جمله صدوق می‌نویسد:

آباء النبی صلی الله علیه و آله الی آدم علیه السلام كانوا موخّدين علی الإیمان بالله حسب ما ذکره ابوجعفر (صدوق) و علیه اجماع عصابة الحق». (۲) شیخ الطائفه، ابوجعفر طوسی رحمه الله (متوفای ۴۶۰) می‌نویسد:

«ثبت عند أصحابنا إن آباء النبی صلی الله علیه و آله الی آدم کلهم كانوا موخّدين لم یکن فیهم کافراً و حجّتهم فی ذلك اجماع الفرقة المحقّة و قد ثبت أن اجماعها حجّة لدخول المعصوم فیها و لا خلاف بینهم فی هذه المسألة».

۱- تصحیح الاعتقادات، ص ۱۱۷

۲- همان.

ص: ۱۶۴

عَلَّامَه شیخ مفید می نویسد:

«و اتَّفقت الإمامیة علی أن آباء رسول الله صلی الله علیه و آله من لدن آدم عبدالله بن عبدالمطلب مؤمنون بالله - عزَّ و جلَّ - موحدون له». (۱) مفسر عالی قدر شیعه، ابوعلی طبرسی رحمه الله (متوفای ۵۴۸ ه. ق.) نیز در تفسیر آیه شریفه یا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ... (۲) ضمن بیان این مطلب، که این خطاب متوجه پدر بزرگِ مادریِ ابراهیم می باشد و نام پدر حقیقی ابرهیم «تارخ» است، می نویسد: «لإجماع الطائفة علی أن آباء نبینا صلی الله علیه و آله إلی آدم کلهم مسلمون موحدون و لما روی عنه صلی الله علیه و آله ...». (۳) عَلَّامَه محمدباقر مجلسی رحمه الله می نویسد:

اتَّفقت الإمامیة - رضوان الله علیهم - علی أن والدی الرسول و کلُّ أجداده إلی آدم علیه السلام كانوا مسلمین ... و لعلَّ بعضهم لم يظهر الإسلام لتقیته أو لمصلحته دیتیة ...». (۴) و در جایی دیگر می نویسد:

اجماع شیعه و روایات آنها متظافر است بر ایمان اجداد رسول الله صلی الله علیه و آله (۵) این عقیده شیعه آنچنان مشهور و معروف بوده است که فخررازی در تفسیر خودش در ذیل آیه شریفه و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ ... (۶) می نویسد:

«المسألة الرابعة: قالت الشيعة: إنَّ أحداً من آباء الرسول و أجداده ما كان كافراً وانكروا أن يقال إن ولد إبراهيم كان كافراً». (۷) ب- عقیده اهل سنت

برخی از علمای سنت را نیز عقیده بر آن است که اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله موحد و مؤمن بوده اند.

عَلَّامَه آلوسی بغدادی (متوفای ۱۲۷۰ ه. ق.) ذیل آیه شریفه: وَ تَقَبَّلْكَ فِي السَّاجِدِينَ (۸) می نویسد:

۱- اوائل المقالات، ص ۵۱

۲- مریم: ۴۵

۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۱۶

۴- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷

۵- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۹

۶- انعام: ۸۴

۷- تفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۳۸

۸- شعراء: ۲۱۹

ص: ۱۶۵

«ابونعیم، عن ابن عباس، أنه رضى الله عنه فسّر التقلّب فيهم بالتنقلّ في أصلابهم حتّى ولدته امه على الصلاة و جوّز على حمل التقلّب على التنقلّ في الأصلاب أن يراد بالساجدين المؤمنون و استدللّ بالآية على ایمان أبویه صلی الله علیه و آله كما ذهب اليه كثير من أجلّ أهل السنّة و أنا اخشى الكفر على من يقول فيهما رضى الله تعالى عنهما) على رغم أنف القارى و اضربه بضدّ ذلك...» (۱) وى در جایی دیگر می نویسد:

«والذی عوّل علیه الجّمّ الغفیر من أهل السنّة أنّ آزر لم یکن والد ابراهیم وادّعو أنّه لیس فی آباء النبیّ کافراً أصلاً و القول بأنّ ذلك قول الشیعة كما ادّعاه الإمام الرازی، ناش من قلّمه التتبع» (۲) «احادیث أنّ جمیع آبائه علیه السلام و امهاته، كانوا على التوحید، لم یدخلهم کفر و لا- عیب و لا- رجس و لا شیء ممّا کان علیه أهل الجاهلیّة. ذکر الباجوری، ... أنّها بالغه مبلغ التواتر» (۳) و بالأخره جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، عالم برجسته اهل سنت در قرن دهم (متوفای ۹۰۱ ه. ق.) بر این عقیده سخت پای فشرده و کتبی در این موضوع تألیف کرده است. وى در کتاب مسالك الحنفاء از قرآن و روایات بر آن استدلال کرده است و از فخر رازی نیز نقل می کند که در کتاب خویش، اسرارالتنزل، این عقیده را داشته است. (۴) البته فخر رازی در تفسیر خویش بر این عقیده نیست، بلکه ادعای اجماع کرده است که برخی اجداد پیامبر مؤمن نبوده‌اند. (۵) اسامی کتبی که سیوطی درباره همین موضوع (ایمان پدران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) تألیف کرده، عبارتند از:

۱. مسالك الحنفاء فی نجاه آباء المصطفى.

۲. الدرر المنیفة فی الآباء الشریفة.

۱- روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۳۷

۲- تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۱۹۴

۳- النظم المتناثر، ص ۲۰۲

۴- مسالك الحنفاء، ص ۱۷

۵- تفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۴۰

ص: ۱۶۶

۳. المقامه السندسیه فی النسبه المصطفویه.

۴. التعظیم و المنه فی أن أبوی رسول الله فی الجنه.

۵. السبل الجلیه فی الآباء العلیه.

۶. نشر العلمین فی اثبات عدم وضع حدیث احیاء ابویه صلی الله علیه و آله و اسلامها علی یدیہ. (۱) محقق معاصر، جعفر مرتضی عاملی نوشته است:

ماوردی و رازی در کتاب اسرار التنزیل و سنوسی و تلمسانی نیز به ایمان پدران بزرگوار رسول گرامی تصریح کرده‌اند. (۲) و بسیاری از علمای اهل سنت را عقیده آن است که تمامی اجداد آن حضرت مؤمن نبوده‌اند. (۳) و گاه برخی علمای اهل سنت به شدت با مدعیان کفر اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کرده‌اند. جلال‌الدین سیوطی از استاد خود نقل می‌کند:

از قاضی ابوبکر بن عربی پرسیدند: چه می‌گویی در مورد کسی که بگوید: پدر رسول الله صلی الله علیه و آله در آتش است؟! گفت:

چنین کسی ملعون است؛ زیرا خداوند فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۴)

«و لا اذی أعظم من أن یقال عن أبیه انه فی النار». (۵) وی از ابونعیم اصفهانی نقل می‌کند:

«برای عمر بن عبد العزیز نویسنده‌ای آوردند که پدرش کافر بود، عمر بن عبد العزیز گفت: اگر از فرزندان مهاجر بود بهتر بود». کاتب پاسخ داد:

«پدر پیغمبر هم کافر بود! عمر بن عبد العزیز خشمگین شد و گفت: این مرد هرگز نباید در دستگاه خلافت قلم بزند». (۶) و از شیخ الاسلام هروی نقل می‌کند:

«عمر بن عبد العزیز به سلیمان بن سعد گفت: عامل ما در فلان جا پدر تو بود و او

۱- نقل از بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۴؛ الصحيح من سیره النبی، ج ۲، ص ۱۸۶

۲- الصحيح من سیره النبی، ج ۲، ص ۱۸۶

۳- ر. ک. تفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۴۰؛ تفسیر المنار، ج ۷، ص ۵۴۵

۴- احزاب: ۵۷

۵- الدرر المنیفه، ص ۱۷

۶- همان، ص ۱۸

ص: ۱۶۷

کافر بود. سلیمان پاسخ داد: پدر رسول الله صلی الله علیه و آله هم کافر بود! عمر بن عبد العزیز سخت خشمگین شد و دستور داد وی را از دیوان عزل کردند.» (۱) مفسر و محدث شهیر عجلونی ضمن اینکه خود این عقیده را دارد، می نویسد:

«و قد أُلّف كثير من العلماء في اسلامهما - شكر الله سعيهما - منهم الحافظ السخاوي فإنه قال في المقاصد: قد كتبت فيه جزءاً.» (۲) وی این عقیده را به تعدادی دیگر نیز نسبت می دهد و می گوید:

«و هذا المسلك مال إليه طائفة كثيرة من حفاظ المحدثين و غيرهم منهم ابن شاهين و الحافظ ابوبكر البغدادي و السهيلي و القرطبي و المحب الطبري و غيرهم.» (۳) سیوطی می نویسد:

«قد أخرج ابن حبيب في تاريخه من ابن عباس قال: كان عدنان و معد و ربيعة و مُضَر و خُزيمه و أسد على مله ابراهيم فلا تذكروهم إلا بخير ... و في روض الأنف حديث: «لاتسبوا الياس فانه كان مؤمناً.»

و في دلائل النبوة لأبي نعيم:

«إن كعب بن لؤي أوصى ولده بالإيمان بالنبی صلی الله علیه و آله و كان ينشد إعلاناً

ياليثني شاهد نجواه دعوته اذا القریش تبقى الحق خذلاناً» (۴)

دلایل نظریه شیعه

علمای شیعه برای اثبات ایمان اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله به قرآن، سنت، عقل، اجماع و شواهد تاریخی استناد کرده اند.

قرآن کریم:

۱. قوله تعالى: وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ.

۱- همان، ص ۱۹

۲- کشف الخفاء، ص ۶۲

۳- کشف الخفاء، ص ۶۵

۴- المقامه السندسیه، ص ۹

ص: ۱۶۸

روایات بسیاری از طریق علمای شیعه و سنی آمده است که مراد از این آیه شریفه، انتقال آن حضرت در اصلاب و ارحام پدران و مادران موحد و مؤمن است.

اکنون نظریه دو تن از بزرگان مفسر شیعه و دو تن از مفسران برجسته اهل سنت را می‌آوریم:
شیخ طوسی می‌نویسد:

«فی روایه اخری عن ابن عباس: ان معناه انه اخرجك من نبي الی نبي حتى اخرجك نبياً... و قال قوم من اصحابنا انه اراد تقلبه من آدم الی ابیه فی ظهور الموحدين، لم یکن فیهم من یسجد لغير الله». (۱) و طبرسی می‌نویسد:

«قيل: معناه تقلبك فی اصلاب الموحدين من نبي الی نبي حتى اخرجك نبياً».

عن ابن عباس فی روایه عطا و عكرمه و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام» (۲) تی است که علی ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند متصل از امام باقر صلی الله علیه و آله این گونه روایت کرده است:

عن أبی جعفر علیه السلام قال:

اللذی یراک حین تقوم و و تقلبك فی الساجدين قال: فی اصلاب النبیین». (۳)

و شاید اشاره به روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام باشد که می‌گوید از امام باقر علیه السلام در باره این آیه و آیه و تقلبك فی الساجدين پرسیدم، فرمود:

«یری تقلبه فی اصلاب النبیین من نبي الی نبي حتى اخرجك من صلب ابیه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم علیه السلام» (۴)

نظیر این روایت از طریق اهل سنت، با سندهای مختلف نقل شده است که در قسمت ادله روایی خواهد آمد.

و سیوطی در الدر المنثور آورده است:

۱- التبیان، ج ۸، ص ۶۸

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۰۷

۳- تفسیر قمی؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۲

۴- تفسیر قمی؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۵

ص: ۱۶۹

«و أخرج ابن أبي عمر العدنی فی مسنده و البزار و ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابن مردویه و البیهقی فی الدلائل، عن مجاهد، فی قوله: وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ: من نَبِيٍّ الى نَبِيٍّ أُخْرِجَتْ نَبِيًّا». (۱)

و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردویه و ابونعیم فی الدلائل، عن ابن عباس فی قوله: وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ: ما زال النَّبِيُّ يَتَقَلَّبُ فِي أَصْلَابِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى وُلِدَتْهُ أُمَّهُ». (۲)

و در این باره روایات دیگری را نیز ذکر کرده که در ضمن ادله روایی خواهیم آورد.

ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی می نویسد:

«وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ، قَالَ ابن عباس: إِنَّ فِي أَصْلَابِ الْأَبَاءِ آدَمَ وَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى أُخْرِجَهُ نَبِيًّا». (۳)

فخر رازی این گونه استنباط از آیه شریفه را به شیعیان نسبت داده، می نویسد:

«و اعلم أن الرافضة ذهبوا إلى أن آباء النبي كانوا مؤمنين و تمسكوا في ذلك بهذه الآية فقالوا: أو قوله تعالى وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ يحتمل الوجوه التي ذكرتم و يحتمل أن يكون المراد أن الله تعالى نقل روحه من ساجد إلى ساجد كما نقوله نحن و اذا احتمل كل هذه الوجوه، و جب حمل الآية على الكل ضرورة أنه لا منافات و لا رجحان...» (۴)

حلبی در سیره، روایاتی را که دلالت بر همین معنی دارد، به تفصیل آورده است. (۵) گفتمی است، در این آیه احتمالات و وجوه دیگری نیز گفته‌اند، مانند: تقلب و حرکت آن حضرت در شب برای اطلاع از حالات اصحاب خویش، یا حرکت و تقلب آن حضرت در هنگام نماز جماعت در میان ساجدین و نماز گزاران، و یا تقلب بصر و توجه دیدگان آن حضرت در نماز به سایر نماز گزاران. لیکن به فرض قبول این احتمال‌ها، هیچ کدام نفی کننده معنای اولی (ایمان اجداد) نیست؛ چرا که می دانیم گاه یک آیه از قرآن، دارای چندین معنای صحیح است و گاه برای یک آیه در روایات، معانی مختلفی ذکر شده است و همانطور که در احادیث آمده، قرآن دارای چندین بطن (۶) می باشد.

۱- الدر المنثور، ج ۵، ص ۹۸

۲- همان.

۳- الجامع الاحکام فی القرآن، ج ۱۳، ص ۱۴۴

۴- تفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۷۳

۵- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۹

۶- ر. ک. به: المیزان، ج ۳، ص ۷۴، روی هذا المضمون مستفیضاً من العامّة و الخاصّة.

ص: ۱۷۰

بنابراین، معنای مورد نظر که ایمان اجداد آن حضرت باشد، یا تنها معنای صحیح آیه است که شخص رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصوم او به آن تصریح کرده‌اند و یا حداقل یکی از معانی و بطون چندگانه آیه است که پیامبر و اهل بیت (مفسران حقیقی قرآن) و ثقل اصغر آن را بیان کرده‌اند.

۲. وقوله تعالی: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ... وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ (۱)

وقوله تعالی: وَاجْعَلْهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (۲)

دو آیه اول، با صراحت تمام دلالت دارد که حضرت ابراهیم درخواست می‌کند که خداوند در نسل او گروهی مسلمان قرار دهد و با توجه به کلمه «مِنْ» در هر دو آیه، این درخواست تنها شامل برخی از ذریه او می‌شود و در آیه سوم به استجابت این دعا اشاره شده است.

برای اینکه به خوبی روشن شود این دعا برای فرزندان بلا-فصل ابراهیم نبوده، بلکه دامنه آن تا زمان حضرت خاتم الانبیا را شامل می‌شود، این شاهد کافی است که در ادامه آیه اول می‌گوید: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ ... و روایات بسیاری از طریق عامه و خاصه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خود را مصداق این دعوت دانسته است. (۳) پس این آیات به خوبی بیانگر این مطلب است که همواره در نسل ابراهیم گروهی مسلمان وجود داشته است.

اکنون این مقدمه قرآنی را در کنار روایات متعددی قرار دهید که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من همواره در بهترین خانواده‌ها و نیکوترین فرقه‌ها بودم.»

بنابراین، اگر بگوییم که آن حضرت- ولو برای یک نسل- در خاندان کافری بوده است، یا باید بگوییم در آن زمان گروهی مؤمن نبوده‌اند، بنابراین، با مقدمه اول و آیه ناسازگار است و یا باید بگوییم با وجود گروه مؤمن نسل پیامبر در بهترین گروه نبوده است و منکر مقدمه دوم و روایات نبوی شویم و یا خاندان کافر را بهتر از مؤمن بدانیم که باز با آیه شریفه وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ .. مخالف است، در نتیجه بطلان هر سه

۱- بقره: ۱۲۸

۲- زخرف: ۳

۳- ر. ک. به: المیزان، ج ۱، ص ۲۸۶؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۳۸۶

ص: ۱۷۱

احتمال، باید اعتراف کرد که تمامی اجداد آن حضرت مؤمن بوده‌اند.

اکنون برای نمونه، برخی از این روایات را بیان می‌کنیم و برخی دیگر در بحث ادله روایی خواهد آمد.

الترمذی فی صحیحہ یاسنادہ قال: «جاء العباس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فکأنته سمع شیئاً، فقام النبی صلی اللہ علیہ و آلہ علی المنبر، فقال: من أنا؟ فقالوا: أنت رسول اللہ، علیک السلام. قال: أنا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب. ان اللہ خلق الخلق، فجعلنی من خیرهم فرقه، ثم جعلهم فرقتین، فجعلنی فی خیرهم فرقه، ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلہ، ثم جعلهم بیوتاً فجعلنی خیرهم بیئاً، و خیرهم نسباً». (۱) القندوزی عن الترمذی و الطبرانی و الیهقی و ابونعیم الحافظ یاسنادهم عن ابن عباس قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ: «ان اللہ خلق الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسماً... و جعل القبائل بیوتاً فجعلنی فی خیرها بیئاً». (۲) الإمام احمد بن حنبل، یاسنادہ عن أبی هریرة: «ان النبی قال: بعث من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرناً، حتی بعثت من القرن الذی کنت فیہ». (۳) ادله روایی

روایات شیعه

۱. الکلبینی: یأسانیده عن أبی عبد اللہ الصادق علیهما السلام یقول: نزل جبرئیل علی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ فقال: یا محمد، إن اللہ جلّ جلاله یقرئک السلام و یقول: إنی قد حرمت النار علی صلب أنزلک و بطن حملک و حجر کفلک». (۴) ۲. الطوسی: بسنده الی جابر بن عبد اللہ الأنصاری، عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ فی حدیث: «إن اللہ (تعالی) لَمَا أَحَبَّ أَنْ یخْلُقَنی، خَلَقَنی نَظْفَةً بِيضَاء طَيِّبَةً، فَأَوْدَعَهَا صِلبَ أبی آدَمَ عَلَیهِ السَّلَامُ فَلَمْ یَنْقَلِهَا مِنْ صِلبِ طَاهِرٍ إِلَى رَحْمِ طَاهِرٍ إِلَى نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى عَبْدِ الْمَطْلِبِ فَلَمْ یَصِیْبِنی مِنْ دَنَسِ الْجَاهِلِیَّةِ...» (۵) ۳. الطبرسی: یاسنادہ عن علی بن أبی طالب، عن النبی علیهما السلام: «یا علی إنَّ عَبْدِ الْمَطْلِبِ

۱- صحیح الترمذی، ج ۵، ص ۵۴۵، حدیث ۳۶۰۸؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۱

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۴؛ و عن ثعلبی ایضاً یتفاوت یرسیر عن حذیفه بن الیمان و سلمان، همان، ج ۱، ص ۱۵

۳- مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۷۳؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۷؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۵

۴- الکافی، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۲۱

۵- امالی الطوسی، ص ۴۹۹، ح ۱۰۹۵

ص: ۱۷۲

كان لا يستقسم بالأزلام ولا يعبد الأصنام ولا يأكل ما ذبح على النصب و يقول: أنا على دين أبي إبراهيم عليه السلام». ۴. قال الميرالمؤمنين على عليه السلام في صفات المرسلين:

«فاستودعهم في أفضل مستودع وأقرهم في خير مستقرّ تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهّرات الأرحام كلّما مضى سلف قام منهم بدين الله خلف حتّى أفضت كرامه الله سبحانه إلى محمد صلی الله علیه و آله فأخرجه من أفضل المعادن منبتاً و أعزّ الأرومات مغرساً من الشجرة التي صدع منها أنبيائه و انتجب منها أمناؤه عترته خير العتر و أسرته خير الأسر و شجرته خير الشجر نبتت في حرم و بسقت في كرم، لها فروع طوال و ثمر لا ينال».

«پیامبران را در بهترین جایگاه به ودیعت گذارد و در بهترین مکان‌ها استقرارشان داد از صلب کریمانه پدران به رحم پاک مادران منتقل فرمود که هرگاه یکی از آنان در گذشت، دیگری برای پیشبرد دین خدا بپا خاست تا اینکه کرامت اعزام نبوت از طرف خدای سبحان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید. نهاد اصلی وجود او را از بهترین معدن استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیل‌ترین و عزیزترین سرزمین‌ها کاشت و آبیاری کرد. او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید، به وجود آورد که عترت او بهترین عترت‌ها و خاندانش بهترین خاندان‌ها و درخت وجودش بهترین درختان است. در حرم امن الهی روید و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد. شاخه‌های بلند آن سر به آسمان کشید که دست کسی به میوه آن نمی‌رسد.» (۱) ۵. الصدوق: یاسناده عن علیّ علیه السلام «والله ما عبد أبی و لا جدی عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنماً قط. قيل له: فما كانوا یعبدون؟ قال: كانوا یصلون إلى البیت علی دین إبراهيم علیه السلام متمسکین به».

۶. الصدوق: یاسناده المتصل عن جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال: «سئل رسول الله صلی الله علیه و آله أين كنت و آدم فی الجنة؟ قال: كنت فی صلبه و هبط بی إلى الأرض فی صلبه و رکت السفینة فی صلب أبی نوح و قذف بی فی النار فی صلب إبراهيم لم یلتق لی أبوان علی سفاح قط. لم یزل الله عزّ و جلّ ینقلنی من الأصلاب الطیبة إلى الأرحام الطاهرة المطهّرة

ص: ۱۷۳

هادیاً مهدیاً» (۱) ۷. الصدوق: یاسناده عن ابي ذرّ رحمه الله قال: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول: خلقت أنا وعلی بن ابي طالب من نور واحد ... فلم یزل یقلنا الله - عزّ وجلّ - من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة ...». (۲) روایات اهل سنت

۸. الطبرانی: یاسناده عن ابن عباس: وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ قَالَ: من نبيّ لی نبيّ حتّى اخرجت نبيّاً. (۳) ۹. المهيشمی: یاسناده وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ عن ابن عباس: من صلب نبيّ الی صلب نبيّ حتّى صرت نبيّاً. (۴) ۱۰. النويری: عن الرسول: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ اهبطنی فی صلبه إلى الأرض و حملنی فی صلب نوح بالسفينة و قذف بی فی النار فی صلب إبراهيم ثم لم یزل ینقلنی من الأصلاب الکریمه إلى الأرحام الطاهرة حتّى أخرجنی من ابوين لم یتقیا علی سفاح قطّ». (۵) ۱۱. السیوطی: أخرج البیهقی و ابن عساکر من طرق مالک عن الزهري عن انس: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: ما افترق الناس فرقتين إلّا جعلني الله في خيرهما فاخرجت من بين أبوي فلم يصيبني شيء من عهد الجاهلية و خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتّى انتهيت الی أبي و امی فأنا خيركم نفساً و خيركم أباً». (۶) ۱۲. اخرج ابن سعد: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله «والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله إلّا كنت في خيرهما».

۱۳. الرازی: و مما يدلّ أيضاً علی أنّ أحداً من آباء محمّد ما كان من المشركين قوله صلى الله عليه وآله: «لم ازل انقل من أصلاب الطاهرين الی أرحام

۱- تفسیر برهان، ج ۱۳، ص ۱۹۲، ح ۲

۲- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۲، ح ۳

۳- المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۸۷؛ السرة الحلییه، ج ۱، ص ۴۷

۴- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۸۶

۵- نهاية الارب، ج ۱، ص ۳۶۲؛ الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۳۲، با اندکی تفاوت.

۶- الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۳۸

ص: ۱۷۴

الطاهرات و قال (تعالی) إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ... و ذلك یوجب أن یقال انّ أحداً من أجداده ما كان من المشركین». (۱) ۱۴. الحلبي: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي، حِينَ خَلَقَنِي جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْقَبَائِلَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً وَ حِينَ خَلَقَ الْأَنْفُسَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ خَلَقَ الْبُيُوتَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ فَأَنَا خَيْرُهُمْ بَيْتاً وَ أَنَا خَيْرُهُمْ نَسَباً». (۲) ۱۵. الهندي: قال صلى الله عليه و آله: «... كنت و آدم في الجنة في صلبه و ركب بي السفينة في صلب أبي نوح و قذف بي في النار في صلب ابراهيم لم يلتق ابواي قط على سفاح و لم يزل الله ينقلني من الأصلاب الحسنه إلى الأرحام الطاهرة، صفى، مهدي، لا يتشعب شعبتان ألما كنت في خيرهما ... أخرجه ابن عساكر عن ابن عباس». (۳) ۱۶. ترمذی: به اسناد خود روایت کرده است که رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

«ان الله خلق الخلق فجعلني من خيرهم في خير فرقهم و خير الفريقين، ثم تخير القبائل فجعلني في خير قبيلته، ثم تخير البيوت فجعلني في خير بيوتهم فأنا خيرهم نفساً و خيرهم بيتاً». (۴)

۱۷. قندوزی: از طبرانی به اسناد خود، نقل می کند که حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

«لم ازل خياراً من خيار». (۵)

۱۸. ابن ابی الحديد: از پیامبر صلى الله عليه و آله نقل کرده است:

«نقلنا من الأصلاب الطاهرة إلى الأرحام الزكية». (۶)

و نیز فرمود:

«أنا ابن الأكرمين». (۷)

روایاتی که آوردیم، به پنج دسته قابل تقسیم اند.

الف: روایاتی که به طور صریح بر ایمان برخی از اجداد پیامبر دلالت می کند و جای بحث ندارد؛ مانند روایت شماره ۳ و ۵.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۳۹

۲- السیره الحلبيه، ج ۱، ص ۴۶

۳- کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۶؛ الدرالمثور، ج ۵، ص ۹۸، با اندکی تلخیص.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۳۶۰۷؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۱۱،

۵- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۵

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۶۳

۷- همان، ص ۶۴

ص: ۱۷۵

ب: روایاتی که دلالت می‌کند آن حضرت در اصلاب و ارحام طاهره بوده است؛ مانند روایات شماره ۲، ۶، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۵ و ۱۸. برخی این طهارت را حمل بر طهارت از زنا و ناپاکدامنی کرده‌اند، لیکن این توجیه صحیح نیست؛ زیرا بدترین نجاست‌ها نجاست شرک است که قرآن به نجاست آن تصریح می‌کند: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ... (۱) پس طهارت در این روایات، یا باید حمل بر تمامی مصادیق شود و یا بر مصداق اعلی و اظهر آن، که طهارت از نجاست شرک است؛ به‌ویژه که در برخی از روایات، پس از بیان طهارت پدران و مادران حضرت، به‌طور جداگانه مسأله پاکدامنی پدران و مادران آن حضرت بیان شده که این نشانه دوگانگی این دو فقره است. این روایات در مصادر دیگر، جز آن‌چه ذکر شد، نیز به وفور نقل شده است که برای پرهیز از تفصیل آنها را نیاوردیم.

شیخ طوسی می‌نویسد:

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله إنه قال: نقلنی الله من أصلاب الطاهرين إلی أرحام الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة. و هذا الخبر لا- خلاف فی صحته فبین النبی إن الله نقله من أصلاب الطاهرين فلو کان فیهم کافراً لما جاز وصفهم بأنهم طاهرون لأن الله وصف المشرکین بأنهم انجاس فقال: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ... (۲) آلوسی در تفسیر بزرگ خود، ضمن نقل این روایت، می‌نویسد: «و تخصیص الطهارة بالطهارة من السفاح، لا دلیل له یعول علیه و العبرة لعموم اللفظ لا بخصوص السبب». (۳) ج: روایاتی که حاکی است خداوند متعال آن حضرت را در بهترین گروه و بهترین خانواده قرار داده و با توجه به اینکه همواره گروه‌ها و خانواده‌های مؤمن وجود داشته‌اند، اگر آن حضرت در خانواده کافر و صلب مشرکی بوده، معنای آن این است که در بهترین خانواده نبوده است.

۱- توبه: ۲۸

۲- التبیان، ج ۴، ص ۱۷۵

۳- تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۱۹۵

ص: ۱۷۶

از جلال الدین سیوطی نقل شده که وی به این روایات این گونه استدلال کرده است:

بخاری در صحیح خود نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرناً، حتّی بعثت من القرن الذی کنت فیهِ».

و از سویی ثابت است که همواره در زمین هفت نفر یا بیشتر مسلمان و مؤمن وجود داشته‌اند، چنانکه عبدالرزاق ابن منذر با سند

صحیح، علی شرط الشیخین، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«لم یزل علی وجه الأرض سبعة مسلمون فصاعداً، ولو لا ذلك، لهلکت الأرض و من علیها».

و امام احمد بن حنبل با سند صحیح، علی شرط الشیخین، از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«ما خلّت الأرض من بعد نوح من سبعة، یدفع الله بهم عن أهل الأرض».

اکنون اگر این دو مقدمه را کنار هم بگذاریم، نتیجه می‌گیریم که یا اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله همگی جزو مسلمین بوده‌اند و

این همان نتیجه مطلوب و مقصود ما است و یا ادعا می‌کنیم که اجداد آن حضرت مشرک بوده‌اند و در این صورت یا باید گفت

دیگران که مشرک نبودند، از آن‌ها برتر بوده‌اند و این با حدیث نبوی سازگار نیست، که فرمود:

«هماره من در صلب بهترین‌ها بوده‌ام» و یا باید ادعا کرد که اجداد پیامبر با اینکه مشرک بوده‌اند، لیکن بر مسلمین برتری داشته‌اند و

این با صریح قرآن منافات دارد که می‌فرماید:

وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ (۱)

پس نتیجه می‌گیریم که اجداد آن حضرت مؤمن و برترین اهل زمان خویش بوده‌اند. (۲) د: روایاتی هستند که می‌گویند: پیامبر

صلی الله علیه و آله پیوسته در اصلاّب انبیا بوده است؛ مانند روایات ۵ و ۶.

آیا می‌توان گفت که تمامی اجداد آن حضرت نبی بوده‌اند؟

ابتدا باید توجه داشت که واژه نبی و رسول، تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند، گاه نبی به کسانی گفته می‌شود که صرفاً حافظ و

نگهبان شریعت رسول بوده‌اند. (۳) پس

۱- بقره: ۲۲۱

۲- ر. ک. به: حیاة النبی و سیرته، ج ۱، ص ۵۳

۳- ر. ک. به: اوائل المقالات، ص ۵۱

ص: ۱۷۷

می‌توان گفت مراد این است که اجداد آن حضرت به وظیفه دینی و الهی خود آگاه بوده و بر شریعت انبیا و پیامبران پیش از خود، نگاهبان بوده‌اند. گرچه به ظاهر مأمور به تبلیغ این حقایق نبوده‌اند. چنانکه علامه مجلسی می‌نویسد:

اتَّفقت الإمامیة - رضوان الله علیهم - علی أن والدی الرسول و کلّ أجداده إلی آدم علیه السلام كانوا مسلمین، بل كانوا من الصدیقین إِمّا أنبیاء مرسلین، أو أوصیاء معصومین، و لعلّ بعضهم لم یظهر الإسلام لتقیة أو لمصلحة دینیة». (۱) و نیز ممکن است این روایات حمل بر غلبه شود، یعنی آن حضرت غالباً در صلب انبیا بوده است.

ه: روایاتی که تصریح می‌کند: صلبی که آن حضرت از آن متولد شده بر آتش جهنم حرام است؛ مانند روایت ۱، که - با توجه به آیات شریفه قرآن که تصریح به جهنمی بودن و عذاب مشرکین می‌کند، مثل (آیه ۷۳ احزاب، ۶ فتح و ۶ بینه) - به خوبی دلالت می‌کند بر ایمان پدر بزرگوار پیامبر، بلکه اجداد گرامی آن حضرت.

اجماع

ایمان پدران رسول الله صلی الله علیه و آله نزد شیعیان، امری اجماعی است. برخی از علمای شیعه به این اجماع تصریح کرده‌اند. پیشتر، هنگام بیان نظریه شیعه، سخن محدث بزرگوار شیخ صدوق و متکلم و فقیه جلیل‌القدر، شیخ مفید و شیخ الطائفه طوسی و مفسر عالیقدر طبرسی و محدث بلند آوازه، مجلسی رحمهم الله در باره اجماعی بودن ایمان پدران رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل شد که به همان بسنده می‌کنیم.

عقل

برخی برای اثبات ایمان پدران رسول خدا، به استدلال عقلی روی آورده و معتقدند: همانگونه که در علم کلام به اثبات رسیده است، اموری که مورد تنفر مردم از پیامبر و دعوت او می‌شود، نباید در پیامبر وجود داشته باشد و کافر بودن پدران، یکی از

ص: ۱۷۸

آن‌هاست. از این روی، به خاطر شرافت مقام نبوت و نیز برای جلب توجه مردم و عدم گریز و نفرت مردم از دعوت الهی پیامبر، او از پدر و مادری متولد می‌شود که به کفر و شرک شهرت نداشته باشند. البته این سخن را می‌توان در کنار سایر استدلال‌ها مؤید این ادعا ذکر کرد.

ابوالفتوح رازی می‌نویسد:

پدران پیغمبران تا به آدم، همه مؤمن بوده‌اند به دلیل قرآن و عقل. اما دلیل عقل آن است که: معلوم است که این معنی منقر باشد در حق ایشان از اجابت دعوتشان و قبول قول و امتثال امرشان، و هرگاه ایشان دعوت کنند کافران را به اسلام، کفر بر ایشان عیب کنند، کافران گویند: این عیب در شما و نسب شما حاصل است. دیگر اینکه خدای تعالی مشرکان را نجس می‌خواند و آنکه او را به پاک کردن پلیدان فرستاده باشد، نباید که او ناپاک زاده بود...» (۱) در حاشیه سیره حلبی از فخر رازی این گونه نقل شده است: «إنَّ أبوی النبیِّ صلی الله علیه و آله کانا علی الحنیفیة، دین ابراهیم، کما کان زید بن عمرو بن نفیل و اضرابه، بل انَّ آباء الأنبیاء ما کانوا کفاراً، تشریفاً لمقام النبوة، و کذا امهاتهم...» (۲) ماوردی در اعلام النبوة می‌نویسد:

«لَمَّا کان أنبیاء الله صفوة عبادة و خیرة خلقه، لما کلفهم من القیام بحقه و الإرشاد لخلقه استخلصهم من أکرم العناصر و اجتباهم بمحکم الأوامر، فلم یکن لنسبهم من قدح و لمنصبهم من جرح، لیكون القلوب أصفی و النفوس لهم أوطاء... انَّ الله استخلص رسوله من أطیب المناکح و حماه من دنس الفواحش و نقله من أصلاب طاهرة الی ارحام منزهة». (۳) شواهد تاریخی

وجود گروه‌های موحد در میان عرب، پیش از اسلام، مورد قبول همه مورخان است، گاه آن را «حنفا» و گاه «موحدین» می‌نامیدند. برخی از آن‌ها که نامشان در تاریخ آمده است، عبارتند از: ورقه بن نوفل، زید بن عمرو بن نفیل، نابغه جعدی، قس بن

۱- تفسیر روح الجنان، ج ۴، ص ۴۶۱

۲- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۶۲

۳- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۶۲

ص: ۱۷۹

ساعده ایادی و دیگران. (۱) نام برخی از اجداد پیامبر در زمره این حنفا و موحد یاد شده است. که حضرت عبدالمطلب یکی از آنان است. نقش مهم و کلمات و دعاهای وی در جریان اصحاب فیل، همچنین استسقای او با رسول خدا و اشعار و کلمات او، به خوبی بیانگر ایمان استوار اوست.

محدّث بزرگوار، کلینی از امام صادق علیه السلام و مورّخ مشهور یعقوبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

«ان الله یبعث جدی عبدالمطلب امّهُ واحده فی هیئة الأنبیاء و زی الملوک». (۲)

یعقوبی در باره عبدالمطلب می‌نویسد:

«عبد المطلب یومئذ سید قریش، غیر مدافع ... رفض عبادة الأصنام و وُحِدَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ و وفی بالندر ...» (۳) درباره ایمان مادر آن حضرت، محمد بن یوسف شامی، از استاد خود نقل می‌کند:

«ظفرت بأثر یدل علی أنّها (أمّ النبیّ صلی الله علیه و آله) ماتت موحدّة ... اذ ذكرت دین ابراهیم و بعث ابنها بالإسلام و نهیه عن عبادة الأصنام ... و هذا القدر كاف فی التبری من الکفر ... فقد كانوا جماعة تحنّفوا و هو التوحید فلا بدع أن تكون أمّ النبیّ منهم ... و شاهدت فی حمله و ولادته من آیاته الباهرة و رأّت التور الذی یخرج منه و قالت لحلیمة حین جائت و قد شقّ صدره أخشیتما علیه من الشیطان! کلّا والله ما للشیطان علیه سبیل و أنّه لکائن لابنی هذا شأن. و قدم به المدینة و سمعت کلام اليهود فیهِ و شهادتهم له بالنبوة ...»

فهدا کلّه یؤید أنّها تحنفت فی حیاتها ...»

وی در ادامه، روایات مخالف را ذکر کرده و آن‌ها را ضعیف شمرده است. (۴) ابن ابی‌الحدید در باره ایمان عبدالله و عبدالمطلب و برخی دیگر، می‌نویسد:

«فأما الذین لیسوا بمعطلة من العرب فالقلیل منهم و هم المتألّهون أصحاب

۱- ر. ک. به: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، صص ۱۳-۱۹

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۴۶، ج ۲۲، ۲۳ و ۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰

۴- السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۶

ص: ۱۸۰

الورع و التحرج عن القبائح كعبد الله و عبد المطلب و ابنه أبي طالب و زيد بن عمرو بن نفيل و قس بن ساعدة الأيادي و ...» (۱) در همین رابطه، فخر رازی در ذیل آیه شریفه و مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ ... (۲)

می‌گوید: اشکال کرده‌اند که در زمان اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس از عرب، مسلمان نبود و همچنین غیر عرب که در ذریه ابراهیم و اسماعیل نبودند. آنگاه پاسخ می‌دهد:

قال القفال: «إنه لم يزل الرسل من ذرية إبراهيم و قد كان في الجاهلية زيد بن عمرو بن نفيل و قس بن ساعدة و يقال عبد المطلب بن هاشم جد رسول الله صلی الله علیه و آله و عامر بن الظرب كانوا على دين الإسلام يقرون بالابدأ و الاعادة و الثواب و العقاب و يؤخرون الله تعالى و لا يأكلون الميتة و لا يعبدون الأوثان». (۳) درباره عظمت هاشم، جد دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری از مورخان، شواهدی بیان کرده‌اند که بیانگر مجد، عظمت، جود، بخشش و نیز ایمان استوار و توحید اوست. از جمله این شواهد، خطبه هر ساله او، در آغاز ماه ذی حجه است.

حلبی در سیره‌اش می‌نویسد:

«كان هاشم يحمل ابن السليل و يؤمن الخائف و اذا أهل هلال ذی الحجّة قام صبيحة و اسند ظهره الى الكعبة من تلقاء بابها و يخطب و يقول في خطبة، يا معشر قريش، انكم جيران بيت الله تعالى، أكرمكم الله تعالى بولايته و خصّكم بجواره دون بني اسرائيل و انه يأتيكم زوار الله يعظّمون الله بيته فهم اضيافه ...»

«آنگاه می‌گفت: من حلال‌ترین و پاکیزه‌ترین دارایی‌ها را که از ظلم به دست نیامده و در آن قطع رحم نشده و غضب نیست، آماده کردم و اگر توان داشتم تمام هزینه‌ها را خود به عهده می‌گرفتم ولی اکنون شما نیز پاک‌ترین اموال و حلال‌ترین آن‌ها را برای این مهم کنار بگذارید ...» (۴) این خطبه در مصادر دیگر نیز با اندک اختلافی آمده است. (۵) برای اثبات ایمان دیگر اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر شواهد تاریخی می‌توان به جمله‌ای

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۶

۲- بقره، ۱۲۸.

۳- تفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۶۸

۴- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۷

۵- ر. ک. به: السیره النبویه، سید احمد زینی احلان، ص ۱۹؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۳

ص: ۱۸۱

استناد جست که بیانگر رواج دین توحید در سرزمین مکه، پیش از عمرو بن لُحی بوده است. بنابراین، ایمان آنان نیز از این شهادت تاریخی معلوم می‌شود.

حلبی می‌نویسد:

«تظافت نصوص العلماء علی أن رفض عبادة الأصنام الی زمن عمرو بن لُحی فهو أول من غیر دین ابراهیم و شرع للعرب الضلالات».
(۱) و این مضمون از رسول الله صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. (۲) و قبل از زمان وی، لیبک، مشهور و متعارف میان مردم این گونه بود.

«لَيْبِكُ، اللَّهُمَّ لَيْبِكُ، لَيْبِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكُ...»

و به خوبی روشن است، وقتی که شعار تمامی مردم، شعار توحید و دین آنها عبادت خدای واحد و طرد و رفض بت‌ها بوده است و سران این قوم و بزرگان هم از برجستگان همین طریقت بوده و دارای همین شیوه می‌باشند و می‌دانیم که اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله غالباً از بزرگان قوم خویش بوده‌اند.

درباره جد دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کعب بن لؤی که نزدیک به پانصد سال قبل از رسول الله می‌زیسته، نیز نقل شده است:

فكانت القریش تجتمع الی کعب، ثم يعظّم و يذکّرهم بمبعث النبى و يعلمهم بانّه من ولده و يأمرهم بإتباعه و يقول: سیأتی لحرکم نبأ عظیم و سیخرج منه نبی کریم و ینشد أبیاتاً آخرها:

علی غفلة یأتی النبى محمّد فیخبر أخباراً صدوقاً خیرها (۳)

ادله معارض

گروهی برای اثبات کفر پدران رسول گرامی اسلام، به برخی از آیات و روایات استناد کرده‌اند، اکنون به بررسی این ادله می‌پردازیم:

۱. آیاتی که دلالت می‌کند پدر ابراهیم کافر بوده است:

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ

۱- همان، ص ۱۰

۲- همان.

۳- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۵؛ السیره النبویه، زینی دحلان، ج ۱، ص ۹؛ مضمون آن در نهایتاً الارب، ج ۱، ص ۳۳، آورده شده است.

ص: ۱۸۲

لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ... (۱)

و نیز و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَأُ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲).

و نیز و أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ ... (۳)

در ادامه آیه اخیر، ابراهیم به آزر وعده استغفار می‌دهد و در آیه ۸۹ سوره شعراء خبر می‌دهد که ابراهیم به این وعده عمل کرده است. آنجا که می‌گوید: وَأَغْفِرُ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ و برخی از مفسران این عمل را صورت دعا و دعایی ظاهری شمرده‌اند؛ زیرا در ادامه دعا تصریح می‌کند که او ضال و گمراه بوده است و روز قیامت هم چیزی جز قلب سلیم سود نمی‌دهد.

در آیه ۱۱۴ سوره توبه خبر می‌دهد که ابراهیم چون از اصرار او بر کفر آگاهی یافت، از او تبری جست آنجا که می‌فرماید:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ* وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ...

این آیات، دارای شواهد و قرائنی است که نشان می‌دهد همه در اوائل عمر حضرت ابراهیم بوده‌است؛ زیرا در ادامه می‌گوید: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. (۴)

و قرآن خبر می‌دهد که چون از آنان جدا شد و تبری جست، خداوند به او فرزندانان عنایت کرد؛ فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ... (۵)

ولی در پایان عمر و پس از بنای کعبه می‌بینیم ابراهیم برای پدر خود دعا می‌کند و می‌گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ، ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ. (۶)

با توجه به مطالب پیشگفته، به خوبی روشن می‌شود که فرد نخست که او از با عنوان «اب» یاد می‌شد، با فرد دومی که از او به عنوان «والد» نام برد، یکی نیستند؛ زیرا قرآن با

۱- توبه: ۱۱۴

۲- انعام: ۷۴

۳- مریم: ۴۲

۴- شعرا: ۸۳

۵- مریم: ۴۹

۶- ابراهیم: ۴۱

ص: ۱۸۳

صراحت تمام خبر داد که پیامبر برای مشرک استغفار نمی‌کند و استغفار قبلی که در اوائل عمر بود، به علت وعده داده شده و چنانکه گفتیم صوری بوده است. (۱) این استدلال قرآنی به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «ابی» و «ابت» پدر ابراهیم نبوده است. افزون بر این، شواهد و قرائن تاریخی بسیاری است که مفسران به آن اشاره کرده‌اند و با اختصار برخی نمونه‌ها را ذکر می‌کنیم:

شیخ الطائفه طوسی می‌نویسد:

قال الزجاج: لا خلاف بين أهل النسب أن اسم أبي إبراهيم تارُخ و الذی فی القرآن، يدل علی أن اسمه آزر ... و الذی قاله الزجاج یقوی ما قاله أصحابنا أن آزر كان جدّه لأمه أو كان عمّه لأنّ أباه كان مؤمناً...

وی سپس ادله‌ای بر ایمان پدر ابراهیم ذکر می‌کند و در پایان می‌گوید:

در این مسأله شیعه دارای ادله‌ای است که بحث رابه واسطه ذکر آن طولانی نمی‌کنیم تا از هدف کتاب که تفسیر است، خارج نشویم. (۲) مفسر بزرگ طبرسی می‌نویسد:

اسم پدر ابراهیم تارُخ بوده است. زجاج گفته است میان نسب شناسان، هیچ اختلافی نیست که نام پدر ابراهیم تارُخ بوده است ... و این سخن تقویت کننده قول شیعه است که می‌گویند، آزر جد مادری ابراهیم یا عموی وی بوده است. (۳) علامه آلوسی در تفسیر خود آورده است:

«والذی عوّل علیه الجَمّ الغفیر من أهل السنّه إن آزر اسم لعمّ ابراهیم و جاء اطلاق الأب علی العمّ فی قوله تعالی: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِنَبِيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ ... و عن محمد بن كعب القرظی أنّه قال: الخال والد و تلا هذه الآیة و فی الخبر: ردّوا علیّیّ أبی العباس».

وی سپس استدلال قرآنی گذشته را به تفصیل بیان می‌کند و ضمن بیان آیه شریفه:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ... می‌گوید:

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۲

۲- التبیان، ج ۴، ص ۱۷۵

۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۲

ص: ۱۸۴

فإنه يستنبط من ذلك، أن المذكور في القرآن بالكفر، هو عمه، حيث صرح في الأثر الأول أن الذي هلك قبل الهجرة، هو عمه و دلّ الأثر الثاني على أن الإستغفار لوالديه كان بعد هلاك أبيه بمدّة مديدة، فلو كان الهالك هو أبوه الحقيقي لم يصح منه هذا الإستغفار أصلاً، فالذي يظهر أن الهالك هو العمّ الكافر المعبر عنه بالأب مجازاً و ذلك لم يستغفر له بعد الموت و أنّ المستغفر له أنّما هو الأب الحقيقي و ليس بأزر و كان في التعبير بالوالد في آية الإستغفار و بالأب في غيرها، إشارة الى المغاير.

و من الناس من احتجّ على أن آزر ما كان والد ابراهيم بأنّ هذه دالّة على أنّه شافهه بالغلظة و الجفاء و مشافهه الأب بالجفاء لا يجوز».

(۱) فخر رازی نیز این استدلال را در تفسیر کبیر خود در جلد ۲۴، صفحه ۱۷۴ و جلد ۱۳، صفحه ۳۸، بیان کرده است.

سیوطی در تفسیر خود آورده است:

«أخرج ابن أبي شيبة و عبد بن حميد و ابى جرير و ابن المنذر و ابن ابى حاتم عن مجاهد قال: آزر لم يكن بأبيه ... و أخرج ابن أبي حاتم عن السدي قال: اسم أبيه تارخ و أخرج ابن المنذر عن ابن جريج في قوله: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ ...، قال: ليس آزر أبيه ... و أخرج ابن أبي حاتم و ابوالشيخ عن ابن عباس ... يقول انّ أبا ابراهيم لم يكن اسمه آزر و أنّما اسمه تارخ». (۲) حلبی در سیره‌اش ضمن استدلال بر ایمان پدران پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به آیه شریفه و تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ می نویسد:

«لا يقال، يعارض جعل الساجدين عبارة عن المؤمنين، انّ من جملة آبائه آزر و والد ابراهيم و كان كافراً لأننا نقول اجمع اهل الكتابين على أن آزر كان عمه و العرب تسمي العم اباً كما تسمي الخالة اماً، فقد حكى الله عن يعقوب أنه قال: آبائي ابراهيم و اسماعيل و معلوم أنّ اسماعيل أنّما هو عمه».

۱- تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۱۹۵

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳

ص: ۱۸۵

وی سپس بیان می‌کند که ابراهیم در آخر عمر برای پدرش استغفار کرد. پس معلوم می‌شود آزر پدر وی نبوده است. (۱) روایات معارض

مسلم در صحیح خود، ضمن نقل جریان یکی از اصحاب که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وضعیت پدر کافر خود پرسید، حضرت در پاسخ وی فرمود:

«انَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». (۲)

در سند این روایات حماد بن سلمه است که علمای رجال درباره حفظ و دقت او در روایت برخی سخن‌ها گفته‌اند و گروهی گفته‌اند: «وَقَعَ فِي أَحَادِيثِهِ مَنَاقِيرٌ دَسِيهَا، رِبِيعَةٌ فِي كِتَابِهِ»؛ «در احادیث حماد، احادیث غیر قابل پذیرش وجود دارد که آن‌ها را ربیعۀ به کتاب‌های حماد افزوده است.» (۳) مشکل دیگری که در این روایت وجود دارد، آن است که بنابراین حدیث، کسانی که در دوران فترت از دنیا رفته‌اند، اهل عذاب جهنم‌اند و حال آنکه صریح قرآن می‌گوید: ... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا. سیوطی در اشعار زیبایی که در پایان این مقاله خواهد آمد، می‌گوید:

تمامی شافعیان بلکه همه اشعریان عقیده دارند، آنان که در دوران فترت و قبل از بعثت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرده‌اند، بخشیده می‌شوند و مورد مغفرت الهی قرار می‌گیرند؛ زیرا در دورانی زندگی می‌کرده‌اند که امکان دسترسی به وحی الهی و دین خدا نبود و دارای عناد و لجاجت با خدای متعال و دین او نبودند. بنابراین، بر اساس آیات قرآن کریم، نباید دچار عذاب شوند، مگر آنکه کسی قائل شود همه آنان که در عصر فترت بوده‌اند، بخشیده شده‌اند ولی تنها پدر و مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجداد او معذبند؟!

عجلونی در کشف الخفا نیز این استدلال را بیان کرده، می‌گوید:

تمامی اشعریان و اهل کلام و اصول به مغفور بودن کسانی که قبل از بعثت در دوران فترت از دنیا رفته‌اند، قائل هستند، افزون بر اینکه دلائل بسیاری بر ایمان اجداد رسول خدا هست و نیز روایاتی است که خداوند پدر و مادر پیامبر را به دنیا برگرداند تا ایمان آورند. (۴)

۱- السیره الخلیبه، ج ۱، ص ۲۹

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۱۵

۳- السیره الخلیبه، ج ۱، ص ۵۱؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۷

۴- کشف الخفاء، ج ۱، ص ۶۱

ص: ۱۸۶

نظیر این روایت، روایت دیگری است که برخی آورده‌اند و گفته‌اند:

«أُمِّي وَ أُمَّكَ فِي النَّارِ» (۱)

که با پاسخی به روایت اول جواب این روایت نیز واضح و آشکار است.

ثعالبی در بیان آیه شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ...** (۲)

آورده است که عدی بن حاتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد با توجه به اینکه پدرم حاتم طائی اهل بخشندگی و دسگیری ضعیفان و رسیدگی به محرومان بود، وضعیت او در عالم دیگر چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر تو و پدر من و پدر ابراهیم خلیل در آتش‌اند، آنگاه در این رابطه این آیه شریفه نازل شد: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ...**

این روایت نیز از جهات مختلفی مخدوش بوده و آثار جعل و وضع بر آن نمایان است.

اولاً: چنانکه محقق کتاب در حاشیه آن یادآور شده است، این آیه هرگز قابل تطبیق بر پدر پیامبر و نیز حاتم طائی نیست؛ زیرا آن‌ها در زمان اسلام نبودند تا «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کنند و هیچ کس نیز چنین اتهامی را متوجه آنان نکرده است.

بسیار روشن است که آیات، مربوط به کسانی است که در زمان بعثت بوده‌اند و با رسول گرامی اسلام مبارزه می‌نمودند.

ثانیاً: پیشتر با دلایل فراوان اثبات کردیم که پدر ابراهیم خلیل در آتش نیست. آزر جدّ مادری یا عموی حضرت ابراهیم بوده است. بنابراین، اگر اصل روایت ثابت می‌بود، باید با این قرینه کلمه «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نمود، ابولهب است.

روایات دیگری نیز در این رابطه ذکر شده که در کتب مفصل مورد بحث و بررسی و مناقشه قرار گرفته است و ما برای رعایت اختصار از آن می‌گذریم.

آنچه مایه شگفتی است، این است که همه فرق و ادیان در ذکر فضایل و مناقب انبیا و نیز کسانی که آنها را از اولیای خدا می‌دانند، سعی و تلاش وافر دارند و حتی محدّثین اسلامی نیز در کتاب فضائل، که در باره فضائل و مناقب صحابه است، سخت‌گیری که در سایر ابواب دارند، اعمال نمی‌کنند، ولی برخی نسبت به اجداد رسول الله صلی الله علیه و آله با این همه دلایل و شواهد، چطور اصرار دارند که عیب بزرگ «کفر و شرک» را برای آن‌ها اثبات کنند.

این همه، در حالی است که برای اثبات ایمان حنفا؛ مانند ورقه بن نوفل و امثال او

۱- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۱۹۴

ص: ۱۸۷

تنها به نقل برخی مورّخین اکتفا می‌شود.

براستی مخالفت ورزیدن با این همه دلایل و شواهد و اصرار و عناد ورزیدن درباره ایمان پدران رسول صلی الله علیه و آله، می‌تواند چه دلیل قانع کننده‌ای داشته باشد؟

اکنون در پایان این مقاله، اشعار زیبای عالم بزرگ اهل سنت «جلال‌الدین سیوطی» را، که در آن بر عقیده ایمان اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله پای فشرده و اشاره‌ای به ادله آن‌ها کرده و به برخی اتهامات پاسخ گفته است، می‌آوریم:

انّ اللّٰدی بعث النّبّیّ محمداً انجی به الثقلین ممّا یجحف

و لامّه و اّیبه حکم شائع ابداه اهل العلم فیما صنّفوا

فجماعه اّجروهما مجری الذی لم یأته خبر الدعاة المسعّب

و الحکم فیمن لم تجئه دعوۀ ان لا عذاب علیه حکم مؤلف

فبذاک قال الشافعیۀ کلّهم و الشعیریۀ ما بهم متوقف

و بسورۀ الإسراء فیها حجۀ و بنحو ذا فی الذکر آی تعرف

و لبعض اهل الفقه فی تعلیله معنی أرق من النسیم و أطف

اذ هم علی الفقر الذی ولدوا و لم یظهر عناد منهم و تخلف

و نحا الإمام الفخر رازی الوری معنی به للسامعین تشنف

قال الاولی ولدوا النّبّیّ المصطفی کلّ علی التوحید اذ یتحفف

هو من آدم الی اّیبه عبداللّٰه ما فیهم أخو شرک و لا مستنکف

فالمشکون کما بسورۀ توبۀ نجس و کلّهم بطهر یوصف

و بسورۀ الشعراء فیہ تقلّب فی الساجدین فکلّهم متحنف

هذا کلام الشیخ فخرالدین فی أسرارہ هطلت علیه الازرف

فجزاه ربّ العرش خیر جزائه و جباه جنات النعیم تزخرف

فلقد تدین فی زمان الجاهلیۀ فرقه دین الهدی و تحفوا

زیدبن عمرو و ابن نوفل هکذا الصدیق ما شرک علیه یعنف (۱)

و جماعۀ ذهبوا الی اّحیائه ابویه حتّی امنا لا خوفوا

هذا مسالک لو تفرد بعضها الکفی فکیف لها اذا تتألف

۱- به نقل از کشف الخفاء، عجلونی.

ص: ۱۸۸

و بسحب من لا یرتضیها صمته ادباً ولکن این من هو منصف

کتبی که در این باره بحث کرده یا افزون بر آنچه گفته شد، روایاتی را ذکر کرده‌اند که بر ایمان اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد، عبارتند از:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به بعد.

۲. مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عمّه اَبی طالب، محمد حسین کرکانی.

۳. الصحیح من سیره النبی صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۱۹۰ به بعد.

۴. اوائل المقالات، شیخ مفید.

۵. خصائص الکبری، سیوطی.

۶. بلوغ المأرب فی ایمان آباء النبی و اَبی طالب، برزنجی شافعی.

۷. کشف الخفاء، عجلونی.

۸. نهاية الارب، ج ۲، بحث انساب النبی صلی الله علیه و آله.

پی نوشت‌ها:

صحابه و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

محمدتقی رهبر

سخن از توسل و تبرک و مشروعیت آن، مطلبی است که از دیدگاه عقل و شرع، باید از بدیهیات شمرده شود؛ زیرا نه عقل مانع از آن است که انسان مؤمن، با اعتقاد خالص به توحید خداوند، به مقدّسات این عالم تبرک جوید و به آنها احترام بگذارد و یا آنها را وسیله تقرب الهی قرار دهد و نه در میان ادله شرعی و نصوص قرآنی و روایی می‌توان دلیلی یافت که مشروعیت تبرک و توسل را زیر سؤال ببرد. افزون بر این، شواهد و دلایل بسیاری در کتاب و سنت وجود دارد که به تبرک و توسل توصیه کرده و آن را وسیله قرب به خداوند قرار داده است.

آیه کریمه: ... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... (۱)

با صراحت، دستور می‌دهد که بندگان پرهیزکار، برای راه‌یابی به مقام قرب ربوبی، از وسیله‌ای استفاده کنند.

«وسيله»، به گونه مطلق ذکر شده و شامل هر شخص و هر چیز و هر عملی است که بتواند انسان را به خداوند نزدیک کند و کدامین وسیله برتر از اولیا و انبیا و امامان علیهم السلام؟! که اینان رابطه فیض میان خدا و خلق‌اند.

قرآن کریم آنجا که از یوسف صدیق علیه السلام سخن می‌گوید، تصریح دارد که یوسف پیراهن خود را برای پدرش یعقوب، که از فراق فرزند نابینا شده بود، فرستاد و گفت: آن را بر دیدگان وی نهند تا بینایی خود را بازیابد؛ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا ... (۲)

در برابر این بیان صریح قرآنی، کسی را چه رسد که بگوید: این منافی با

۱- مائده: ۳۵

۲- یوسف: ۹۳

ص: ۱۹۳

توحید است که پیراهن وسیله بینایی چشم نابینا شود؟! در این میان، مایه شگفتی است که این موضوع عقلی و نقلی را - که قرآن بر آن مهر تأیید می‌زند و صدها دلیل و روایت از سنت نبوی و ائمه طاهرین علیهم السلام و سیره صالحین در مشروعیت آن می‌توان یافت - گروه‌های متحجر و افراطی (وهابی) انکار کرده و تبرک و توسل را منافی با توحید خوانده‌اند و با این دستاویز پوچ و موهوم، بر شیعه تاخته‌اند که چرا به زیارت قبور امامان می‌روند و به آنان توسل می‌جویند و آثار پیامبر و امامان علیهم السلام را گرامی می‌دارند و یا با زیارت آنان از خدا حاجت می‌طلبند!؟

افزون بر دانشمندان شیعه، از علمای عامه و اهل سنت نیز با ذکر مستندات روایی و دلایل معتبر تاریخی، تبرک و توسل و زیارت قبور اولیا را مشروع دانسته و بدان توصیه کرده و خود در عمل به آن مبادرت ورزیده‌اند که این پاسخ دندان‌شکنی است به گروه‌های افراطی و قشری که از بسیاری مسائل ضروری و وظایف حتمی، که حیات امت اسلام بدان وابسته است، روی برتافته و نیروهای فکری و علمی را مصروف بحث‌های بی‌حاصل و تفرقه افکن نموده‌اند و بدون هیچ دلیل عقلی و شرعی، بر طایفه عظیمی از امت مسلمان هجوم تبلیغاتی آورده و صدها کتاب و رساله و مقاله در این مورد نوشته و منتشر کرده‌اند و به اختلاف میان جامعه اسلامی دامن زده‌اند.

پاسخگویی به کسانی که این حرکت و هجوم تبلیغاتی را راه انداخته‌اند، از وظایف عالمان متعهدی است که احساس مسؤولیت کرده و در این باره کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته و نشر داده‌اند. از آنجا که روشنگری در موسم حج و حرمین شریفین، می‌تواند از معتقدات اسلامی و شیعی رفع ابهام کند، لذا آگاهی بیشتر به این آثار مکتوب، به ویژه اظهارات برادران اهل سنت و عالمان آزاد اندیش آنان در این مورد، برای روحانیان محترم و زائران گرامی می‌تواند سودمند و مغتنم باشد و ترجمه و برگردان حاضر، در راستای این هدف سامان یافته است.

مؤلف محقق، محمد طاهر کردی، که از دانشمندان و مؤلفان اهل سنت است، در کتاب خود «تبرک الصحابه باثار رسول الله» صلی الله علیه و آله به موضوع تبرک پرداخته و مشروعیت آن را از طریق روایات نبوی، که به تواتر معنوی می‌رسد، مورد تأکید قرار داده و از سیره صحابه، شواهدی آورده است که برگردان آن با پاره‌ای حذف و اصلاحات، تقدیم خوانندگان گرامی فصلنامه «میقات حج» می‌گردد: «مترجم»

ص: ۱۹۴

آثار رسول الله صلی الله علیه و آله و تبرک صحابه

ستایش آفریدگار جهانیان را و درود بر پایان‌بخش رسالت‌داران و خاندان و یاران و پیروانش!

در رساله حاضر- که در موضوع خود نمونه و آرام‌بخش دل مؤمنان است- روایاتی را با اسناد صحیح آورده‌ام که گواه است صحابه پیامبر به آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله تبرک جسته‌اند؛ همانگونه که آیات قرآن از منزلت والای پیامبر صلی الله علیه و آله و نام بلند و جایگاه رفیع او سخن گفته و این فضیلتی است که خداوند حضرتش را بدان اختصاص داده و با وجود مبارکش سلسله نبوت را به پایان می‌برد و با مقام محمود، در روز باز پسین گرامی داشته است.

از خداوند بزرگ می‌خوهم که این نوشتار را، برای آنان که دارای قلب سلیم‌اند، سودمند گرداند و پاداش آن را برای روز جزا و جوار ربّ العالمین و بهشت برین، که فوز عظیم است، ذخیره سازد. این است فوز عظیم و اوست بهترین بخشنده کریم. این رساله را در سال ۱۳۷۶ ه. ق. در مکه مکرمه نکاشتم و برای نخستین بار در سال ۱۳۸۵ به چاپ رساندم و در سال ۱۳۹۴ برای چاپ دوم آماده ساختم و خدای را بر این توفیق سپاس می‌گویم.

تبرک به آثار پیامبران علیهم السلام، از دیرباز یک سنت بوده که در آثار و اخبار پیشینیان آمده است. روایت کرده‌اند که در دوران خلیفه عباسی «متقی لله»، در سال ۳۳۱ هجری پادشاه روم نامه‌ای به او نوشت و از وی خواست دستمالی را که در کنیسه رهبان نگهداری می‌شود و به عقیده آنها حضرت مسیح علیه السلام آن را به صورت خود مالیده و تصویر وی در آن منعکس است، برای او بفرستد و متعهد شد که اگر این دستمال را بفرستد، ده هزار از اسیران مسلمان را آزاد کند. با آمدن این نامه، خلیفه فقها را فراخواند و از آنها در این خصوص استفسار کرد و آنان فتوا دادند که دستمال را برای او بفرستد و او چنین کرد و بدینگونه اسرای مسلمان آزاد شدند. (۱) شک نیست که آثار رسول الله صلی الله علیه و آله، که برگزیده خلق خدا و برترین پیامبران است،

ص: ۱۹۵

قابل اعتمادتر و مشهورتر و بابرکت‌تر است و بدین‌سان شایان توجه و تبرک بیشتری خواهد بود و ما بسیاری از صحابه را شاهدیم که به تبرک به این آثار و اهتمام به گردآوری آنها، اجماع کرده و به درج و جمع آن مبادرت کرده‌اند. آنان هدایت‌گران و هدایت‌شدگان و پیشوایانی بودند که به موی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آب وضو و لباس آن حضرت و لمس بدن مبارکش و دیگر آثار شریف آن بزرگوار تبرک جسته و اخبار صحیح اینها را از پیشینیان صالح روایت نموده‌اند. بدین‌سان تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله سنت صحابه بوده و از آن پس، تابعین و صالحان، راه آنان را پیموده‌اند. تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله، در زمان خود آن حضرت رایج بوده و ایشان هیچ‌گاه از آن نهی نکرده، بلکه تأیید نموده و بر آن صحه گذاشته‌اند، که این خود دلیل قاطع بر مشروعیت تبرک است و اگر جز این بود، از آن نهی می‌کرد و امت را بر حذر می‌داشت.

همچنین اخبار صحیح و اجماع صحابه بر مشروعیت آن دلالت دارد و نیز بر قوت ایمان و علاقه شدید صحابه و ولایت و اطاعت آنان نسبت به پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله همانگونه که شاعر می‌گوید:

امرّ علی الدیار دیار سلمی أقبّل ذا الجدار و ذا الدیارا

فما حبّ الدیار شَعْفَنَ قلبی و لكن حبّ من سكن الدیارا (۱)

«بر دیار سلمی می‌گذرم و دیوارهای آن را می‌بوسم،

محبت سرزمین قلب مرا شیفته نساخته، بلکه محبت آن کس که ساکن آن سرزمین است، دل از من برده است.»

خواننده گرامی در این رساله خواهد دید حوادث و رخدادهایی که احادیث صحیح آورده است، بر تبرک صحابه و تابعین و نسل‌های بعدی، به آثار گرانقدر نبوی دلالت دارد.

از جمله آنهاست روایتی که از غزوه بدر به ما رسیده است:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان صفوف سپاهیان قدم می‌زد، چوبی در دست داشت و به وسیله آن، صف‌ها را مرتب می‌کرد، در این میان چوب دستی به شکم

۱- این شعر را به مجنون عامری نسبت داده‌اند که بر دیار لیلی می‌گذشت و می‌سرود.

ص: ۱۹۶

«سوادبن غزیه» همپیمان بنی‌نجار که در خارج صف بود، اصابت کرد و بدین‌وسیله او را در صف وارد نمود. در این حال سواد عرضه داشت:

یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرا به درد آوردید، شما به حق و عدل برانگیخته شده‌اید. اجازه دهید آن را قصاص کنم. پیامبر علیه السلام پیراهن خود را بالا زد و فرمود: قصاص کن.

در این حال سواد پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت و شکم مبارک آن حضرت را بوسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا چنین کردی؟!

پاسخ داد: ای پیامبر خدا، در وضعیت دشواری هستیم، شاید آخرین دیدار ما با شما باشد، خواستم بدنم با بدن شما تبرک شود. پیامبر در حق وی دعا کرد. (۱) بنگرید این اعتقاد راسخ و محبت‌بی‌مانند را از صحابه نسبت به آن پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله که این ارادت و محبت از دیرباز نسبت به آن حضرت، و حتی پیش از رسالت، مشهود بوده است. در جوانی لقب «امین» به او دادند و خدایش برانگیخت تا مردم را از ظلمت بیرون آورد و به نور و روشنایی راهبری کند و با معجزات آشکار تأیید کرد تا محبت مؤمنان را افزون سازد و علاقه آنان را مستحکم نماید؛ چرا چنین نباشد، در حالی که اوست رسول خدا و خلیل و برگزیده او. این محبت عمیق و ارادت بی‌مانند، تا بدانجا بود که وقتی در صلح حدیبیه، قریش «عروه بن مسعود ثقفی» را که بزرگ اهل طائف بود، خدمت آن حضرت فرستادند و او رفتار صحابه را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دید، که هرگاه وضو می‌گرفت، گردآمده و جهت گرفتن آب وضویش و تبرک به آن، سر و دست می‌شکستند و قطرات آب را به سر و صورت می‌کشیدند و هنگام سخن گفتن، صدایشان را فرو می‌نهادند و با تواضع تمام سرها را به زیر می‌افکندند، عروه چون این بدید، نزد قریش برگشت و به آنان گفت: ای گروه قریش، به خدا سوگند من به دربار کسری و قیصر با آن عظمتی که داشتند، رفته‌ام. زمامداری را ندیده‌ام که مانند محمد صلی الله علیه و آله در میان قوم خود اینگونه محبوبیت داشته باشد. قومی را دیدم که هرگز حاضر نیستند دست از او بردارند. پس به فکر کار خود باشید و اگر راه رشد و هدایت را به شما بنمایند، بپذیرید. من به شما نصیحت می‌کنم، بیم آن دارم که در معارضه با او دستخوش شکست و ذلت شوید.

۱- این داستان به گونه‌های دیگری نیز نقل شده که پیام و مفهوم همه آن‌ها یکی است.

ص: ۱۹۷

یاران صادق پیامبر صلی الله علیه و آله اینگونه نسبت به حضرتش ابراز علاقه و محبت می نمودند. دیگر مسلمانان نیز در هر زمان و مکان دوستدار او می باشند، بیش از آنکه دوستدار جان و مال و فرزندان هستند. محبت وی را بر همه چیز ترجیح می دهند و با عشق تمام به آثار شناخته شده آن حضرت تبرک می جویند ... تبرک به آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- بخاری در صحیح، باب «خاتم نبوت» به اسناد خود از جعید بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت:

«خاله من شرفیاب محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. مرا با خود برد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، فرزند خواهرم آسیب دیده است (و شفای او را می خواهم)، آن حضرت دست بر سر من کشید و دعا کرد و برای من خیر و برکت خواست و وضو گرفت و من از آب وضوی آن حضرت نوشیدم ...» (۱) از گفته این صحابی که می گوید: از آب وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشیدم، می توان برای مشروعیت تبرک استفاده کرد.

۲- همچنین بخاری در باب «صفات پیامبر» روایتی را از قول «ابی جحیفه» آورده که گفت:

«پیامبر در ابطح بود و برای آن حضرت خیمه‌ای سرپا کرده بودند، در این حال بلال اذان نماز را سرود و سپس مانده آب وضوی پیامبر را آورد، مردم هجوم آورده آن را گرفتند (و بدان تبرک جستند)». (۲) بخاری این حدیث را در جای دیگر کتاب خود در باب «جواز استعمال آب وضوی غیر» آورده است. (۳) ۳- و نیز بخاری در کتاب «لباس» به اسناد خود از «ابوجحیفه» آورده که گفت:

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۶۱، ۳۵۴۱

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۵۶۷

۳- همان، ج ۱، ص ۳۹۴

ص: ۱۹۸

«پیغمبر صلی الله علیه و آله را درخیمه‌ای سرخ رنگ، که از پوست تعبیه شده بود، زیارت کردم. بلال را دیدم که آب وضوی آن حضرت را همراه دارد و مردم برای تبرک به آن، با یکدیگر مسابقه می‌دادند، آن را به بدن خود می‌مالیدند و کسانی که به آن آب دسترسی نداشتند رطوبت دست دیگری را می‌گرفتند و به آن تبرک می‌نمودند» (۱). تبرک به نیم‌خورده آب آشامیدنی پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله موارد، تبرک اصحاب به نیم‌خورده آب آشامیدنی و یا آبی بود که آن حضرت دست‌های مبارک خود را در آن شستشو داده بود و تبرک به ظرف‌هایی که از آن آب می‌نوشتید.

۱- بخاری و مسلم در صحیح، از ابوموسی اشعری روایت کرده‌اند که گفت:

«پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در منزل جعرانه- میان مکه و مدینه- بودند و من شرفیاب محضر آن حضرت بودم، بلال نیز حضور داشت. مرد اعرابی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آیا به وعده‌ای که به من داده‌اید وفا می‌کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو را بشارت می‌دهم. عرض کرد: بیش از بشارت، بفرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله با حالی شبیه خشمگین روبه ابوموسی و بلال کرد و گفت: او بشارت مرا رد کرد! شما بشارت را بپذیرید. گفتند: پذیرفتم. آنگاه قدح آبی را طلبیدند و دست‌های خود را در آن شستند و با آب دهان خود تبرک نمودند و فرمودند: از این آب بنوشید و به صورت و گردن خود بمالید. آنها قدح را گرفتند. امّ سلمه از پشت پرده صدا زد: «مقدار باقیمانده آن را به مادرتان بدهید. آنها بخشی از آن را به وی دادند» (۲). این روایت را بخاری در کتاب «مغازی» در غزوه طائف آورده و مسلم در کتاب «فضائل صحابه»، ضمن احوالات ابوموسی اشعری ذکر کرده است.

۲- امّ ثابت، کبشه دختر ثابت خواهر حسان بن ثابت می‌گوید:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد. از مشگی که آویزان کرده بودیم در حالت ایستاده آب نوشید. من از جای برخاستم و آن قسمت را که پیامبر با دهانشان

۱- همان، ج ۱۰، ص ۳۱۳، و ۱، صص ۵۷۵-۵۷۶

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۴۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۳

ص: ۱۹۹

تبرک نموده بودند بریدم.

ترمذی می‌گوید: این روایت، نیکو و صحیح است. (۱) شارح این حدیث، مؤلف کتاب «ریاض الصالحین» می‌نگارد: «آن قسمت از مشگ را که با دهان پیامبر صلی الله علیه و آله تماس داشته، به این منظور جدا کرده که برای همیشه نگهدارد تا از بین نرود و به جایگاه دهان آن حضرت تبرک جوید. بدینگونه، صحابه به آشامیدن باقیمانده ظرف آشامیدنی پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزیدند.»

۳- در صحیح بخاری، کتاب «نوشیدنی‌ها»، باب اول، ذیل عنوان «نوشیدن از ظرف آب پیامبر صلی الله علیه و آله» از قول عبداللّه بن سلام آورده، که گفت:

«به ابی برده گفتم: آیا نمی‌خواهی از ظرفی که پیامبر از آن آب نوشیده است، تو را آب دهم؟» و نیز بخاری در همین باب به اسناد خود از قول سهل بن سعد ساعدی رحمه الله حدیثی را نقل کرده که در بخشی از آن چنین آمده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی ساعده حضور پیدا کرد و نشست و یاران شرفیات محضر او شدند. آن حضرت رو به سهل کرده، فرمود:

ای سهل، برای ما آب خوردن بیاور. سهل قدحی را آورد و از آن به آنها آب داد.»

ابوحازم گوید:

«سهل این قدح را آورد و ما با نوشیدن آب از آن، تبرک نمودیم چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوشیده بود.» سپس می‌افزاید:

«بعدها عمر بن عبدالعزیز از سهل خواش کرد که آن قدح را به او هدیه کند و او آن را به وی بخشید.» (۲) مسلم نیز این روایت را در کتاب «آشامیدنی‌ها» آورده است. (۳)

۱- صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۲۷۰

۲- صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۹۸ و ۹۹

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۹۱

ص: ۲۰۰

قرطبی در «مختصر بخاری» گوید:

در برخی نسخه‌های قدیمی بخاری چنین آمده است:

ابو عبدالله بخاری گفت: آن قده را در بصره دیدم و از آن آب نوشیدم؛ از جمله اموال موروثی نضر بن انس بود که به هشتصد هزار خریداری شده بود...»

۴- و نیز بخاری در باب «شرب مبارک» با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت:

«همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، وقت نماز عصر رسید و جز اندکی آب نداشتیم، آن را در ظرفی ریخته نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم، آن حضرت دست خود را در آن آب نهاد و انگشتان خود را گشود و گفت: بشتابید به وضو! و برکت از خدا است.

در این حال دیدم که از میان انگشتان دست پیامبر صلی الله علیه و آله آب جاری شد و همه از آن آب وضو گرفتند و نوشیدند و من نیز سیر نوشیدم و می‌دانستم که این مایه برکت خواهد بود.»

«سالم بن ابی جعد» گوید:

«از جابر پرسیدم آن روز شما چند نفر بودید؟ پاسخ داد: هزار و چهار صد نفر بودیم.» (۱) روایات دیگری به این مضمون در کتب صحاح آمده است.

تبرک به مو و عرق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

روایات بسیار دیگری هست که دلالت می‌کند یاران به موی پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرق بدن مبارکش تبرک جسته و به آن شفا طلب می‌کردند؛ از جمله در روایت صحیح آمده که آن حضرت هرگاه سر خود را می‌تراشیدند، موی سر را به یکی از یاران؛ مانند ابوطلحه انصاری می‌دادند تا اصحاب به آن تبرک جویند.

انس بن مالک گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حلق (آرایشگر) سر او را می‌تراشید و اصحاب

ص: ۲۰۱

اطراف آن حضرت جمع شده بودند. آنان چیزی جز این نمی‌خواستند که هر تار موی آن حضرت به دست یکی از یاران بیفتد.» (۱)

بخاری از قول انس بن مالک نقل می‌کند:

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سر خود را می‌تراشید، طلحه نخستین کسی بود که موی آن حضرت را می‌گرفت.» (۲)

ابوعوانه در صحیح مطلب را با این عبارت آورده است:

«رسول الله صلی الله علیه و آله به حلاق می‌گفت: سر او را بتراشد، نیمی از آن (سمت راست) را به ابی‌طلحه می‌داد و نیمی از آن را به وی می‌سپرد تا میان مردم تقسیم کنند.»

همین معنا را مسلم از طریق ابی‌عینیه، از هشام بن حسن از ابن سیرین با این عبارت نقل می‌کند:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رمی جمره می‌کردند و قربانی خود را ذبح می‌نمودند، می‌گفتند نیمی از سر مبارکشان را بتراشند و ابوطلحه را طلب می‌کردند و آن را به وی می‌دادند، سپس نیم دیگر - سمت چپ - را می‌تراشیدند و به ابوطلحه می‌گفتند آن را در میان مردم تقسیم کند...» (۳) (۴) روایات دیگری با این مضمون در کتب صحاح وجود دارد که بنا به مفهوم آنها پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌داده موی سرشان را میان مردم تقسیم کنند و این امر و حرص مردم برای به دست آوردن یک یا دوتار موی پیامبر صلی الله علیه و آله، قوی‌ترین دلیل است بر اینکه تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله امری رایج و فراگیر میان یاران بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را امضا کرده و مورد تأیید قرار داده‌اند و تنها کسانی به انکار آن پرداخته‌اند که خلل در ایمانشان رخنه کرده است.

بخاری در صحیح، در خلال کتاب وضو، ذیل عنوان: «آبی که از موی انسان تراوش می‌کند» به اسناد خود از ابن سیرین نقل کرده که گوید:

«به عیبده گفتم: تعدادی از موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ماست که به وسیله انس یا خاندان او به دست ما رسیده است. او گفت: اگر یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۱۲

۲- بخاری، ج ۱، ص ۲۷۳

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۸، ر. ک. به: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۵۱ و منهاج نووی و مناسک کرمانی.

ص: ۲۰۲

باشد بیشتر دوست دارم تا اینکه همه دنیا و ثروتش را داشته باشم» (۱). این عبارت بخاری بود. اسماعیلی با عبارت دیگر نقل کرده که «یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله را بهتر از گنجینه‌های طلا و نقره دوست می‌دارم».

در روایات دیگر آمده است که تعدادی از موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه بوده، که آن را در جعبه‌ای نهاده بود و مردم برای شفای بیماری‌ها بدان تبرک می‌جستند و گاه آنها را در قده آب می‌نهادند و از آن می‌نوشیدند و گاه در طشتی نهاده و آن جعبه را در آن می‌نهادند و در آن آب می‌نشستند تا از بیماری شفا یابند. (۲) به نقل مسلم در ترجمه ابویوب انصاری، این عبارت آمده است، سعید بن مسیب گوید:

«ابویوب از محاسن پیغمبر صلی الله علیه و آله تعدادی با خود داشت. سعید به او گفت: با داشتن موی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درد و رنج نخواهی دید.» (۳) و نیز مسلم از قول «ثابت بنانی» روایت کرده که انس بن مالک یک تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله را به او داد و گفت:

«چون وفات کردم، آن را زیر زبان من بگذار و من چنین کردم و او را به خاک سپردند.»

در روایت بخاری آمده که انس بن مالک گفت:

«ام سلمه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرشی از پوست می‌گسترانید و گاه پیامبر صلی الله علیه و آله روی آن می‌خوابید و هرگاه بدن آن حضرت عرق می‌کرد، آن را در شیشه‌ای جمع‌آوری می‌کرد و چون انس را مرگ در رسید وصیت کرد که آن را با حنوط بیامزند و چنین کردند.» (۴) تبرک به مانده غذای پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایات آمده است که اصحاب، به مانده غذای پیامبر و به اثر انگشتان مبارک آن حضرت در ظرف غذا تبرک جسته و آن را مایه برکت می‌دانستند. (۵)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۷۳

۲- ر. ک. به: فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۵۳؛ قسطلانی، ج ۸، ص ۴۶۵

۳- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۸۹

۴- بخاری، ج ۱۱، ص ۷۰

۵- صحیح مسلم، باب الاشربه، ج ۳، ص ۱۶۲۳

ص: ۲۰۳

تبرک به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله

بخاری در کتاب آداب، در باب «حسن خلق و سخاوت»، از سهل بن سعد روایت کرده که گفت:

«یکی از بانوان مسلمان، ردایی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. سهل به اصحاب گفت: می‌دانید این ردا چیست؟ پاسخ دادند: عبايي است که حاشیه‌اش در آن بافته شده است. آن زن گفت: یا رسول الله این را آورده‌ام تا شما به تن کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله که به آن نیازمند بود، آن را گرفت و پوشید، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبا را در تن پیامبر صلی الله علیه و آله دید و گفت: چه زیباست! آن را به من بدهید در بر کنم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانعی ندارد. همین که پیامبر صلی الله علیه و آله از مجلس حرکت کرد، یاران آن مرد را نکوهش کردند و گفتند: کار خوبی نکردی و لباسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نیازمند بود از او درخواست کردی، در حالی که می‌دانستی اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی طلب کنند، بخل نخواهد ورزید. آن مرد گفت: می‌خواستم به وسیله آن متبرک شوم؛ چرا که با بدن پیامبر تماس داشته و بعداً کفن من شود.» (۱) این حدیث را بخاری در باب «جنائز» و آماده ساختن کفن، آورده است. آن مرد صحابی، که پیراهن را از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد، به گفته ابن حجر، عبدالرحمان بن عوف و به گفته بعضی، سعد بن ابی وقاص بوده است. علامه شیخ حسین مخلوف، مفتی پیشین دیار مصر در کتاب خود «فتاوی‌های شرعی و بحث‌های اسلامی» (۲) بعد از آنکه از غسل دادن جنازه زینب دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفته می‌نویسد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به زنانی که عهده‌دار غسل وی بودند، دستور داد که پس از غسل، پیامبر صلی الله علیه و آله را مطلع سازند. همین که غسل او تمام شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، ردای خود را به آنها داد تا بر بدنش بپوشانند و سپس کفن کنند.» (۳) نامبرده پس از ذکر این روایت می‌نویسد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله ردای خود را به آنها دادند و گفتند بدن زینب را با آن بپوشانند تا از برکت وجود مبارک آن حضرت، به وسیله لباس بهره‌مند شود و در آغاز به آنها

۱- صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۶۵

۲- فتاوی شرعی و بحوث اسلامی، ص ۳۵۷

۳- بخاری، کتاب الجنائز؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۳۵

ص: ۲۰۴

نداد بلکه پس از غسل داد تا فاصله‌ای نباشد و پس از تماس لباس با بدن پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله به بدن او پوشانده شود و تأثیر خود را بگذارد و این نشانه محبت و علاقه و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دخترش می‌باشد.» سپس می‌افزاید:

«این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی است بر مشروعیت تبرک به آثار صالحان.»

در روایت آمده است، احمد بن حنبل سه تار مو از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خود داشت که وصیت کرد وقتی او را کفن کردند، دو تار از آنها را بر دیدگانش بگذارند و یکی را بر دهانش و این به عنوان تبرک به آثار رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. داستان کعب بن زهیر و اهتمام او به نگهداری ردایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به وی داده بود معروف است. او از شعرای نامداری بود که پیش از مسلمان شدن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هجو کرده بود.

همین که مکه فتح شد، گروهی از مشرکین؛ از جمله «کعب» و برادرش «بجیر» که او نیز شاعر بود، از مکه گریختند، بعداً بجیر به مدینه آمد و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و به سخن آن حضرت گوش داد و اسلام اختیار کرد.

این خبر وقتی به برادرش کعب رسید، بر او گران آمد و اشعاری را برای وی فرستاد که او را در آن اشعار نکوهش کرده بود.

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و دستور داد هر کس کعب بن زهیر را یافت به قتل رساند و این هنگامی بود که آن حضرت از جنگ طائف برگشته بود. بجیر نامه‌ای به کعب نوشت و یادآور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خون تو را مباح نموده و اگر نیازی می‌بینی با پیامبر دیدار کن که او توبه کسانی را که از گذشته پشیمان باشند، می‌پذیرد و به اعمال قبل از اسلام مؤاخذة نمی‌کند.

کعب با آگاهی از این مطلب بر جان خود ترسید و قصیده‌ای در مدح رسول الله صلی الله علیه و آله سرود، رهسپار مدینه گشت و با مردی از «جهینه» که از پیش آشنایی داشت، همراه شد و او کعب را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و به او اشاره کرد که این پیغمبر صلی الله علیه و آله است. برخیز و از او امان بخواه، کعب از جای برخاست و آمد و رو به روی آن حضرت نشست و دست پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۲۰۵

را گرفت در حالی که حضرتش او را نمی‌شناخت. سپس عرض کرد: ای پیامبر خدا، من کعب بن زهیر هستم. فرمود: همان کسی که آن سخنان را سروده است؟ کعب رو به ابوبکر کرد و گفت:

شعری را که (در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله) سروده است بخواند ... آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا او در امان است. مردی از انصار از جای جست و گفت: یا رسول الله! اجازه دهید او را گردن بزنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او توبه کرده و از گذشته دست برداشته است. سپس کعب به خواندن قصیده معروف خود «بأنت سعاد...» مبادرت نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می‌داد تا به این بیت رسید:

انّ الرسول لثور يستضاء به مهند من سیوف الله مسلول (۱)

«پیامبر، آن شمشیری که در پرتو وجودش مردم نور و فروغ گیرند، شمشیر آبدیده و بزّان از شمشیرهای خدا.»

پیامبر صلی الله علیه و آله چون این را شنید، ردایی را که بر تن داشت بر او افکند، بعدها معاویه از کعب خواست آن ردا را به ازای دریافت ده هزار درهم به او ببخشد. اما کعب امتناع ورزید و گفت: احدی را در این ردا به خود ترجیح نمی‌دهم. همین که کعب در گذشت معاویه بیست هزار درهم برای بازماندگانش فرستاد و ردا را از آنان گرفت و این همان جامه‌ای است که نزد زمامداران ماند و خلفا در اعیاد آن را می‌پوشیدند و به گفته «شامی» (ابن حجر عسقلانی) آن جامه در حمله تاتار از میان رفت و اکنون اثری از آن نیست. (۲) تبرک به جایگاه جلوس و نماز پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن عمر هرگاه به یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌افتاد، می‌گریست و هرگاه به محل نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذشت دیده فرو می‌نهاد. به گفته بیهقی با سند صحیح «ابن عمر» آثار پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کرد و در هر مسجدی نماز خوانده بود حاضر می‌شد و در راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله طی کرده بود خود رهسپار می‌شد. او حج را ترک نمی‌کرد و چون به عرفه می‌آمد در جایی وقوف می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وقوف کرده بود. (۳)

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۵۲

۲- ر. ک. به: الاصابه، ج ۵، ص ۵۹۳

۳- ر. ک. الاصابه، ج ۵، ص ۱۸۶

ص: ۲۰۶

مالک در «موطأ» در باب دعا آورده است که:

«عبدالله بن عمر به قریه بنی معاویه، که یکی از قریه‌های انصار بود، وارد شد و گفت: آیا می‌دانید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کدام نقطه از مسجد شما نماز خوانده است؟

عبدالله بن عبدالله بن جابر گفت: آری و با دست خود به نقطه‌ای از مسجد اشاره کرد...» (۱) این روایت نشان می‌دهد که صحابه و تابعین از جایگاه نماز پیامبر صلی الله علیه و آله تفحص می‌کرد و با نماز خواندن در آن جایگاه تبرک می‌جسته‌اند.

در حدیث معراج آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامی که مرا بر براق نشانده و به معراج بردند، به سرزمینی رسیدم که نخلستان فراوان داشت، جبرئیل گفت: فرود آی، و نماز بگزار. نماز خواندم و سوار شدم. جبرئیل گفت: می‌دانی در چه مکانی نماز خواندی؟
گفتم: نه.

گفت: در (مدینه) طیبه نماز خواندی و بدانجا هجرت خواهی کرد. براق حرکت کرد، جبرئیل گفت: فرود آی و نماز بخوان، سپس گفت: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه! گفت: در طور سینا نماز خواندی، آنجا که شجره موسی قرار داشت و خدا با او سخن گفت.

براق حرکت کرد تا به مکان دیگر رسیدیم. جبرئیل گفت: فرود آی، نماز بخوان.

نماز خواندم، جبرئیل گفت: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت در «بیت لحم» نماز خواندی، جایی که عیسی بن مریم تولد یافت...» (۲) از این روایت استفاده می‌شود که هر جا اثری از پیامبران علیهم السلام یافت شود، آنجا نماز خواندن مطلوب و متبرک و محترم است؛ به‌ویژه آنکه به پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ما از امت اویم، منسوب باشد. در روایت آمده است:

«صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کردند که در خانه‌های آنها نماز بخواند و خانه‌هایشان تبرک شود».

۱- موطأ، ج ۱، ص ۲۱۶

۲- سیبیل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۸۰

ص: ۲۰۷

بخاری در کتاب نماز آورده است:

«عتبان بن مالک از آن حضرت درخواست کرد که در محلی از خانه او نماز بگذارد تا آنجا را مصلای نماز قرار دهد؛ زیرا به دلیل ضعف بینایی و بیم سیل نمی‌توانست در مسجد نبوی حاضر شود، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه او آمد و گفت: دوست داری در کدام نقطه نماز بخوانم، او به نقطه‌ای از خانه‌اش اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند و جمعی به آن حضرت اقتدا کردند.» (۱) پی‌نوشت‌ها:

۱- بخاری، باب مساجد، خانه‌ها، ج ۱، ص ۵۱۹

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

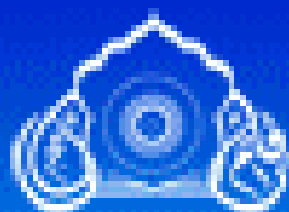
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

